۱۱

ویژه سال همت مضاعف، کار مضاعف

همت و کار در آیینه شعر فارسی

ایوب هاشمی

بسم الله الرحمن الرحيم

همت و کار در آیینه شعر و ادب فارسی

نویسنده:

ایوب هاشمی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

همت و کار در آیینه شعر و ادب فارسی

مشخصات کتاب

سرشناسه : هاشمی، ایوب ، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : همت و کار در آیینه شعر دینی/ ایوب هاشمی.

مشخصات نشر : قم: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۸۰ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۳۲-۳

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : کار در ادبیات

موضوع : شعر فارسی -- مجموعه ها

موضوع : شعر فارسی -- تاریخ و نقد

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : PIR۳۵۵۵ /ک۲ ۲ه ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۸فا۱/۶۲۰۸

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۵۳۵۰۷

ص:۱

اشاره

همت و کار در آیینه شعر و ادب فارسی

کد:: ۱۶۳۷

نویسنده: ایوب هاشمی

ویراستار: حبیب مقیمی

ناشر و تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

چاپ: نگارش

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۷۰۰۰ ریال

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.ir

تلفن: ۲۹۱۹۶۷۱ نمابر: ۲۹۱۵۵۱۰

ص:۳

فهرست مطالب

ص:۵

پیش گفتار

اشاره

پیش گفتار

بی گمان، در پاسخ به اینکه چرا ملتی در مسیر توسعه قرار می گیرد، نمی توان تنها به یک عامل منحصربه فرد اشاره کرد. با این حال، اگر پرسش موردنظر، مهم ترین و اساسی ترین عامل توسعه یک کشور را جست وجو کند، پاسخ، فرهنگ آن ملت است.

از میان نظریه های مختلفی که فرهنگ جوامع انسانی را در قالب دسته بندی های مشخصی تعریف می کند، به یکی از معتبرترین آنها به نام مدل مک کلاند(۱) می توان اشاره کرد که سال هاست برای اندازه گیری و تشخیص ویژگی های فرهنگی جوامع از آن استفاده می شود. در این مدل، رفتار افراد و جوامع تحت تأثیر سه نیاز اساسی به شرح زیر شکل می گیرد:

۱. سازندگی

۱. سازندگی

افراد یا جوامعی که در آنها نیاز به سازندگی، قوی باشد، تلاشگر و اهل چالش هستند. آنها از قبول مسئولیت استقبال می کنند و مشتاق پی گیری هدف های دوردست، ولی باارزش و بامعنا هستند. از رقابت نمی گریزند و

ص:۷

۱- David Mcclelland.

توانایی بالایی برای برخورد با مشکلات و حل آنها دارند. برای توسعه خود و اصلاح کارشان نقدپذیرند و احساس همکاری در این افراد یا جوامع بسیار نیرومند است.

۲. قدرت

۲. قدرت

افراد یـا جوامعی که در آنهـا نیاز به قـدرت، قوی است، برای کسب قـدرت و جایگاه، تمایل و آمادگی بیشتری دارنـد. آنها به کنترل اوضاع و افراد، علاقه منـد هسـتند. به حاکم سازی ایده ها و دیدگاه های خود تمایل شدیدی دارند و بر رفتار دیگران و پیشامـدها، تأثیر می گذارنـد. این افراد در برابر موانع موجود بر سـر راه و عوامل شـکست، دچار استرس و واکنش های عصبی مانند بالا رفتن فشار خون می شوند.

۳. هم بستگی

۳. هم بستگی

افراد یا جوامعی که در آنها نیاز به هم بسـتگی، قوی است، به ایجاد معاشـرت، تعامل و ارتباط دوسـتانه با دیگران بسـیار تمایل دارنـد. این افراد، خـوش معاشـرت هسـتند، به راحـتی ارتبـاط برقرار می کننـد و در ابراز احساسـات خود، راحت تر از دیگران هسـتند. در جوامعِ هم بسـته، گرایش به برقراری رابطه، پـذیرفتنی تر از تن دادن به اجرای ضوابـط است. در این جوامع، دل ها بهتر از مغزها با یکدیگر مفاهمه می کنند.

میزان این نیازها در افراد، متفاوت است و با غلبه هر نیاز در فرد، رفتار وی تحت تأثیر آن نیاز قرار می گیرد. این نیازها در یک فرآیند تربیتی درازمدت در انسان ها شکل می گیرند و منابع فرهنگی مانند تاریخ، ادبیات و هنر، در

ص:۸

شکل گیری نوع این نیازها نقشی بسیار مؤثر و تعیین کننده دارند. نظام های آموزشی مانند آموزش و پرورش، رسانه های جمعی ــ به ویژه صدا و سیما ــ و نظام تربیتی افراد در خانواده که انتخاب گر و به کارگیرنده این منابع هستند، در جای خود بسیار بااهمیتند.

مک کلاند معتقد است نقش منابع فرهنگی چنان مهم است که می توان با بررسی آنها، آینده الگوی فرهنگی جامعه را پیش بینی کرد. برای مثال، مرکز تحقیقات و مشاوره مک کلاند با بررسی متون آموزشی دوران دبستان و دبیرستان در کشورها، الگوی فرهنگی حاکم در حال یا آینده را پیش بینی می کند.

موضوع «همت مضاعف و کار مضاعف» همواره مضمون پردازش چامه های بلند شاعران ایرانی از پدر شعر فارسی، رودکی تا شهریار و دیگران بوده است. در چشم انداز ادب پارسی، منظره شکوهمند همت و کار، زیبایی و گیرایی ویژه ای دارد. کمتر شاعری را می بینیم که این مسئله را به تصویر نکشیده و واژه ها و ویژگی های آن را سزا گونه توصیف نکرده باشد.

پس از سیری کوتاه در متون شعر کهن و دیوان های شاعران پارسی گوی، همت و کار را موضوعی یافتم به بی کرانگی و گستردگی اقیانوس و به ژرفای دریا و به بلندای آسمان که هرچه آن را می پیمودم و در قعر آن فرو می رفتم و به بلندای آن پرواز می کردم، پایانش را نمی دیدم. در این سیاحت روحانی و پرواز آسمانی، گوهرهایی درخشان و ستارگانی فروزان به اندازه گنجایش دو دست و شمارش انگشتان، از دل دریا و سینه آسمان به دست آوردم که سخاوتمندانه پیش کش می کنم.

ص:۹

پس از آنکه مطمئن شدم کسی در این باغ پهناور گردش نکرده و گلی از این گلشن جاوید نبوییده است، مشتاقانه در این گلزار قدم نهادم و قلم زدم و به پیرایش و آرایش آن پرداختم.

به دو شیوه این راه را پیموده ام: شیوه نخست که به گونه ای کلی و گوناگون موضوع «همت و کار» را بررسی کرده است. شیوه دوم که همت و کار را از نگاه هر شاعر، جداگانه و به ترتیب تقدّم و تأخر زمانی، از قرن سوم تا قرن اخیر آورده است.

بر آن بودم که شعرهای شاعران پارسی گوی را در همه زمینه هایی که به همت و کار مربوط می شوند، گرد آورم و به تحلیل و بررسی آنها بپردازم. سرانجام، از گل واژه های عطر آگین و خوش بویی که در این گلستان روییده است، دسته گل هایی بچینم و به گل دوستان هدیه کنم. دوست داشتم تا حد امکان، سروده ها را به ترتیب قرن و تاریخ وفات شعرا بنگارم، ولی چنین نشد. همچنین از جنبه های گوناگون و نو به منظره زیبا و تماشایی همت و کار نگریسته و از صحنه های دلگشا و دل انگیز آن بهره مند گشته ام. در متن و پانوشت ها نیز برای مثال، بُعد تاریخی همت و کار را بررسی و تحقیق کرده و به نکات نگفته و نهفته بسیاری رسیده ام.

به نظر بنده، این یافته ها تنها، مرواریدی است از دل ژرفای دریا، ستاره ای است از کهکشان دوردست آسمان، گامی است در دل بی پایان کویر، جرعه ای است در پهن دشت خشک زمین، واژه ای است از واژگان گسترده ادب و بیتی است از دیوان های شاعران پارسی گوی. در حالی که شاعران، عارفان، ادیبان، اندیشمندان، نویسندگان، گویندگان و هنرمندان فقط توانسته اند به اندازه شعور، معرفت، ادب، اندیشه، قلم، زبان، هنر، توانایی،

استعداد و شایستگی خویش، رازی از خزینه اسرار و این موضوع را دریابند و به اندازه توان، به گوشه ای از آن بنگرند.

مقوله ادبیات، در هر سرزمینی با در نظر گرفتن اقلیم و بافت اجتماعی و ساختار هر جامعه، به عنوان آیینه اندیشه ها، باورها و گرایش های آن قوم و نیز زبان گویای هنر آن دیار مطرح می شود. همچنین بستری است برای ماندگارسازی گونه ای از دغدغه های بشر که شایسته ماندگاری و حضور پایدار اجتماعی را دارند. از میان گونه های رایج ادبیات، زبان شعر، صریح ترین، خوش لهجه ترین و خوش آهنگ ترین و در بسیاری از موارد ماندگار ترین حضور ادبی را در ذهن مردم هر کشوری داشته است. حضور شعر در بافت ذهنی مردم نشانه بارزی است از حضور پیوسته و بی واسطه ادبیات، چه شفاهی و چه مکتوب، در درون مایه ها و ساختار زندگی فردی و اجتماعی مردم یک عصر و جامعه.

همین که گذشتگان، بسیاری از رخ دادها را به صورت شعر در می آوردند یا تاریخ ها را منظوم می ساختند یا بسیاری از بزرگان و عارفان و حتی مردم عادی کوچه و بازار، شعر را چاشنی کلام خویش می ساختند، خود، بهترین دلیل این مدعاست.

باید به این موضوع توجه داشت که ساحت ادبیات و به ویژه شعر، یک الگوی مشخص و فراملیتی دارد، بدین گونه که هر ملتی با در نظر گرفتن ظرف بومی خود، با استفاده از واژه های زبانی و قوه زیبایی شناسی و تخیل برخاسته از درون مایه های سنتی و عرفی ـ اجتماعی خویش و جهان شناسی خاصش، این الگو را ملی و بومی و سپس درونی می کند.

ص:۱۱

ازاین رو، هم در متون فرنگی و هم در زبان فارسی یا حتی عربی و دیگر زبان های دنیا، قالب و صورتی از ادبیات را می یابیم که به شعر عاشقانه، تعلیمی یا تأدیبی، عرفانی، اجتماعی و مراثی معروفند. البته لازم نیست این گونه ها تحت تأثیر هم یا تقلید از هم باشند، بلکه ادبیات هر ملتی جدای از ادبیات دیگر ملت هاست و صد البته با حفظ اصالت خود و در عین حال در کنار هم، ادبیات جهان را می سازند.

حضور مسائل اجتماعی در ادبیات، به عنوان یکی از مضمون های اصلی شعر فارسی و عربی، دارای پیشینه طولانی است. با نگاهی گذرا و گلگشتی معنوی در پهنه ادب فارس_ی، در زمینه مسائل انسانی و ستای_ش همت و کار، آن را لب_ریز از گهرهای ماندگار و شعرهای نغز و جاودانه می یابیم. ک_دام شاعر متعهد و وفادار و حق شناس می تواند دم از مسلمان_ی بزند و مسائل مورد نیاز در حوزه دین و آیین و سرزمین خود، طبع آزمایی نکند. شعرهای ای_ن مجم_وعه و نیز ق_الب ها و دوره های آن گوناگ_ون است.

از میان شاعران فارسی زبان گذشته که در موضوع بحث سروده و نوشته اند، می توان به این افراد اشاره کرد: رودک_ی س_م_رق_ن_دی (متولّد ۳۲۹ه . ق)، ابوالحسن شهید بلخی (متولّد ۳۲۵ ه . ق)، ابو ط_ی_ّب م_ح_م_ّد مُصعبی (سده چهارم)، ابوشکور بلخی (سده چهارم)، ابومنصور محمّد دقیقی (م_ت_ولّد ۳۶۸ ه . ق)، اب_وب_ک_ر م_ح_م_ّد خسروی (سده چهارم)، حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹ _ ۴۱۱ ه . ق)، م_ح_م_ّد عبده (متوفّی ۴۸۳ ه. ق)، ابوالحسن علی فرّخی سیستانی (متوفّی ۴۲۹ ه . ق) ع_ن_ص_ری (م_ت_ولّد ۴۳۱ ه . ق)، اب_و ن_ظ_ر ع_س_ج_دی م_روزی (اوای_ل س_ده پ_ن_ج_م)، م_س_ع_ود غ_زن_وی (ن_ی_م_ه اول س_ده پ_ن_ج_م)، ع_ی_ّوق_ی

(ن_ی_م_ه اول سده پنجم)، ابو سعید ابوالخیر میهنه ای (۳۵۷ _ ۴۴۰ ه . ق)، فخرالدّین اسعد گرگانی (ن_ی_م_ه اول س_ده پ_ن_ج_م)، ب_اب_ا ط_اه_ر ع_ری_ان (متـوفّی ۴۱۰ ه . ق)، حکیـم ناصرخسـرو ق_ب_ادی_ان_ی بلخی (۳۹۴ _ ۴۸۱ ه . ق)، ح_ک_ی_م س_نایی غزنوی (سده پنجم و ششم)، عبدالواسع جبلّی (م_ت_وف_ّی ۵۵۵ ه . ق)، ب_درالدّی_ن قوامی رازی (سده ششم)، سوزنی سمرقندی (متوفّی ۵۶۲ ه . ق)، رشیدالدّین وطواط (متوفّی ۵۷۳ ه . ق)، اثیرالدّین اخسیکتی (متوفّی ۵۷۷ ه . ق)، اوح_دالدّین محمّد انوری (متوفّی ۵۸۳ ه . ق)، حکیم نظامی گنجوی (متوفّی ۶۱۴ ه . ق)، ح_کیم خاقانی شروانی (متوفّی ۵۹۵ ه . ق) عطّار نیشابوری (متوفّی ۶۲۷ ه . ق)، ک_م_ال الدّی_ن اس_م_اع_ی_ل اص_ف_ه_ان_ی (م_ق_ت_ول ب_ه س_ال ۶۳۵ ه . ق)، جمال الدّین عبدالرّزاق اصفهانی (سده هفتم)، شیخ فخرالدّین عراقی (۶۱۰ _ ۶۸۸ ه . ق)، سیف فرغانی (سده هفتم و هشتم)، امیر خسرو ده_لوی (۶۵۱ _ ۷۲۵ ه . ق)، ج_لال الدّی_ن م_ح_م_ّد م_ولوی (م_توفّی ۶۷۲ ه . ق)، رکن الدّین اوحدی م_راغ_ه ای (س_ده ه_ش_ت_م) ک_م_ال الدّی_ن م_ح_م_ود خ_واج_وی ک_رمانی (۶۸۹ _ ۷۵۳ ه . ق)، ابـن یمین ف_ری_وم_دی (۶۸۵ه . ق)، ج_م_ال الدّی_ن سلمان ساوجی (متوفّی ۷۷۸ ه . ق)، شمس الدین م_ح_م_ّد ح_اف_ظ ش_ی_رازی (م_ت_وف_ّی ۷۹۱ ه . ق)، شاه نعمت الله ولی (۷۳۰ _ ۸۳۴)، ابن حسام خوسفی (متوفّی ۸۷۵ ه . ق)، نورالدّین عبدالرّحمان جامی (۸۱۷ _ ۸۹۸ ه . ق)، محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ ه . ق)، صائب تبریزی (متوفی ۱۰۸۱ ه . ق). بسیاری از شاعران دیگر نیز هستند که به سبب طولانی شدن مطلب، از بیان نام و نمونه شعرهایشان در این مجموعه خودداری می کنیم. البته حق آنان در گسترش ادبیات، کاملاً شناخته شده و

اجرشـان معلوم است. چنین نمونه گزینی را می توانیم در میـان شـاعران عرب زبـان و شـاعران غیر مسـلمان نیز انجام دهیم تا به عمق تأثیرگذاری و زیبایی معانی ایشان دست بیابیم.

در پایـان یادآور می شوم که در تـدوین این نوشـتار با دشواری های فراوان روبه رو بوده ام و دوست پژوهنـده ام، جناب آقای سیـدعلی اصـغر موسوی با پیشـنهادهای عالمانه خود، بنده را رهین منّت خویش ساخته است. پس بر خود فرض می دانم که از این گرامی، صمیمانه سپاس گزاری و از زبان حافظ شیراز برایش آرزو کنم که «ز خوبی، روی خوبت خوب تر باد».

ایوب هاشمی

تهران، بهار ۱۳۸۹

ص:۱۴

فصل اول: کلیات

اشاره

فصل اول: کلیات

ص:۱۵

زیر فصل ها

۱. مفهوم شناسی

۲. اثر گذاری ادبیات بر زندگی اجتماعی

۱. مفهوم شناسی

اشاره

۱. مفهوم شناسی

ورود به هر جستاری، نیازمند تبیین تعریف های مورد بحث است. در این فصل به معنای واژگانی پرداخته می شود که در سراسر کتاب با آن روبه روییم. «همت» و «کار»، دو کلیدواژه اصلی این اثر به شمار می روند که تعریف روشن آنها می تواند ما را از افتادن در ورطه ابهام رهایی بخشد. «رابطه کار و جامعه»، «فرهنگ»، «ادبیات» و به طور خاص «شعر» ــ که زمینه این پژوهش به شمار می رود ــ و... دیگر مفاهیم قابل تبیین هستند.

الف) همت

الف) همت

همت به معنای «اراده و آرزو، خواهش و عزم، قصد کردن و خواستن»(۱) است. این واژه، مکمّل کلمه «کار» است؛ چون این دو در کنار هم، معنای شگرفی را می آفرینند. اساساً «کار» زمانی به فعلیت می رسد که با «همت» همراه باشد. فردی که قصد کاری دارد، یعنی دارای «همت» است و اگر موفق به انجام دادن آن شد، «کار» شکل گرفته است.

برخورداری از همت و اراده قوی، نخستین گام برای کام یابی است؛ زیرا انسان ِدارای اراده قوی، همواره با مشکلات مبارزه می کند و تسلیم نمی شود. برای فرد بااراده، هیچ امری ناممکن نیست. کسی که دارای عزم راسخ است، می تواند جهان را با میل خود هماهنگ سازد.

ص:۱۶

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل واژه «همت».

هرچه «همت» انسان، عالی باشد، «کار»ی که انجام می دهد، پربارتر خواهد بود. «همت مضاعف»، رمز پیروزی کار است. پرداختن به این مفهوم مهم، از اهمیت بالایی برخوردار است. از آنجا که پیشینه ادب فارسی، بسیار غنی است و ادیبان و حکمای این مرز و بوم، به موضوع «همت» توجه ویژه ای داشته اند، واکاوی آن در گنجینه ادب فارسی، می تواند راه گشا باشد.

ب) کار

ب) کار

پس از برخورداری انسان از «همت»، «کار» انجام می شود. هر فعلی که از انسان سر می زند، «کار» به شمار می رود. معنای دیگری که برای کار می توان در نظر گرفت، کارهای درخور و مهمی است که با کسب درآمد همراه باشد. ادیان همواره به رابطه دوسویه «همت» و «کار» توجه ویژه داشته اند. مسائل مطرح شده درباره «کار»، فراوان و گونه گون است و پرداختن به همه آنها، به فرصت بیشتری نیاز دارد. بنابراین، تا آنجا که در قلمرو بحث ما می گنجد، بدان ها پرداخته می شود.

درباره رابطه موجود میان کار و جامعه باید گفت احساس تعهد و مسئولیت پذیری، وجدان کاری، تلاش افزون تر و روحیه بالندگی، از عوامل مهمی هستند که در توسعه اجتماعی و نیز بهبود رابطه میان کارگر و کارفرما نقش ارزنده و انکارناپذیری ایفا می کنند. اصولاً ـ گسترش هم دلی اجتماعی، به ایجاد زمینه های درک و تفاهم عمیق بستگی دارد و این امر مهم فراهم نخواهد شد، مگر از راه بالندگی فرهنگ مبتنی بر آموزه های اخلاقی و معنوی.

تاریخ زندگی بشر، بیانگر این واقعیت است که انسان ها برای پیشرفت همه جانبه، به سوی هم گرایی راه برده اند و هر اندازه که درک متقابل و معنویت در جوامع فزونی یافته است، آهنگ پیشرفت نیز شتاب چشم گیرتری به خود گرفته است و برعکس. به این اعتبار، هیچ جامعه ای را

از رویکرد به فرهنگ نمی توان بی نیاز دانست، به ویژه آنکه همه جوامع در پی رونق و شکوفایی همه جانبه هستند و امکان پذیر شدن این مفهوم گسترده، با گسترش فرهنگ کار ارتباط دارد.

این نکته در کشورهای پیشرفته جهان به اثبات رسیده است که افزایش تولید (کار)، رشد بهره وری و بالا رفتن سطح کیفی محصولات با مناسبات و فرهنگ حاکم بر آن و ادبیات رایج و نیز جهت مندی آن، ارتباط مستقیم و انکارناپذیری دارد. به دیگر سخن، همه جوامع به حاکمیت ادبیات پویا، هدفمند و عادلانه ای نیاز دارند تا حقوق انسان ها را محترم بشمارند و آنها را برای دست یابی به فردایی روشن تر تشویق کنند.

ج) فرهنگ

ج) فرهنگ

«فرهنگ»، مجموع ویژگی های رفتاری و عقیدتی اعضای یک جامعه است که به طور اکتسابی به آن رسیده اند. عنصر تعیین کننده در این تعریف، «اکتساب» است که از یک سو، فرهنگ را از پدیده ها و رفتارهایی که نتیجه وراثت و زیست شناختی است، متمایز می سازد و از سوی دیگر، همه بخش های زندگی را که انسان ها به وجود آورده اند، دربرمی گیرد.

عنصر کار در زندگی اجتماعی انسان ها باید به فرهنگ تبدیل شود تا در نتیجه، فرهنگ کار در جامعه، از یک سو، زمینه اجتماعی تلاش، پشتکار، خستگی ناپذیری و از سوی دیگر، دقت، ابتکار، خلاقیت، نظمِ کاری، بهره وری و کار مضاعف و همت مضاعف را فراهم آورد.

«هنجار»(۱) و «ارزش»، دو عنصر اساسی فرهنگ به شمار می آیند. اکنون نکته ای که باید بدان توجه کرد، این است که چگونه می توان پدیده ای

ص:۱۸

۱- «هنجار» واژه ای است که معادل کلمه نُرم norm به کار برده می شود. این واژه در زبان لاتین و یونانی به معنای «مقیاس» است. با این مفهوم که هر جزئی که بخواهد در یک شبکه کلی تر قرار گیرد، باید با آن شبکه «جور» و مقیاسش با آن متناسب باشد. هنجارها در زندگی اجتماعی دارای مشخصه هایی هستند. هنجارها، مقیاس و قاعده هایی هستند برای رفتار و تنظیم روابط که بیشتر مردم از آنها پیروی می کنند و پیروی نکردن از آنها مجازات دارد.

رفتاری مانند کار سودمند و سازنده را در سطح جامعه به ارزش و هنجار تبدیل کرد تا وارد قلمرو فرهنگ جامعه شود.

برای تبدیل یک پدیده رفتاری به هنجار باید بین آورنده هنجار و مخاطبان و اعضای جامعه و پدیده مورد نظر، رابطه مثبت وجود داشته باشد. اعضای جامعه باید فردی را که هنجار را می آورد، پذیرفته باشند و آنچه به عنوان هنجار در پیام خود دارد، باید مورد نیاز جامعه باشد تا از آن استقبال کنند. با فرض پذیرفتنی بودن هنجارآور در دید اعضای جامعه و نیاز داشتن به پدیده رفتاری مورد نظر، این پدیده رفتاری به سرعت به هنجار تبدیل می شود.

بر این اساس، اگر آموزه های شاعران درباره کار و تلاش سودمند و منظم که از مکتب زنده و پویای اسلامی الهام گرفته شده است، به جامعه رسانده شود، جامعه به طور طبیعی آن را به عنوان هنجار و ارزش می پذیرد. جامعه، هنجارآورانی مانند شاعران را در همه جنبه های زندگی فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی پذیرفته است. ازاین رو، آموزه های آنها را مقیاس رفتاری خود قرار خواهد داد، به شرط اینکه آن پدیده رفتاری، شفاف و بی پیرایه، هماهنگ با زمان و نیاز مخاطبان و اعضای جامعه باشد.

د) ادبیات

د) ادبیات

ادبیات به ویژه «شعر»، یکی از منابع اساسی در ایجاد فرهنگ سازندگی است. ملتی که فرزندانش، شعرهای سازنده و دربردارنده صفات مثبت

ص:۱۹

رفتاری مانند شهامت، صداقت و مسئولیت پذیری را زمزمه می کنند و آموزه های چنین ادبیاتی را آویزه گوش جان می سازند، ملتی باانگیزه، توان مند و سازنده خواهند شد. بنابراین، نقش شعر در ساختن «فرهنگ سازندگی»، نقشی بنیادین، اثرگذار و انکارناپذیر است.

شعرِ سازنده، پیام روشنی از تلاش و امید دارد؛ مثبت نگر، توان افزا و برانگیزاننده است. شعر سازنده با ضعف و بی حالی، سستی و تنبلی و صفاتی که با خلاقیت و خداگونگی انسان منافات دارد، به شدت مقابله می کند. شعر سازنده، شعر مدح و ثنا، عجز و لابه نیست. شعر برای گفتن شعر نیست، بلکه شعرِ متعهد و هدف جو است و منظور آن، ساختن انسانی است که خود را باور دارد؛ انسانی که «چشمه جاری زندگی خود و سرو آزاده باغ خویشتن است.» شعر سازنده، شعر آگاهی است و حقیقت را نهیب می زند. شعر سازنده، شعر ناامیدی نیست، بلکه شعر امید است. جانی است بر کالبد بی جان و حرکت می آفریند.

ملت ها فرهنگ ملی را می سازند و فرهنگ ملی نیز آنها را. این تعامل پویا و لحظه به لحظه، سرنوشت ملت ها را در درازمدت رقم می زند. ازاین رو، فرهنگ به عنوان باارزش ترین سرمایه ملی به مراقبت و رسیدگی نیاز دارد. اگر شما فرهنگ را هدایت کنید، فرهنگ هم شما را هدایت خواهد کرد و فرهنگ از نوع خودروی آن، جامعه خودرو می سازد. اگر ملتی به سازندگی نیاز دارد، باید فرهنگ خود را به سوی سازندگی رهنمون شود. در زمانه دگرگونی های پی درپی که زندگی بشر را در همه جنبه های آن دربر گرفته، به انسان هایی نیاز است که خود را باور داشته باشند و با تلاش و عزم راسخ

به کیفیت افزایی زندگی خود بپردازند. همان گونه که سازمان های ما به کارشناسانی نیاز دارد تا قالب شکنی کنند، کهنه ها را فروریزند و بنای نو به پا کنند؛ فرهنگ ما نیز به جوهره سازندگی نیاز دارد تا جامعه ای تلاشگر، خردگرا و تعالی خواه بسازد.

در چنین شرایطی، جایگاه هنر به ویژه «شعر سازنده»، به عنوان یکی از منابع اثربخش فرهنگی و توجه ملی به نقش آن در کیفیت زندگی مردم از اهمیت بالایی برخوردار است. این در حالی است که نظام های آموزشی و تربیتی، رسانه ها و دستگاه های فرهنگی کشور که مسئول گسترش فرهنگ ملی هستند، به این موضوع کمتر توجه می کنند.

شعرهایی که درباره منزلت کار یا ستایش کارگران، جلوه های گوناگون تلاش و چگونگی زندگانی ثمرآفرین آنان و دشواری های مختلفی که با آن دست به گریبان هستند، سروده شده اند، آثار گران بهایی هستند که مخاطبان خاص و عام از جنبه های گوناگونی می توانند از آنها بهره ببرند.

رسانه ها باید شعر هایی را که در قلمرو کار آفریده شده اند و نقش برانگیزاننده دارند، به آگاهی مخاطبان برسانند تا شور و تلاش و آفرینندگی در جامعه گسترش یابد و اشتیاق به کار و کارآفرینی که موجب رشد و پیشرفت جامعه است، نمایان تر شود.

۲. اثرگذاری ادبیات بر زندگی اجتماعی

۲. اثرگذاری ادبیات بر زندگی اجتماعی

واقعیت این است که ادبیات فارسی به ویژه شعر، همانند دیگر عناصر فرهنگی آن، سرشار از مضمون های ظریف و نغزی است که دل زیبایی گرای هر خواننده ای را شیفته خود می سازد. این شعرها، رها از هرگونه قید و بند

نژادپرستانه ای، با مضمون هایی انسان دوستانه مانند موردهای زیر، توان بسیاری برای جذب انسان جویای حقیقت در هر عصری دارد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هرچه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است

(حافظ)

بنی آدم، اعضای یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

(سعدی)

هزار و چند سال از عمر شعر فارسی گذشته است و هنوز قلم ها از گذرگاه شعر و ادبیات، در خدمت انسانیتند، چنان که در همین دوره اخیر، هنگام پیروزی انقلاب یا در دوره جنگ تحمیلی و در عرصه مبارزه با بیدادگران، خوش درخشیده اند. عرصه شعر و ادب، عرصه پرواز سیمرغ وَشانی است که در وادی انسانیت، آیینه دار جلوه های روشن ایمان و معرفت بوده اند.

فرهنگ ایرانی به واسطه داشتن تاریخ کهن و ویژگی های پربار و غنی ادبی و موقعیت خاص جغرافیایی، سیاسی و مذهبی توان بالقوه فراوانی برای فرهنگ سازی دارد. برای مثال، مولانا جلال الدین محمد بلخی که سراسر جهان انگلیسی زبان، او را با نام ساده «رومی» می شناسند، در مقام یکی از بنیان های اصلی سازنده فرهنگ ایرانی، توانسته است گوشه ای از توان بالقوه فرهنگ ایرانی را در عرصه جهان، به فعل درآورد و در دل مردم جهان به ویژه فرهنگ امریکایی نفوذ کند و دل های آنان را مسخّر خویش سازد. امروزه آموزه های مولوی نه تنها در گفتمان علمی و ادبی جهان جای گرفته،

بلکه توانسته است در میان عارفان سراسر جهان و نیز در فرهنگ عامه پسند مردم امریکا به جایگاه والایی دست یابد.

کالمن بارکس شعرهای مولانا را به صورت شعر آزاد انگلیسی و به زبان امروزی مردم امریکا، ترجمه کرده که به پرفروش ترین کتاب شعر سال ۲۰۰۱م. در امریکا تبدیل شده است. دانشگاه تهران در تاریخ ۲۷ اردی بهشت سال ۱۳۸۵، در مراسمی برای تجلیل از این تلاش فرهنگی کالمن بارکس، دکترای افتخاری ادبیات را به او تقدیم کرد. در این مراسم، بارکس که توانسته است قلمرو شهرت مولانا را در سراسر کشور امریکا بگستراند، چنین گفت:

شعرهای مولانای رومی، پرخواننده ترین شعرهای ده سال گذشته در ایالات متحده بوده است. این ترجمه همراه با تمام ترجمه هایی که من بر روی آنها کار کرده ام، در حدود نیم میلیون نسخه فروش کرده است. این امر در کشورهایی که یک کتاب شعر، بیش از ده هزار نسخه فروش نمی کند، عجیب و غیرمعمول است. اکنون شعر رومی در دبیرستان ها و همایش های دانشگاهی تدریس می شود و در مراسم ازدواج و در جمع های چندفرهنگی استفاده می شود.(۱)

بدین ترتیب، در عصر جهانی شدن که افراط گراها و طرفداران نظریه امپریالیسم فرهنگی با ارزیابی های متفاوت، سیطره فرهنگ امریکا را بر فرهنگ جهانی اجتناب ناپذیر می دانند، حضور گسترده مولوی در جمع این فرهنگ، خود، بزرگ ترین دلیل برای ردّ دیدگاه های آنان است.

ص:۲۳

۱- سایت آفتاب، مقاله «جهانی شدن و توان فرهنگ ایرانی: نقش مولانا جلال الدین محمد بلخی در مفهوم سازی فرهنگی». http://www.Aftab.

این نمونه تحقق یافته و حاضر در عصر جهانی شدن، بزرگ ترین شاهد برای توان مندی فرهنگ هایی به جز فرهنگ امریکایی، به ویژه فرهنگی با توان خاص تاریخی ـ دینی، برای بازیگریِ فعال در عصر شکل یافته بر اثر فشردگی زمان و مکان است.

ص:۲۴

فصل دوم: نقش کار در گستره ادب فارسی

اشاره

فصل دوم: نقش کار در گستره ادب فارسی

ص:۲۵

درباره نقش و جایگاه پرارج کار و کارگر در گستره فرهنگ ایران زمین، سخن بسیار است و بی هیچ مبالغه می توان گفت که ایرانیان، از پیشگامان درک ژرف این مفاهیم گرامی و والا بوده اند. به گواهی تاریخ، در فرهنگ ایرانی همواره به «کار» ارزش نهاده شده و کاهلی و تن آسایی، موجب نکوهش و سرزنش بوده است.

در پرتو آیین مبین اسلام، ایرانیان با دل و جان به احکام این دین زندگی بخش گرویده اند؛ دینی که کار را عبادت دانسته و برای کارگران مقام و احترام ویژه ای قائل است. همچنین بر اساس این آموزه ها و رهنمودها، ادبیات این سرزمین به عنوان یکی از مقدس ترین جلوه های ادبیات جهان شکل گرفته است؛ ادبیاتی که ملهم از آیات قرآن کریم، احادیث نبوی و روایات پیشوایان عالی قدر مکتب نورانی تشیع است. در ادبیات پربار و شکوهمند ایران همواره از کار و کارگران به نیکی و عظمت یاد شده و بدون شک، در ادبیات هیچ سرزمینی تا این اندازه بر چنین عناصری تأکید نشده است.

در شعرهای سخنوران گران قدر و نامدار ادب پارسی، کار، عنصر رهایی جوامع از پلیدی ها و خواری ها و عامل بالندگی و پیشرفت، معرفی شده است و از کارگران به عنوان مردمان شریفی یاد می شود که در گردش چرخ های اقتصادی جامعه نقش مهم و ارزشمندی دارند. در واقع، گفتنی ها

در این باره بسـیار زیاد است تا جایی که می توان به آثار فراوانی در ادبیات کارگری که شاخه ای از ادبیات اجتماعی به شمار می رود، اشاره کرد و جا دارد که به این آثار، توجه و ژرف نگری افزون تری شود.

ملک الشعرای بهار در شعری معروف با عنوان «کوشش و امید» که از یک قطعه فرانسوی ترجمه شده است، می گوید:

برو کار می کن، مگو چیست کار

که سرمایه جاودانی است کار

نگر تا که دهقان دانا چه گفت

به فرزندگان چون همی خواست خفت

که میراث خود را بدارید دوست

که گنجی ز پیشینیان اندر اوست

من آن را ندانستم اندر کجاست

پژوهیدن و یافتن با شماست

چو شد مهرمه، کشته برکَنید

همه جای آن زیر و بالا کُنید

نمانید ناکنده جایی ز باغ

بگیرید از آن گنج هر جا سراغ

پدر مُرد و پوران به امّید گنج

به کاویدن دشت بردند رنج

به گاوآهن و بیل کندند زود

هم اینجا هم آنجا و هرجا که بود

قضا را در آن سال از آن خوب شخم

ز هر تخم برخاست هفتاد تخم

نشد گنج پیدا، ولی رنجشان

چنان چون پدر گفت، شد گَنجشان(۱)

به نظر بهار، کار و اشتغال، هم خود، سرمایه و گنج است و هم وسیله رسیدن به سرمایه و گنج. اگر کسی کار نکند، هیچ رشد و پیشرفتی در زندگی انسان ها رخ نمی دهد. ازاین رو، شکّرِ طبع شاعران پارسی گوی، به مَثَلی جاری تبدیل شده است که مردم را به کار و تلاش فرامی خواند. بار دیگر هم مطلع شعر پیشین خواندنی است که:

۱- ملک الشعری بهار، دیوان اشعار، ص ۹۷۰.

برو کار می کن، مگو چیست کار

که سرمایه جاودانی است کار

فرخی یزدی نیز از دست خون آلود کارگر چنین به نیکی یاد می کند:

سرمایه اغنیا اگر کار کند

با زحمت دست کارگر کار کند

جانم به فدای دست خون آلودی

کز بهر سعادت بشر کار کند

وی در جای دیگر معتقد است که در درجه نخست باید کار را به جوان عالم واگذار کرد. در غیر این صورت، کار را به پیر کاردان بسپارید.

اول ره کار را نشان باید داد

در موقع کار، امتحان باید داد

چون کار به عالم جوان نسپاری

پس کار به پیر کاردان باید داد

در واقع، همه ما مدیون زحمت ها و کوشش های راستین و بی ریای کارگران هستیم که با تلاش شبانه روزی، همه گونه تسهیلات و آسایشی را برای زندگی بشر فراهم می کنند.

جان بنده رنج و زحمت کارگر است

دل غرقه به خون ز محنت کارگر است

با دیده انصاف، چو نیکو نگری

آفاق، رهین منّت کارگر است

پیوند اراده و تلاش با کار، اتفاق مبارکی است که رهاورد آن، خرسندی عمومی و آبادانی شهرهاست:

گر رشته سعی و کار پیوند شود

افکار عموم شاد و خرسند شود

با بودجه کافی و جدیّت ما

باید بلدیه آبرومند شود

این موضوع مهم در گرو کار کردن، آن هم به صورت پسندیده و مؤثر است:

ای دوست، کلاه خویش را قاضی کن

در آتیه، کار بهتر از ماضی کن

فرصت مده از دست و به هر قیمت هست

ص:۲۸

افکار عموم را ز خود راضی کن

و در این میان، فرق است میان ادعا و لاف کار، با عمل مجدانه و مطلوب. از نیما بشنویم که می گوید:

مرد را دعویش نه سود کند

به عمل، کار به شود، نه به لاف

انجام دهنده کار را هرچه بنامیم: کارگر، کارمند، کاسب و...، نزد پروردگار از جایگاه والایی برخوردار است و نقش او در فرهنگ ملی و دینی ما نیز ارزشمند و پربهاست، تا جایی که در روایت آمده است که پیامبر اکرم۹ بر دست کارگرِ سعد انصاری بوسه زد و فرمود: «این دستی است که آتش به آن نمی رسد».(۱)

در مجموعه مثل های فارسی هم مثل هایی مانند اینکه «کاسب، حبیب خداست»،(۲) در این باره وجود دارد. در زبان عربی نیز چنین جمله ای مشهور است و می گویند: «اَلْکاسِبُ حَبیبُ الله».

در توکل از سبب غافل مشو

رمز «اَلْکاسِبُ حَبیبُ الله» شنو(۳)

کار را سرمایه جاودانی خواندن، ما را به این مهم رهنمون می شود که خوش بختی انسان در گرو کار است و این سرمایه و گنج بی پایان، با زحمت و تلاش به دست می آید، چنان که در شعر سعدی که امروزه به عنوان مثل رایج است، می خوانیم:

نابرده رنج، گنج، میسر نمی شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد(۴)

۱- اُسد الغابه، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲- فرهنگ مثل ها، ص ۳۰۹.

۳- جلال الدین محمد مولوی بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت۹۱۴.

۴- همان، ج ۴، ص ۱۷۸

در فرهنگ دینی ما نیز به کار و داشتن حرفه توجه ویژه ای شده است که نمونه هایی از آن را در برخورد پیشوایان دینی با افراد بیکار و سربار جامعه و تشویق های امامان معصوم: به افراد فقیر و بیکار برای فعالیت کردن می توان یافت. در کلامی از پیامبر گران قدر اسلام درباره گنجِ کار آمده است: «حرفه آدمی، گنج است».(۱)

پرداختن به مقوله «کار»، مسائلی را پیش روی ما قرار می دهد که توجه به آنها می تواند تأثیر و نتیجه کار را افزون تر کند. در این فصل، به آنها می پردازیم.

۱. هدفمندی

اشاره

۱. هدفمندی

انسان مسلمان می تواند به کارهای خود رنگ خدایی بزند و همیشه در حال تسلیم و بندگی باشد، اگر دنیا را ابزاری بداند که با در اختیار گرفتن آن، به هدف اصلی آفرینش انسان می رسد که همان بندگی خداست و این گونه، بنده کامل خدا و انسان واقعی می شود.

ازاین روست که نام و یاد خداوند متعال بر تارک همه دیوان های شاعران مسلمان به زیبایی می درخشد. آنها سرودن شعرها و آغاز کار خود را با نام حضرت حق آراسته اند. پس در شاعری، سودایی جز یادکرد الهی و بهروزی و سعادت مردم را در سر نمی پرورانند.

در قرآن هم هدف از آفرینش چنین بیان شده است: «من جن و انس را آفریدم تا بندگی کنند.» (ذاریات:۵۶)؛ یعنی در همه حال بندگی خدا کنند و این

ص:۳۰

۱- المواعظ العددیه، ص ۵۵.

کار، همیشگی است و همواره می توان در پیشگاه خدا تسلیم بود. ابوسعید ابوالخیر می گوید:

خواهی که خدا کار نکو با تو کند

ارواح ملایک همه رو با تو کند

یا هرچه رضای او در آن است، بکن

یا راضی شو هر آنچه او با تو کند

الف) بندگی خدا

الف) بندگی خدا

انسان اگر با انـدیشه بنـدگی خدا سـر کند و هدف اصـلی او، تبدیل شدن به انسان کامل و بنده واقعی خداوند باشد، می تواند همه کارهایش را برای رضای خـدا و در راه رسـیدن به بنـدگی او جهت دهد. اگر انسان، خوردن و خوابیدن، لباس پوشـیدن، راه رفتن، کار کردن، تجارت کردن، ازدواج کردن و کمک کردن به دیگران را برای رضای خـدا و با هـدف عمل به وظایف فردی و اجتماعی خود انجام دهد، زندگی سالم و خداپسندانه ای خواهد داشت و همه این امور نیز عبادت خوانده می شود. به دیگر سخن، اگر خوردن و خوابیدن و دیگر کارهای دنیایی را با این نیت انجام دهد که به وظایف خود در برابر خدا و آفریده های او عمل کنـد، طبیعی است همیشه خـدا را در نظر می گیرد و از هر کاری که رضای خـدا در آن نیست، می پرهیزد. ازاین رو، وقتی از دیـدگاه اسـلام دربـاره دنیـا آگاه می شویم، می بینیم این نگرش را به انسان القا می کنـد که از دنیا به عنوان ابزار استفاده کنید.

کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ

ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

و سنایی گوید:

کار تو جز خدای نگشاید

به خدا، گر ز خلق، هیچ آید

فردوسی هم گفته است:

که کار خدایی نه کاری است خُرد

قضای نَبشته نشاید سترد

در هر صورت، کلید قفل کارهای مهم در دست توانای الهی است:

کار من بیچاره، قوی بسته شده

بگشای خدایا که گشاینده تویی

(ابوسعید ابوالخیر)

پس توجه به غیر خدا، شرک است:

روی از خدا به هرچه کنی، شرک خالص است

توحید محض، کز همه، رو در خدا کنیم

(سعدی)

سنایی غزنوی نیز معتقد است یک قبله بیشتر نداریم:

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

سعدی هم می گوید بدون بندگی چگونه انتظار روزگاری خوب داریم:

بندگی هیچ نکردیم و طمع می داریم

که خداوندی از آن سیرت و اخلاق آید

و البته بندگی او در حقیقت، شهریاری است، همان گونه که استاد شهریار می گوید:

تو بندگی بگزین شهریار بر درِ دوست

که بندگانِ درِ دوست، شهریارانند

و به گفته صائب نیز کاری سزامند از دست ما نیامده است:

مگر قبول تو آبی به روی کار آرد

وگرنه بندگیِ چون منی سزای تو نیست

)

ملااحمـد نراقی معتقد است انسان از رهگذر بندگی خداوند متعال مسـتعد زندگی می شود و رمز کام یابی و توفیق او، بندگی الهی است:

زنده گردد زین سپس از بندگی

بندگی کن تا بیابی زندگی

بنده او شو، جوانت می کند

در گدایی ارسلانت می کند

خدمت او شو که جاویدان شوی

شو گدای او که تا سلطان شوی

ص:۳۲

پیر اگر باشی، تو را زیبا کند

ذره را خورشیدِ جان افزا کند

شب به یاد او به بستر نِه قدم

تا شود بستر، گلستان اِرم

حافظ اشاره می کند که باب رحمت الهی هیچ گاه بسته نیست و دستی که به قصد نیاز بر آستان او بلند شود، تهی باز نمی گردد، به شرطی که همه ذره های وجود انسان یک چیز را بخواهد و دل و زبانش با رفتارش هماهنگ باشد. بنابراین، تنها باید از قاضی الحاجات مدد بجوییم.

حافظ آب رخ خود بر در هر سِفله مریز

حاجت آن بهْ که برِ قاضی حاجات بریم

به نکته جالبی در روایت های اسلامی در موضوع کار و کوشش و به دست آوردن مال، اشاره شده است که امروز نیز دانشمندان بدان توجه نشان می دهند. آن موضوع این است که اگر انگیزه کار، به دست آوردن مال، تأمین معاش خود و خانواده و بستگان یا بالا بردن سطح زندگی عائله خویش و دیگران باشد، آن کار، مقدس و آن مال، ستوده و صاحبش، سزاوار بزرگداشت و احترام است. در مقابل، اگر هدف از کار و کوشش، ثروت اندوزی برای فخرفروشی و برتری جویی باشد، نه تنها چنین کار و مالی، شریف و مقدس نیست، بلکه صاحبش نیز از راه فضیلت و اخلاق، منحرف گشته و پیرو حرص و افکار شیطانی خود شده است.

کانَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ جالِساً مَعَ اَصْحابِهِ ذَاتَ یَوم فَنَظَرَ اِلی شابٍّ ذی جِلْدٍ و قُوَّهٍ و قَدل بَکَرَ یَسْعی فَقالُوا وَیْحَ هَذا لَوْ کانَ شَبابُه وَ جِلْدُه فِی سَبیلِ اللهِ فَقالَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه: لَا تَقُولُوا هذا فَاِنَّهُ اِنْ کانَ یَسْعیٰ

عَلی نَفْسِهِ لِیَکُفَّها عَن المسئله و یُغْنیهَا عَنِ النّاسِ فَهُوَ فِی سَبیلِ اللهِ وَ اِنْ کانَ یَسْعی عَلی

اَبَوَیْنِ ضِعْفَیْنِ اَوْ ذُرِیَّهٍ ضِعافاً لِیُغْنَیَهُمْ وَ یَکْفِیَهُمْ فَهُوَ فِی سَبیلِ اللهِ وَ اِنْ کان یَسْعی تَفاخُراً وَ تَکاثُراً فَهُوَ فی سَبیلِ الشَّیطان.(۱)

روزی رسول اکرم۹ با اصحاب خود نشسته بود. فرد توانا و نیرومندی را دید که اول صبح به کار و کوشش مشغول شده است. کسانی که در محضـر آن حضـرت بودند، گفتند: این جوان شایسـته مدح و تمجید بود، اگر جوانی و نیرومندی خود را در راه خدا به کار می انداخت.

رسول اکرم۹ فرمود: این سـخن را نگوییـد. این جوان برای معاش خود کار می کنـد که در زنـدگی، محتاج دگران نباشد و از مردم مسـتغنی گردد. او با این عمل، در راه خدا قدم برمی دارد. همچنین اگر به نفع والدین ضـعیف یا کودکان ناتوان کار می کنـد تا زنـدگی آنان را تأمین کنـد و از مردم بی نیازشان سازد، باز هم به راه خـدا می رود، ولی اگر کار می کند تا با درآمد خود، به تهی دستان مباهات کند و بر ثروت و دارایی خود بیفزاید، او به راه شیطان رفته و از صراط حق منحرف شده است.

سعدی در حکایت «درویش و روباه بی دست و پای» از کتاب بوستان، شعرهای زیبا و نغزی دارد. این حکایت درباره درویشی است که در راه، روبهی می بینـد بی دست و پای که روزی اش را خدای می رساند. پس به خود می گوید: من هم چون روباه به کنجی خواهم نشست تا روزی ام بی رنج و تعب برسد. وی روزها منتظر می ماند، ولی:

نه بیگانه تیمار خوردش، نه دوست

چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

برو شیر درنده باش ای دغل

مپندار خود را چو روباه شل

چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر

چه باشی چو روبه به وامانده سیر!

ص:۳۴

۱- ملا محسن فیض کاشانی، محجه البیضاء، ج ۳، ص ۱۴۰.

سپس ادامه می دهد:

بخور تا توانی به بازوی خویش

که سعی ات بود در ترازوی خویش

چو مردان ببر رنج و راحت رسان

مُخَنَّث خورد دسترنج کسان

بگیر ای جوان دست درویش پیر

نه خود را بیفکن که دستم بگیر

خدا را بر آن بنده بخشایش است

که خلق از وجودش در آسایش است(۱)

ب) ادای تکلیف

ب) ادای تکلیف

شعر اسلامی و دینی، برای همه تلاش های انسان، یک جهت کلی تعیین کرده است و آن این است که برای انجام دادن آنها اگر چه مربوط به زندگی مادی و دنیوی انسان ها باشد، باید به گونه ای رفتار کرد که در مسیر الهی قرار گیرند تا از پاداش اخروی برخوردار شوند.

به استناد ادبیات دینی که بر اساس آموزه های نبوی بنا نهاده شده است، هدف نهایی فعالیت های آدمی باید الهی باشد. اگر فعالیتی بر این اساس صورت گیرد، دیگر رفاه و آسایش فردی به تنهایی موردنظر نیست، بلکه آسایش و رفاه شخص، وقتی مطلوب است که آسایش و رفاه دیگران را نیز در پی داشته باشد.

اگر انسان در کارهای تجاری و انواع مبادله های روزانه هم خدا را سرلوحه کارها بداند، می تواند همه آنها را با نگاه اطاعت الهی انجام دهد و به هدف واقعی که همانا رضای خداست، برسد.

۱- سعدی شیرازی، بوستان، «حکایت درویش با روباه».

بنابراین، از دید شاعران، انگیزه های مقدس در فعالیت های مسلمانان، نوعی برقراری ارتباط با آفریدگار جهان است و آنان در کنار بهره مندی از ارزش اقتصادی و دنیوی، از پاداش های معنوی هم در جهان آخرت برخوردار خواهند شد. کار برای خدا، در شکل دادن به رفتار اقتصادی مسلمانان نقش مهمی دارد. همچنین این انگیزه می تواند نیروهای جسمی و روحی آنان را در فعالیت ها چند برابر کند و بر اساس این هدف والا، کار ایشان نیز مقدس خواهد شد.

این رباعی از بابا افضل کاشانی در دیوان شعرش خواندنی است:

تا در طلب گوهر کانی، کانی

ور در پی عمر جاودانی، جانی

من فاش کنم حقیقت مطلب را(۱)

هر چیز که در جستن آنی، آنی

مولوی در دیوان شمس، هرگونه همت و کار را معلول توجه و دستگیری خداوند بزرگ می داند و این نکته مهم را به انسان یادآور می شود که:

عدد ذره، در این جوّ هوا، عشاقند ج

طرب و حالت ایشان مدد حالت توست

همگی پرده و پوشش، ز پی باشش تو است

جرس و طبل رحیل از جهت رحلت توست

هر که را همت عالی بوَد و فکر بلند

دانک آن همت عالی اثر همت توست

ای دل خسته ز هجران و ز اسباب دگر

۱- مصرع سوم به صورت «القصه حدیث مطلق از من بشنو» و «فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو» نیز آمده است.

هم ازو جوی دوا را که ولی نعمت توست(۱)

۲. توکل

اشاره

۲. توکل

توکل، همان دل بستگی و اعتماد کامل به پروردگار است که پس از کمال معرفت به دست می آید. با این حال، توکل بدان معنا نیست که آدمی بدون تلاش، از همه کارها دست بردارد و تمام کارها را به خداوند واگذارد، بلکه خود را باید در جریان کارها و اسباب ظاهری وارد کند، ضمن آنکه توکل و اعتماد واقعی او باید به خدا باشد؛ چون آنچه او اراده می کند، همان خواهد شد.

به تعبیر مولوی: «اگر می خواهی توکل کنی، وقتی توکل کن که علل و اسباب را به کار بسته ای و جهد و تلاش کرده ای، نه آنکه توکل تو باعث تعطیلی سعی و تلاشت شود. چنان که مثلاً باید در عین آنکه به کشت و زرع مشغولی، بر خدا نیز توکل کنی:

گر توکل می کنی، در کار کن

کشت کن، پس تکیه بر جبار کن»(۲)

خداوند متعال در قرآن مجید فرموده است:

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (آل عمران: ۱۵۲)

هرگاه عزم کاری گرفتی، بر خدا توکل کن؛ چون خدا کسی را که به او اعتماد کند، دوست دارد.

حقیقت توکل، ایثار و واگذاری امور به حق است و انسان اگر به علت حقیقی؛ یعنی خدا توجه نکند، به توکل دست نخواهد یافت.

۱- جلال الدین محمد مولوی بلخی، دیوان شمس، غزل ۴۱۸، ص ۲۱۸.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۹۴۷.

)

امیرخسرو دهلوی می گوید:

چون به توکل شدم اندیشه سنج

سینه خاکیم برون داد گنج

اوحدی مراغه ای نیز می گوید:

توکل، شخصیت تازه ای به انسان می بخشد. او احساس می کند تکیه گاهی دارد که قادر است هر مشکلی را حل کند و او بخشنده و مهربان است. بنابراین قبل از توکل مستظهر است و خوش حال.

گر نهان می روی به راه، اَر فاش

چون توکل به اوست، خوش می باش

)

چون توکل کنی، مگو از غیر

رخ در او کن، بتاب رو از غیر

)

ز تفرّق مباش سرگردان

به توکل بناز چون مردان(۱)

توکل به معنای ترک کسب و کار نیست، بلکه بدین معناست که انسان در چارچوبِ تنگ عالم ماده و محدوده قدرت و توانایی خویش، زندانی و بی تحرک نشود و چشم خود را به پشتیبانی و لطف پروردگار بدوزد و از او بخواهد که تلاشش را بی نتیجه نگذارد. آیا سرایی بهتر از توکل هست؟

کلید توکل را ز دل جویم ایرا

به از دل، توکل سرایی نبینم

(خاقانی شروانی)

)

همچنین سعدی سروده است:

گرچه مرغ، توکل به آب و دانه کند

به دست خود ز برای خود آشیانه کند

ص:۳۸

۱- اوحدی مراغه ای، گنجینه اشعار.

شیخ محمود شبستری در مثنوی گلشن راز با عنوان «قاعده در بیان سیر نزول و مراتب صعود آدمی» می گوید:

با توکل در هر کاری می توان به مراتب بالا دست یافت:

نماند قدرت جزویش در کل

خلیل آسا شود صاحب توکل

ارادت با رضای حق شود ضم

رود چون موسی اندر باب اعظم

)

و اینک ابیاتی ناب از صائب تبریزی را در این موضوع می خوانیم:

زمین سست سیلاب عمارت می شود صائب

منه بر کاهلی زنهار باید توکل را

(غزل ۳۸۸)

مکن از کسب، دست خویش کوته چون گران جانان

منه بر کاهلی زنهار نباید توکل را

(غزل ۳۸۹)

اگر آزاده ای، بگذار اسباب تجمل را

که بی برگی بسامان می کند کار توکل را

(غزل ۳۹۰)

بیکاری و توکل دور است از مروّت

بر دوش خلق مفکن زنهار بار خود را

(غزل ۳۳)

به دوش توکل منه بار خود را

ولی نعمت خویش کن کار خود را

(غزل ۴۴)

تا داده ام عنان توکل ز دست خویش

ص:۳۹

کارم همیشه در گره از استخاره هاست

نادان دلش خوش است به تدبیر ناخدا

غافل که ناخدا هم از این تخته پاره هاست

(غزل ۲۶۶)

اهل همت، بحر را از خار و خس، پُل بسته اند

گوشه دامان به دامان توکل بسته اند

(غزل ۷۰)

بی مشورت مباش که سرکردگان راه

یک گام بی صلاح توکل نمی زنند

(غزل ۲۱۶)

از توکل در حنا مگذار دست سعی را

قفلِ روزی، گر کلیدی دارد، اِبرام است و بس

(غزل ۳۰)

رزق ارباب توکل می رسد از خوان غیب

نیست از دریا اگر آبی، به جو دارد صدف

(غزل ۳۵۵)

اعتماد رزق بر رازق مرا امروز نیست

تخته مشق توکل بود از گهواره ام

(غزل ۵۰۶)

قدرت خداوند، بالاـترین قدرت هاست؛ از هرکس حمایت کند، هیچ کس توان سلب حمایت خدا را از او ندارد و اگر

حمایت خود را از کسی بردارد، هیچ کس قادر به حمایت او نیست. آیا کسی که نجات از موج های

شکننده و ایمنی از خطرها از او سرچشمه می گیرد، سزاوار تکیه و توکل نیست؟

صائب چو موج، از خطر بحر، ایمن است

هرکس عنان به دست توکل سپرده است

(غزل ۳۷۲)

)

مولوی در دفتر اول مثنوی در حکایت «بیان توکل و ترک جهد گفتن نخجیران به شیر»، بحث مهم توکل را در قالب کلماتی فاخر بیان می دارد و در ابیاتی می فرماید:

گفت: آری، گر توکل، ره‌ـــبرست

این سبب هم سنت پیغمبرست

گفت پیغمبر به آواز بلـــــــند:

با توکل، زانـــــوی اُشتـــر بیند(۱)

مولوی که خود، از سیراب شدگان سرچشمه وحی است، با پیروی و الگوپذیری از مکتب وحیانی و با تصویر کردن چهره توکل در آیینه شعر، از تمسک جستن به اسباب دنیوی نیز غفلت نکرده، ولی در مقام اهتمام به ارزش والای توکل تا آنجا پیش رفته است که هیچ کسبی را برتر از توکل نمی داند و چنین می گوید:

نیست کسبی از توکل، خوب تر

چیست از تسلیم، خود، محبوب تر؟(۲)

مصراع دوم، استفهام انکاری است و معنایش این است که در واقع، هیچ ویژگی، بهتر و ارزنده تر از تسلیم به امر الهی نیست.

۱- مثنوی معنوی، ص ۷۲، بیت ۹۱۷.

۲- همان، بیت ۹۱۶.

معنای توکل این نیست که قوای وجودی خود را تعطیل کنید و یک جا بنشینید و به خدا اعتماد کنید که او به جای شما وظیفه تان را انجام دهد. به عبارت دیگر، کار نکردن و راه نرفتن، تضمین نمی خواهد و سکون و توقف نیز تأیید نمی خواهد؛ سکون و توقف و تعطیل قوا چیزی نیست که اثری داشته باشد و آن اثر از طرف خدا یا غیر خدا تضمین شدنی باشد.

)

انسان ها بایـد با توکل به خداونـد از این موهبت ها و نعمت ها اسـتفاده کنند، چنان که پروین اعتصامی در مثنوی «خوان کرم» می سراید:

ما تو را بی توشه نفرستاده ایم

آنچه می بایست دادن، داده ایم

دست دادیمت که تا کاری کنی

درهمی گر هست، دیناری کنــی

پای دادیمت که باشی پا به جای

وارهانی خویش را از تنگنـــــای

چشم دادم تا دلت ایمن کند

بر تو راه زندگی روشن کند

بر تن خاکی دمیدم جان پاک

خیرگی ها دیدم از یک مشت خاک(۱)

ابوسعید ابوالخیر نیز در باب توکل و رضا معتقد است که اگر می خواهی در امری موفق شوی، باید متوکل باشی و خود و نیت ها و افکارت را در اختیار کامل حق قرار دهی. او در این رباعی چنین می گوید:

خواهی که خدا کار نکو با تو کند

ارواح ملایک همه رو با تو کـــــند

یا هرچه رضای او در آن است، بکن

یا راضی شو، هر آنچه او با تو کـ‌ـند

ص:۴۲

۱- همان، ص ۷۵، بیت ۹۷۶.

)

حافظ معتقد است که انسان تلاشگر کار خود را به خدا وا می گذارد و حل مشکلات خویش را از او می خواهد؛ خدایی که از تمام نیازهای او آگاه است و قدرت انجام دادن هر کاری را دارد:

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند

به باور حافظ، کسی که بر خدا توکل دارد، هرگز ناامیدی را به قلب خود راه نمی دهد. پس هنگام برخورد با مشکلات، ضعف، سستی و رکود از خود نشان نمی دهد و در برابر مشکلات و مصیبت ها مقاوم است. بنابراین، همین روحیه به او قدرتی می دهد که می تواند بر مشکلات پیروز شود.

کار خود را گر به خدا باز گذاری حافظ

ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

)

سعدی درباره آنچه پیش تر گفتیم که انسان نباید دست روی دست بگذارد و فقط توکل کند، چنین ابیات زیبایی دارد:

هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت

دانه نکاشت ابله و دخل انتظار داشت(۱)

)

حافظ در غزل ۳۲ در مواعظ می گوید:

هرکه دانه نفشاند به زمستان در خاک

ناامیدی بوَد از دخل به تابستانش

)

ناصر خسرو نیز چنین پند می دهد:

همچو پدر به حق، تو سخن گوی و زهد وَرز

۱- سعدی، مواعظ، قصیده توحیدیه.

زیرا که نیست کار جز این، پسر مرا(۱)

ناگفته نماند که در بسیاری از وقت ها، توسل به اسباب، همان توکل بر خداست و آن در مواردی است که خداوند، ما را به سوی آن اسباب هدایت می کند و می خواهد آنها را به کار گیریم:

هین توکل کن، ملرزان پا و دست

رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است(۲)

در جای دیگری از مثنوی شریف نیز می خوانیم:

افکن این تدبیر خود را پیش دوست

گرچه تدبیرت هم از تدبیر اوست(۳)

توکل، سایه گستر امنی برای انجام کارهاست و دستاوردهای بسیاری دارد که می توان به این موارد اشاره کرد:

الف) قدرتمندی انسان

الف) قدرتمندی انسان

اگر بنده ای بر خدا توکل کند، در واقع، خود را به سرچشمه قدرت پیوند داده است. در این صورت، جلوه هایی از قدرت خداوند را در وجود خویش خواهد دید و از توانایی های ویژه ای بهره مند خواهد شد. خداوند در قرآن می فرماید:

اگر از یاری و قدرت خداوند بهره گیرید، هرگز مغلوب نخواهید شد و اگر از یاری او بی بهره بمانید، کیست جز او که به شما یاری رساند؟ و مؤمنان باید تنها بر خداوند توکل کنند. (آل عمران: ۱۶۰)

مولانا در این باره سروده است:

گر هزاران موش پیش آرند سر

گربه را نه ترس باشد نه حذر

خشک گردد موش زان گربه عیار

گر بود اعداد موشان صد هزار

۱- ناصر خسرو بلخی، دیوان اشعار، قصیده ۳، ص ۱۲.

۲- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۵۲.

۳- همان، بیت ۱۰۶۰.

مالک الملک است جمعیت دهد

شیر را تا بر گله گوران جهد(۱)

)

خداونـدی که مالـک مُلـک هستی است، چنان جمعیت خاطر و اعتماد به نفسـی به شـیر کرامت می فرمایـد که یک تنه بر گلّه گورخر حمله می آورد و همچنین است حال یک گربه در برابر هزاران موش.

ب) گشایش در کارها

ب) گشایش در کارها

آدمی در زنـد گی، گـاهی بـا درهای بسـته روبه رو می شود و خود را از هر سو در تنگنا و بن بست می بینـد. به عقیـده مولانا، وجود این تنگناها نباید موجب رکود و بازماندن آدمی از پیشـرفت شود؛ زیرا اگر انسان در چنین جایی به جنبش خویش ادامه دهد و ضـمن آن بر خداوند توکل کند، بدون شک، روزنه های رهایی به رویش گشوده و از تنگناها خلاص خواهد شد. وی در این باره چنین می سراید:

گر زلیخا بست درها هر طرف

یافت یوسف هم ز جنبش منصرف

باز شد قفل و در و شد ره پدید

چون توکل کرد یوسف، برجهید

گرچه رخنه نیست در عالم پدید

خیره یوسف وار می باید جهید

تا گشاید قفل و در پیدا شود

سوی بی جایی، شما را جا شود(۲)

خوشدل تهرانی هم می گوید:

توکل بر خدا همواره بخشد روشنی، دل را

که روشن دارد آتشگاه را خود جاودان آتش(۳)

۱- همان، دفتر ششم، بیت ۳۰۴۲.

۲- همان، دفتر پنجم، بیت ۱۱۰۶.

۳- دیوان اشعار خوشدل تهرانی، ص۱۷۷.

و در جای دیگر:

بر خدا گر از صفای دل توکل داشتیم

دامنی پاکیزه تر از دامن گل داشتیم(۱)

)

حکیم مهدی الهی قمشه ای معتقد است در پرتو توکل به خدا می توانیم، کوهی از مشکلات را از سر راه برداریم:

دل با توکل و صبر تسلیم دار و مدار

اندیشه کم و بیش، اندوه فقر و غنا(۲)

توکل چنان نیرویی به انسان می دهد که همه سختی ها چون پر کاهی در نظر او ناچیز بنماید.

با توکل به خدا، کوه مصائب، کمتر

از پرِ کاه به پیش نظر مردان است(۳)

اصلی ترین ثمره توکل، نجات از دل بستگی و اعتماد به عالم اسباب و سپس هدایت به سوی مسبب الاسباب، یعنی خداوند است تا در نتیجه، از سرگردانی و گمراهی برهیم و از تهدیدهای روحی امان یابیم.

۳. عزت آفرینی

اشاره

۳. عزت آفرینی

حس عزت طلبی یکی از نیازهای اساسی است که خوش بختانه دست آفرینش، بذر آن را در نهاد آدمی افشانده است. بدیهی است این بذر نیاز به مراقبت و رشد و شکوفایی دارد. عزت نفس موجب بهره وری فرد از نیروی خرد و به کارگیری آن در امور زندگی می شود و منشأ تکوین شخصیت در انسان است.

۱- همان، ص۱۹۹.

۲- حکیم مهدی الهی قمشه ای، دیوان اشعار، ص ۲۵.

۳- خسرو خسرونژاد، به نقل از: شعر در زندگی، ص ۲۹.

عزت نفس و شرافت، یکی از گرایش های عالی انسانی است که به قضای حکیمانه خداوند با سرشت بشر آمیخته شده است و در نهاد آدمیان ریشه دارد. همه مردم به طور طبیعی به شرافت و عزت نفس متمایلند و از آن خشنود می شوند و از پستی و فرومایگی بیزارند و از آن احساس ناخرسندی می کنند.

یکی از وصیت های امام علی۷ به جوانان، پرورش عزت نفس و بزرگ منشی است، آنجا که می فرماید:

اَکْرِمْ نَفْسَکَ عَنْ کُلِّ دَنِیَّهَ وَ إِنْ سَاقَتْکَ إِلَی الرَّغَائِبِ فَإِنَّکَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تُبْذِلُ مِنْ نَفْسِکَ عِوَضًا وَلَا تَکُنْ عَبْدِ غَیْرِکَ وَقَدْ جَعَلَکَ اللهُ حُرًّا.(۱)

بزرگوارتر از آن باش که به پستی تن دهی، هر چند تو را به مقصود رساند؛ زیرا نمی توانی در برابر آنچه از آبرو و شخصیت خود در این راه از دست می دهی، بهایی به دست آوری و بنده دیگری مباش؛ که خداوند، تو را آزاد آفریده است.

عزت و بزرگواری نفس، در گرو اموری است که بدان اشاره می شود:

به دستْ آهن تفته کردن خمیر

بهْ از دست بر سینه پیش امیر

(سعدی)

)

خار دیوار خویش لیسی بِهْ

که ز پالوده کسان انگشت

(نظامی)

)

مور، هرگز به سرِ خوان سلیمان نرود

تا که در خانه خود، برگ و نوایی دارد

(پروین اعتصامی)

۱- نهج البلاغه، ترجمه: سید جعفر شهیدی، نامه۳۱.

)

شانه هرگز زیر بار منّت مردم مَبَر

خود ببر بی منّت بیگانه بار خویش را

برای دست یابی به عزت نفس، توجه به نکاتی که برمی شماریم، اهمیت بالایی دارد.

الف) بی نیازی (استغنا)

الف) بی نیازی (استغنا)

رسیدن به عزت نفس در گرو داشتن روح بی نیازی است. در واقع، این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. پیامبر اکرم۹ با استفاده از فرصت های مناسب برای شکوفایی نیروهای درونی و نهفته افراد زمینه سازی می کرد و انگیزه تولید و کسب درآمد را تقویت می کرد. روایت زیر، نشان دهنده این روش رسول گرامی است:

مردی از اصحاب در تنگنای زندگی قرار گرفت. وی که شغل مناسبی نداشت و بسیاری وقت ها بیکار بود، خانه نشین شد. روزی همسرش به وی گفت: ای کاش به محضر پیامبر می رفتی و از او درخواست کمک می کردی! مرد با پیشنهاد همسرش به حضور رسول اللّه۹ رفت. هنگامی که چشم حضرت به او افتاد، فرمود:

مَنْ سَأَلْنا اَعْطَیناهُ وَ مَنْ اِسْتَغْنی اَغْناهُ اللّهُ.(۱)

هرکس از ما کمک بخواهد، ما به او یاری می کنیم، ولی اگر بی نیازی بورزد و دست حاجت پیش مخلوقی دراز نکند، خداوند او را بی نیاز می کند.

او پیش خود فکر کرد که مقصود پیامبر، من هستم و بدون اینکه سخنی بگوید، به خانه برگشت و ماجرا را برای همسرش بازگو کرد. زن گفت: رسول خدا۹ هم بشر است. (و از حال تو خبر ندارد) او را به وضع زندگی نکبت بار و پرمشقت خود آگاه کن.

ص:۴۸

۱- محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۳۸.

مرد ناچار برای بار دوم به پیشگاه پیامبر رفت، ولی پیش از اینکه حرفی بزند، حضرت همان سخن پیشین را تکرار کرد و فرمود: «مَنْ سَأَلْنا اَعْطَیناهُ وَ مَنْ اسْتَغْنی اَغْناهُ اللّهُ.» وی باز هم بدون اظهار حاجت، به خانه برگشت، ولی چون خود را همچنان در چنگال فقر و بیکاری، ضعیف و ناتوان می دید، برای سومین بار با همان نیت به مجلس رسول اکرم۹ رفت. باز هم لب های رسول اللّه۹ به حرکت در آمد و با همان آهنگ _ که به دل، قوّت و به روح، اطمینان می بخشید _ همان جمله را تکرار کرد. این بار اطمینان بیشتری در قلب خود یافت و حس کرد که کلید مشکل خویش را در همین جمله یافته است. وقتی خارج شد، با قدم های مطمئن تری راه می رفت. با خود فکر می کرد که دیگر به دنبال کمک خواستن از بندگان نخواهم رفت. به خدا تکیه می کنم و از نیرو و استعدادی که در وجودم به ودیعت نهاده شده است، بهره می گیرم و از او می خواهم که مرا در کارهایم موفق گرداند و از دیگران بی نیاز سازد.

با این نیت، تیشه ای عاریه گرفت. تا شامگاه در کوه ها هیزم جمع آوری کرد و شب به خانه بازگشت. هیزم را به پنج سیر آرد فروخت، نانی تهیه کرد و با همسر خود خورد. فردا با جدّیت بیشتر کار کرد و هیزم زیادتری آورد و به همین ترتیب، هر روز بیشتر از پیش کار کرد تا اینکه توانست کلنگی بخرد. چندی که گذشت توانست دو شتر و یک غلام هم بخرد و کم کم از ثروتمندان شد. روزی خدمت پیامبر خدا شرف یاب شد و جریان

زندگی و کلام حضرت را بازگو کرد. رسول اکرم۹ فرمود: «آری، کسی که بی نیازی بجوید، خدا او را بی نیاز می گرداند».(۱)

«آورده اند که شیخ الرئیس ابوعلی سینا روزی با کوبه وزارت می گذشت. کناسی(۲) را دیده که به کار خویش مشغول است و این شعر به آواز بلند می خواند:

گرامی داشتم ای نفسْ از آنت

که آسان بگذرد بر دل، جهانت

ابوعلی سینا تبسمی نمود و به او فرمود: حقا خوب نفْس خود را گرامی داشته ای که به چنین شغل پست (در آوردن خاك و نجاسات از چاه) مبتلا هستی. کناس از کار دست کشید و رو به ابوعلی سینا کرد و گفت:

نان از شغل خسیس (کار پست) می خورم تا بار منت شیخ الرئیس نکشم».(۳)

مولانا حسن کاشی می گوید:

آن توانگر همتم در دین که با افراط فقر

ظاهر است از خلق عالم، فرط استغنای من

تا نریزد آبرویم پیش هرکس بهر نان

قفل خاموشی است دایم بر لب گویای من(۴)

امیدی تهرانی گفته است:

بر آن سرم که اگر همتم کند یاری ج

ص:۵۰

۱- اصول کافی، باب القناعه، ح ۷؛ مرتضی مطهری، داستان راستان، صص ۲۸ و ۲۹.
۲- کناس: کسی که فاضلاب تخلیه می کند.
۳- نامه دانشوران، ص۱۴۰؛ مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص۴۲۵.
۴- احد احمدی بیرجندی، شعر در زندگی، ص ۵۳.

ز بار منّت دونان کنم سبک، باری

گرفتم آنکه در ایام قحط کنعان است

عزیز مصر قناعت چرا کشد خواری(۱)

حافظ نیز بیان می کند:

گر چه گردآلود فقرم، شرم باد از همتم

گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم

اینک شعرهایی عالی از اقبال لاهوری در این زمینه می خوانیم:

سخت کوشم مثل خنجر در جهان

آب خود می گیرم از سنگ گران(۲)

مسلمان برای هر چیزی، آبروی خود را به حراج نمی گذارد و خود را از غیرالله بی نیاز می داند.

مسلمانی که داند رمز دین را

نساید پیش غیرُ الله جبین را

اگر گردون به کام او نگردد

به کام خود بگرداند زمین را(۳)

خوشدل تهرانی نیز عزت نفس را این گونه به تصویر می کشد:

به زیر پتکِ حوادث همین نه سندان باش

چو پسته گر همه سنگت زنند، خندان باش

به منّت اَر که دهد خضر آب حیوانت

بمیر و قطره از آن منوش و انسان باش(۴)

ص:۵۱

۱- امیدی تهرانی، به نقل از: شعر در زندگی، ص ۵۵.

۲- اقبال، ص ۱۲۰.

۳- همان، ص ۶۱.

۴- خوشدل تهرانی، دیوان، ص۱۷۸.

کسی که به این ویژگی انسانی و معنوی آراسته شود، از سویی، نماد اخلاص و پاکی، حق گرایی و حق پذیری، فروتنی و بردباری، صلح جویی و مدارا در جنبه های گوناگون زندگی می شود. همچنین خود را از برده منشی و دنباله روی و نیز شنیدن چاپلوسی ها فراتر می داند.

طلب را نمی گویم انکارکن

طلب کن، ولی کن، به هنجارکن

به مردار جویی چو کرکس مباش

گرفتار هر ناکس و کس مباش(۱)

سنایی غزنوی همه انسان ها را به پشتکار و کوشش می خواند تا اینکه از در مخلوقات بی نیاز شوند:

جهد آن کن که سرفراز شوی

وز در خلق، بی نیاز شوی

بر در این و آن به هرزه مپوی

وز در خلق، آبرو مجوی(۲)

خوشا به حال آنانی که در کاخ بلند عزت نفس جای گزیده اند:

جهان، گنجینه پند است و جز پند

در این آیینه عبرت نما نیست

خوشا کاخ بلند عزت نفس

که محکم تر بنایی زین بنا نیست

خوشا دربار استغنا که آنجا

گدایان را به شاهان اعتنا نیست(۳)

افتخار به فقر که در متون دینی ماست، اسراری دارد و شاید یکی از معانی اش آن باشد که به خدا و بازوی خود تکیه کنیم و از زیاده خواهی دست برداریم:

به فقر فخر کند آن که جز به بازوی خویش

نکرده پیش کس عاجزانه کج گردن(۴)

ص:۵۲

۱- جامی، به نقل از: شعر در زندگی، ص ۴۱.

۲- سنایی، به نقل از: شعر در زندگی، ص۴۱.

۳- دکتر قاسم رسا، به نقل از: شعر در زندگی، ص۴۲.

۴- نظام وفا، به نقل از: شعر در زندگی، ص۴۲.

دکتر قاسم رسا داستانی را نقل می کند به این مضمون که در زمان های قبل، خارکنی بود که با خارکنی امرار معاش می کرد و از صهبای قناعت سرمست بود. او پشته هایی از هیزم آماده می کرد و برای فروش به شهر می آورد. در این وقت:

جوانی گفتش: ای پیر دل افروز

بود مهمان سرای حاتم امروز

بساطی آن چنان گسترده بر خلق

که صیت شهرتش افتاده در خلق

به او پیشنهاد کرد که عوض این همه زحمت و رنج به مهمان سرای حاتم طایی برود، ولی:

به گفتار جوان زد پیر لبخند

به پاسخ گفت آن پیر خردمند:

که نان از دسترنج خویش خوردن

به از حاجت به نزد خلق بردن

مرا نان جوین و جامه دلق

گواراتر ز بار منّت خلق

مزن با دست و بازوی توانا

به دامان کسی دست تمنا(۱)

در جای دیگر می گوید:

در عهد شباب، کامرانی باید

هنگام بهار، شادمانی باید

با همت و دسترنج خود باید زیست

بی منّت خلق، زندگانی باید(۲)

در گلستان سعدی هم حکایتی شبیه آن آمده است: «حاتم طایی را گفتند: از خود، بزرگ همت تر در جهان دیده ای یا شنیده ای؟ گفت: بلی، روزی چهل شتر قربانی کرده بودم امرای عرب را. پس به گوشه صحرایی به حاجتی برون رفتم. خارکنی دیدم پشته ای فراهم آورده. گفتمش: به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی به سماط او گرد آمده اند؟ گفت:

هر که نان از عمل خویش خورد

منّت از حاتم طایی نبرد

ص:۵۳

۱- قاسم رسا، به نقل از: شعر در زندگی، صص ۴۲ و ۴۳.

۲- همان، ص ۴۳.

من او را به همت و جوان مردی، از خود برتر دیدم».

باز در حکایتی دیگر از گلستان سعدی می خوانیم:

«توانگری گفت درویش را که چرا خدمت نکنی تا از مشقت کار کردن برهی. گفت: تو چرا کار نکنی تا از مذلت خدمت رهایی یابی که خردمندان گفته اند: نان خود خوردن و نشستن، بِهْ که کمر شمشیر زرّین به خدمت بستن.

به دستْ آهن تفته کردن خمیر

بِهْ از دست بر سینه پیش امیر»

(

عمر گران مایه در این صرف شد

تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا

ای شکم خیره به نانی بساز

تا نکنی پشت به خدمت دو تا

(سعدی)

عبدالرحمان جامی هم منّت کشیدن را سخت تر از بسیاری امور دشوار می داند:

به دندان، رخنه در پولاد کردن

به ناخن، راه در خارا بریدن

فرو رفتن به آتشدان، نگون سار

به پلک دیده، آتش پاره چیدن

به فرق سر نهادن صد شتر بار

ز مشرق جانب مغرب دویدن

بسی بر جانی آسان تر نماید

که بار منّت دونان کشیدن[(۱)]

خاقانی شروانی در شعری با ردیف «نان» نکات زیبایی را چنین بازگو می کند:

زین بیش، آبرویی نریزم برای نان

آتش دهم به روح طبیعی به جای نان

خون جگر خورم، نخورم نان ناکسان

در خون جان شوم، نشوم آشنای نان

۱- جامی، به نقل از: شعر در زندگی، ص ۴۸.

چون آب آسیا، سر من در نشیب باد

گر پیش کس دهان شودم آسیای نان

نان خواستم ز شه که زبانم بریده باد

بر من خطا گرفت به وقت عطای نان

آدم برای گندمی از روزه دور ماند

من دور ماندم از در همت برای نان(۱)

)

و این سخن آتشین از خیام را نیز بنگرید:

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن

بهْ ز آن که طفیل خوان ناکس بودن

با نان جوین خویش حقا که بهْ است

کالوده و پالوده هر خس بودن

امام صادق۷ فرمود: «شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِیَامُ اللَّیْلِ وَ عِزُّهُ اِسْتَغْنَاهُ عَنِ النَّاسِ؛ بزرگی مؤمن به نماز شب و عزتش به بی نیازی از مردم است».(۲)

بی نیازی از مردم ضد صفت زشت طمع است. در عرف اگر گفته شود فلان شخص بی نیاز است، می پندارند چون ثروت دارد، بی نیاز است، درحالی که بی نیاز واقعی، استغنای نفس از آنچه مردم دارند و طمع نداشتن به متاع دیگران است.

انسان های بی نیاز از خلق، آبرومند هستند و به خدا که بزرگ ترین سرمایه است، اعتماد دارند. اینکه گدایی و خواستن از دیگران نکوهش شده، به این سبب است که شرف و عزت انسانی از بین می رود و فقر، عاملی است که انسان را اسیر و بند دیگران می کند و شوقش به خدا کم می شود.

اگر در جهان بایدت برتری

نباید که خود، پست و دون بشمری

۱- خاقانی شروانی، به نقل از: شعر در زندگی، صص ۴۸و۴۹.

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص۱۰۸.

چو خود، خویشتن پست بینی و خوار

دگر از کس امید عزت مدار

بلندی ندید آن که خود پست شد

کجا نیستی، مایه هست شد؟

انسان بر اثر کار (و به ویژه اگر با ابتکار همراه باشد) به حکم اینکه نیازش را از دیگران برطرف کرده است، در مقابل دیگران احساس شخصیت می کند؛ یعنی دیگر به حقارت و خودکم بینی دچار نمی شود.

دو رباعی زیر از امیرالمؤمنین علی۷ در دیوان منسوب به ایشان جای دارد. در یکی می فرماید:

لَنَقْلُ الصَّخْرِ مِنْ قُلَلِ الْجِبالِ

اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ مِنَنِ الرِّجالِ

یَقُولُ النّاسُ لی فِی الْکَسْبِ عارٌ

فَاِنَّ الْعارَ فِی ذُلِّ السُّؤالِ(۱)

برای من، سنگ کشی از قله های کوه (یعنی چنین کار سختی)، گواراتر و آسان تر است از اینکه منّت دیگران را به دوش بکشم. به من می گویند: در کار و کسب ننگ است و من می گویم: ننگ این است که انسان، نداشته باشد و از دیگران بخواهد.

آن حضرت در رباعی دیگری می فرماید:

کَدْ کَدَ الْعَبْدُ اِنْ اَحْبَبتَ اَنْ تُصْبِحَ حُرّا

وَ اقْطَعِ الآمالَ مِنْ مالِ بنی آدَم طُرّا

لا تَقُلْ ذا مَکْسَبٍ یَزری فَقَصْدُ النّاسِ اَزْری

اَنْتَ ما اِسْتَغْنَیْتَ عَنْ غَیْرِکَ اَعْلَی النّاسِ قَدْرا(۲)

۱- دیوان حضرت علی۷، ص ۳۴۰.

۲- همان، ص ۲۱۰.

اگر می خواهی آزاد زندگی کنی، مثل برده زحمت بکش. آرزویت را از مال هرکس که باشد، ببر. نگو این کار، مرا پست می کند؛ زیرا از مردم خواستن، بیشتر از هر چیزی ذلت می آورد. وقتی که از دیگران بی نیاز باشی، هر کاری داشته باشی، از همه مردم بلند قدرتر هستی.(۱)

هنگامی که رژیم شاه، امام خمینی= را به ترکیه تبعید کرد، دولت ترکیه بسیار علاقه داشت که امام از آنها چیزی بخواهد، ولی امام در این مدت طولانی که در آنجا بود، هرگز از آنها کوچک ترین تقاضایی نکرد. برای مثال در اتاقی که امام در آن زندانی بود و آنجا هوای آزاد نداشت، امام نگفت پنجره را باز کنند. گاهی پیشخدمت می آمد، می گفت: آقا هوا خیلی حبس است، میل دارید، پرده را بالا بزنم و پنجره را باز کنم؟ امام سکوت می کرد و نمی گفت میل دارم، بلکه می فرمود: خودت می دانی. یا اگر پرده اتاق افتاده بود، نمی گفت: پرده را بالا بزنید.

امام آن قدر مراقب بود که کمترین کاستی و عیبی در سخن و کردارش دیده نشود؛ زیرا همه این کارها گزارش می شد و آنها می فهمیدند که این مرد، بسیار جدی، خودساخته و قوی است. وی فقط خوش حال بود که کتاب مطالعه می کند، همان گونه که در اتاق دربسته نشسته بود و تا وقتی که حال داشت، مطالعه می کرد. به این ترتیب، امام در سخت ترین شرایط، عزت اسلامی را که برای مؤمنان خواسته بود، حفظ کرد و حسرت تسلیم را در دل دشمن نهاد(۲).

کن وَهْم و هراس را برون از سر خویش

ص:۵۷

۱- تعلیم و تربیت در اسلام، ص۴۲۴.

۲- محمد محمدی اشتهاردی، سرگذشت های عبرت انگیز، ج۱، ص۴۹.

یاور مطلب، تو خویش شو یاور خویش

مرغان که به شاخه ها نلغزند از باد

زآنجاست که تکیه شان بود بر پر خویش

(عبدالحمید آیتی)

)

چشمه زاینده، آب از خویش می آرد برون

آستین مرد همّت پیشه، همیان زر است

(رضی الدین خَشّاب)

)

همّت، بلنددار که نزد خدا و خلق

باشد به قدر همّت تو، اعتبار تو

(ابن یمین انوری)

)

چرخ برهم زنم ار غیرِ مُرادم گردد ج

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

(حافظ)

)

چشم طمع داشتن به مال دیگران و درخواست کمک کردن جز در ناچاری، شرافت و عزت نفس را خدشه دار می کند. امام علی۷ می فرماید:

اَلْمَسْئَلَهُ طَوْقُ الْمَذِلَّهِ تَسْلُبُ الْعَزِیزَ عِزَّهُ وَالْحَسِیبَ حَسبَهُ.(۱)

درخواست از مردم، طوق ذلتی است که عزت را از عزیزان و شرافت را از شریفان سلب می کند.

دست حاجت ز درِ ناکس و کس، کوته کن

آخر این دست بلند تو هنرها دارد

ص:۵۸

۱- غررالحکم و دررالکلم، ح ۸۱۸۵.

(صائب تبریزی)

این شاعر در جای دیگری می گوید:

تیغ کوه همتم، دامن ز صحرا می کشم

می روم تا اوج استغنا، دگر وامی کشم

کار و تلاش سازنده برای اصلاح و سامان دهی زندگی فردی و اجتماعی، امری ضروری و ناگریز است، چنان که در جهت رشد ارزش ها و عزت فردی و اجتماعی، کار و تلاش و خلاقیت و نوآوری، عرصه نمایش عزت و قدرت یک جامعه است. ازاین رو، اسلام اجازه نمی دهد انسان در صورت امکان حتی در سخت ترین شرایط، از کار و تلاش و سازندگی دست بردارد و در نتیجه، عزت و آبروی خود را خدشه دار کند. به تعبیر پیامبر بزرگوار:

لَوْ اَنَّ رَجُلًا اَخَذَ حَبْلًا فَیَاتِی بِحُزْمَهِ حَطَبٍ عَلَی ظَهْرِهِ، فَیَبِیعُهَا فَیَکُفُّ بِهَا وَجْهَهُ، خَیْرٌ لَهُ مِنْ اَنْ یَسْأَلَ. (۱)

اگر انسان ریسمانی بگیرد، پشته ای هیزم را بر دوش کشد و آن را بفروشد و از این رهگذر، نیازهای زندگی خود را برآورد، بسی بهتر است از اینکه از دیگران درخواست کمک کند.

حقیقت عزت و آزادگی، پذیرش مدیریت خِرَد و وجدان بر جان و جامعه و رعایت مقررات و حقوق مردم است. صائب تبریزی می گوید:

می توانم چون صدف گشتن ز گوهر، بی نیاز

آبرو را گر ز استغنا کنم گردآوری(۲)

ص:۵۹

۱- محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۴۳.

۲- صائب تبریزی، دیوان اشعار، غزل ۲۷۵.

و در غزل شماره ۲۱۲ این گونه می سراید:

با کمال احتیاج، از خلق، استغنا خوش است

با دهان خشک، مردن بر لب دریا خوش است

نیست پروا تلخ کامان را ز تلخی های عشق

آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است

هرچه رفت از عمر، یاد آن به نیکی می کنند

چهره امروز در آیینه فردا خوش است

هیچ کاری بی تأمل گرچه صائب خوب نیست

بی تأمل، آستین افشاندن از دنیا خوش است

مولوی معتقد است که ما حتی نباید منّت انگشت خود را در خاراندن پشت، به جان بخریم؛ زیرا این کار به قیمت خم کردن پشت انجام می شود.

گر بخارد پشت تو، انگشت تو

خم شود از بار منّت، پشت تو

همّتی کن تا نخاری پشت خویش

وارَهی از منّت انگشت خویش

ب) نگرش صحیح

ب) نگرش صحیح

عزت و کرامت نفس تا اندازه زیادی به نگرش انسان به خودش بستگی دارد. کسی که خود را ناتوان جلوه دهد، مردم نیز او را خوار می بینند. ازاین رو، امام علی۷ می فرماید:

أَلرَّجُلُ حَیْثُ اخْتَارِ لِنَفْسِهِ اِنْ صَانَهَا اِرْتَفَعَتْ وَ اِنْ إِبْتَذَلَهَا اِتَضَعَتْ.(۱)

ارزش و شخصیت هر فردی وابسته به روشی است که در پیش می گیرد. اگر نفس خود را از پستی و ذلت بر کنار نگاه

داشت، به

ص:۶۰

۱- غررالحکم و دررالکلم، ح ۴۷۹۴.

مقام والای انسانی می رسد و اگر عزت معنوی خویش را ترک گفت، به خواری و زبونی می گراید.

عبرت نایینی می گوید:

اگر در جهان بایدَت برتری

مبادا که خود را زبون بشمری

چو خودْ خویش را پست بینی و خوار

دگر از کس، امّید عزت مدار

بلندی ندید آن که خود، پست شد

کجا نیستی، مایه هست شد؟

ج) پرهیز از رفتار نادرست

ج) پرهیز از رفتار نادرست

فرد خواهان کرامت و عزت نفس، از هر سخن یا عملی که نشانه ضعف و ناتوانی است، می پرهیزد. اسلام به منظور تحقق این امر، از چاپلوسی، شکایت از روزگار و طرح مشکلات زندگی برای مردم، بلندپروازی های بی جا و حتی تواضع نابجا نهی کرده است. هیچ مسلمانی حق ندارد با چاپلوسی که منافی با شرافت و آزادگی است، خویشتن را آلوده کند.

شکایت از زندگی و طرح مشکلات با مردم، به عزت نفس آسیب جدّی می رساند. امام علی۷ می فرماید: «رَضِیَ بِالذُّلِّ مَنْ کَشَفَ لِغَیْرِهِ؛ کسی که مشکلات زندگی اش را برای دیگران آشکار کند، در حقیقت، به خفت و ذلت رضایت داده است».(۱)

دو بیت زیر از قصیده ادیب الممالک فراهانی در این باره است:

هر آنچه خواهد او، عطا کند داور

چو مرد بست به فرمان کردگار کمر

نه آرزو کند از سفلگان دون همت

نه گفت و گو کند از خیرگان تیرهِ فکر

۴. فرصت کار

اشاره

۴. فرصت کار

ص:۶۱

۱- همان، ص۹۳.

بهره منـدی از فرصت، یعنی تـوجه آدمی به شـرایط موجـود و بهره برداری درست و منـاسب از آنهـا، به نفـع سـعادت مـادی و معنوی خود و به معنای دیگر، تلاش و کوشش انسان برای اجرای تمام وظایفی که اکنون بر عهده دارد. چقدر خوب است این زمان های خوشدلی را دریابیم.

خوش آمد گل وز آن خوش تر نباشد

که در دستت به جز ساغر نباشد

زمان خوشدلی دریاب و دریاب

که دایم در صدف، گوهر نباشد

(حافظ)

الف) فرصت شماری

الف) فرصت شماری

در دنیـایی که ما انسان ها در آن زنـدگی می کنیم، فرصت های زیادی برای رسـیدن به موفقیت وجود دارد، ولی کمتر کسـی می تواند از این فرصت ها به نفع خود استفاده کند. متأسفانه آدمی بیشتر در رؤیای رسیدن به موفقیت زندگی می کند تا اینکه بخواهـد برای رسـیدن به آن تلاشـی از خود نشان دهـد. حقیقتی که هر انسان در راه دست یابی به موفقیت بایـد همواره به آن توجه کند، این است که هیچ کس از روی اتفاق به موفقیت نمی رسد و کسـی نیز به این گونه، موفقیت های خود را از دسـت نمی دهد.

این موضوع بیانگر این مطلب است که رسیدن به موفقیت، مراحلی دارد و فقط کسانی که از این موضوع آگاهند، می توانند به دستیابی آن امیدوار باشند. سعدی می گوید:

ای که دستت می رسد، کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

اکنون به ابیاتی از برخی شاعران درباره استفاده از فرصت اشاره می کنیم:

فراغ دل، مرا از صد، یکی بود

هوس، بسیار و فرصت اندکی بود

(امیرخسرو دهلوی)

)

تیر فرصت در کمان جهد توست

می رود تیر از کمان، اندیشه کن

دوست، بیدار و دشمن اندر خواب

فرصت این است، فرصتی دریاب

(اوحدی مراغه ای)

)

فرصت چو یکی قلعه ای استوار است

عقل تو بر این قلعه، مرزبان است

)

روز بگذشته، خیال است که از نو آید

فرصت رفته محال است که از سر گردد

)

جهل پای تو ببندد چو بیابد دست

فرصتت هست، مده فرصت جولانش

(پروین اعتصامی)

)

برای غرق گشتن اندر این دنیا نیفتادی

مکن فرصت تبه، غواص مروارید و مرجانی

(پروین اعتصامی)

)

فرصت از دست می رود هشدار

عمر چون کاروان بی جرسی است

(پروین اعتصامی)

)

جهد را بسیار کن، عمر اندکی است

کار را نیکو گزین، فرصت یکی است

ص:۶۳

(پروین اعتصامی)

(

سعدیا، دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن، فرصت شمار امروز را

(سعدی)

(

سعدیا عمر عزیز است، به غفلت مگذار

وقت فرصت نشود فوت مگر نادان را

(سعدی)

(

به شکر اینکه داری فرصتی، تعمیر دل ها کن

که کوتاه است عمر کامرانی برق فرصت را

(صائب تبریزی)

(

فرصت خاریدن سر نیست در پایان عمر

رخت پیش از سیل می باید برون از خانه ریخت

(صائب تبریزی)

(

کار جهان به مردم بیکار واگذار

فرصت غنیمت است، پی کارخویش باش

(صائب تبریزی)

(

ایام نوجوانی، غافل مشو ز فرصت

کاین آب برنگردد دیگر به جویباران

(صائب تبریزی)

ص:۶۴

)

بهره گیری مناسب از شرایط، نشانه عقل و خرد آدمی است، چنان که حضرت علی۷ می فرماید: «لَوْ صَحَّ الْعَقْلَ لَاغْتَنِمْ کُلِّ أَمْرِءٍ مُهْلَه؛ اگر عقل انسان کامل باشد، هر فرصتی را برای پیشبرد آن مغتنم می شمارد.»(۱) بزرگ ترین اندوه از آنِ کسی است که فرصت ها را بدون نتیجه از دست بدهد. باز از آن حضرت نقل شده است: «اِضاعَهُ الْفُرْصَهِ غُصَّهٌ؛ از دست دادن فرصت ها، مایه غصه و اندوه است.»(۲) همچنین فرمود: «اَشَدُّ الْغُصَصِ فَوْتُ الْفُرصِ؛ سخت ترین اندوه ها، از دست دادن فرصت هاست».(۳)

رسول خدا۹ می فرماید:

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابُ خَیْرٍ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَاِنَّهُ لا یَدْرِی مَتَی یُغْلَقُ عَنْهُ.(۴)

آن که راه خیری به رویش گشوده شد، غنیمت بشمارد و از فرصت استفاده کند؛ زیرا نمی داند چه وقت آن در به رویش بسته می شود.

بنابراین، بزرگ ترین هنر زندگی، استفاده از فرصت های بی نظیری است که بر ما می گذرد. «اگر زندگی را دوست داری، وقت خود را غنیمت دان و بیهوده تلف مکن؛ زیرا وقت، پارچه ای است که از آن، لباس حیات ترتیب یافته است»:

فرصت، غنیمت است حریفان در این چمن

فرداست همچون گل که همه باد رفته ایم

(ناصح اصفهانی)

ص:۶۵

۱- غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۵۹.

۲- همان، ص ۴۷۳.

۳- همان.

۴- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

از رسول گرامی اسلام در جایی دیگر نقل می کنند که فرمود:

إِنَّ لرَبِّكُمْ فى اَيامِ دَهْرِكُم نَفَحاتٍ اَلا فَتَعرَّضوا لَها.(۱)

در ایام زندگی شما لحظاتی فرا می رسد که در معرض نسیم حیات بخش الهی قرار می گیرید و فرصت مناسبی به دست می آورید. بکوشید که از آن فرصت ها استفاده کنید و خویشتن را در مسیر فیض الهی قرار دهید.

در این زمینه از مولوی بشنویم:

گفت پیغمبر که نفحت های حق

اندر این ایام می آرد سبق

گوش هش دارید این اوقات را

در رُبایید این چنین نفْحات را

نفحه ای آمد، شما را دید و رفت

هر که را می خواست، جان بخشید و رفت

نفحه ای دیگر رسید، آگاه باش

تا از این هم وانمانی، خواجه تاش!

هین و هین ای راهرو، بیگاه شد

آفتاب عمر سوی چاه شد

سال بی گه گشت و وقتْ گشت نی

جز سیه رویی و فعل زشت نی

هین مگو فردا که فرداها گذشت

تا به کلی نگذرد ایام کشت

چون که قدرت رفت و کاسد شد عمل

هین که تا سرمایه نستاند اجل(۲)

برای دست یابی به هـدف های بزرگ زنـدگی، بایـد «لحظه»ها را دریافت و به اندازه خود درک کرد و به عبارتی، «فرصت را غنیمت شمرد».

فرصت های عمر، همان کیمیای سـعادتی است که انسان های موفق و پیروز و مردان بزرگ تاریخ به آن دست یافته و هم آنان استفاده از گوهر گران بهای «فرصت» را راز کام یابی خویش معرفی کرده اند. در اینجا ادامه

۱- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۲۱.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۱۹۶۱_ ۱۹۶۴.

اشعار مولوی را دربـاره غنیمت عمر پی می گیریم که می گویـد: خوشـا به سـعادت آن کسـی که او ایـام پیش یعنی جوانی و تاز گی را غنیمت بداند.

ای خُنُک آن کس که او ایام خویش

مغتنم داند، گذارد وام خویش

اندر آن ایام کش قدرت بود

صحت و زورِ دل و قوّت بود

وان جوانی همچو باغ سبز و تر

می رساند بی دریغی بار و بر(۱)

فرصت عمر، گران بهـاترین امانتی است که خداونـد به انسان هـدیه داده است تا با بهره گیری از آن به کمال انسانی و به مقام خلیفه اللهی رسد.

هرچه بینی در جهان دارد عوض

کز عوض، حاصل تو را گردد غرض

بی عوض دانی چه باشد در جهان

عمر باشد عمر، قدر آن بدان(۲)

سعدی در این باره می گوید:

بودم جوان که گفت مرا پیر اوستاد

فرصت غنیمت است، نباید ز دست داد

حـال که فرصت عمر، محـدود و نـاچیز و تکرارناپـذیر است، آدمی بایـد به گـونه ای زنـد گی کنـد که از نظر مـادی و معنوی، بیشترین بهره را به دست آورد. همچنین در راه کسب رضای خدای متعال و کمال واقعی پیش رود و لحظه ها را درک کند:

به بام نیک بختان چون همایی

نشیند با هزاران ناز فرصت

گرش دامن رها از دست سازد

کند از آشیان پرواز فرصت

رود از دست فرصت، زود دردا

به آسانی نگردد باز فرصت

(قاسم رسا)

ص:۶۷

۱- همان، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۵.

۲- شیخ بهایی، مثنوی نان و حلوا، با عنوان «فی ذم العلما المشبهین بالامراء».

ب) فرصت سوزی

ب) فرصت سوزی

به یقین، افسوس خوردن بر گذشته موجب فرصت سوزی امروز می شود. پس بایـد با دوراندیشـی، از امروز، آینـده خود را از دست نـدهیم. لحظه ها را نیز غنیمت شـمریم که قافله عمر بس سـریع می گذرد. سـعدی در حکایت «در معنی ادراک پیش از فوت» از بوستان می گوید:

غنیمت شمار این گرامی نفس

که بی مرغ قیمت ندارد قفس

مکن عمر ضایع به افسوس و حیف

که فرصت عزیز است و الوقت ضیف

البته برای آینـده هم نبایـد دل نگران بود، بلکه باید از گذشـته درس گرفت و با اندیشه و برنامه ریزی و دوراندیشـی، آینده را نگاه کرد و از فرصت موجود، میان گذشته و آینده بهره برد.

بنابراین، بر سـر راه زنـدگی بشـر، زمان های نابی در عرصه های مادی و معنوی پیش می آیـد که ناپایـدار و زودگـذر است و شاید بر اثر کمترین مسامحه و سـهل انگاری، بزرگ ترین فرصت ثمربخش عمر از کف برود و برای صاحبش، فقط شکست و پشیمانی بماند. شاعری به نام بینش در بیان این معنا چنین نیکو سروده است:

دی همچو رمیده صیدت از پیش گذشت

فردا بودت آهوی نگرفته به دشت

امروز شکاری است که در تیررس است

دریاب که از دیده نهان خواهد گشت

هیـچ انسـانی دو نوبت به دنیـا نمی آیـد تـا در یـک بار، امور جهان را آزمایش کنـد و در بار دیگر، تجربه های خود را به کار بنـدد. عمر، فرصتی است که تنهـا یـک بـار و آن هم محـدود در اختیـار آدمی قرار می گیرد. بنابراین، با توجه به انـدک بودن لحظه های زندگی که هریک پس از دیگرئ

و به سرعت سپری می شوند، باید آنها را غنیمت شمرد و به ناچار از تک تک لحظه ها و فرصت ها به بهترین شکل برای رضای خدا و آبادانی آخرت بهره برد. انسان، فرصتی برای فرصت سوزی ندارد و ناگزیر، از استفاده درست از لحظات مناسب زندگی خود است. هر کس که به این مهم بی توجهی کند، اولین کسی که آسیب می بیند، خود اوست.

به نظر می رسد پیران، بیش از همه، قدر جوانی را می دانند و دل نشین تر از دیگران می توانند ما را به شناخت و قدرشناسی از روزگار جوانی فرا بخوانند و از فرصت سوزی پرهیز دهند. در سروده ای از بانو پروین اعتصامی در این باره می خوانیم:

چنین گفت روزی به پیری، جوانی

که چون است با پیری ات زندگانی؟

بگفت: اندرین نامه، حرفی است مبهم

که معنیش جز وقت پیری ندانی

تو بِهْ کز توانایی خویش گویی

چه می پرسی از دوره ناتوانی

جوانی نکو دار کاین مرغ زیبا

نماند در این خانه استخوانی

متاعی که من رایگان دادم از کف

تو گر می توانی، مده رایگانی

هر آن سرگرانی که من کردم اول

جهان کرد از آن بیشتر، سرگرانی

چو سرمایه ام سوخت، از کار ماندم

که بازی است، بی مایه، بازارگانی!

از آن برد گنج مرا دزد گیتی

که در خواب بودم گه پاسپانی

فرصت ها زودگذرند و برخی از آنها هرگز تکرار نمی شوند. بنابراین، شایسته است هیچ فرصتی را از دست ندهیم. پروین اعتصامی نیز با فراخواندن ما به بهره گیری از فرصت ها می گوید:

گهر وقت بدین خیرگی از دست مده

آخر این درّ گران مایه بهایی دارد

ص:۶۹

فرّخ آن شاخکِ نورسته که در باغ وجود

وقت رستن، هوس نشو و نمایی دارد

صرف باطل نکند عمر گرامی، پروین!

آن که چون پیر خرد، راهنمایی دارد

پس ای عزیز! عمر و زندگی و سلامتی در آن را به غنیمت دان و هر کار نیکی که امروز می توانی بکنی، به فردا مینداز که معلوم نیست فردایی باشد. همچنین ادامه می دهد:

فردا ز تو ناید توان امروز

رو کار کن، اکنون که وقت کار است

همت، گهر وقت را ترازوست

طاعت، شتر نفس را مهار است

تو بی خود و ایام در تکاپوست

تو خفته و ره پر ز پیچ و تاب است

آبی بکش از چاه زندگانی

همواره نه این دلو را طناب است

(پروین اعتصامی)

اینک به ابیاتی دیگر از شاعران ادب فارسی اشاره می کنیم:

هر وقت خوش که دست دهد، مغتنم شمار

کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

پیوند عمر، بسته به مویی است، هوش دار!

غم خوار خویش باش، غم روزگار چیست

(حافظ)

تا جوانی و تن درستی هست

آید اسباب هر مراد به دست

تا که سرسبزی جهان داری

ره کنون رو که پای آن داری

(نظامی)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و بدون شک، تنها سرمایه گران بهای ما وقت است که بازگشتی ندارد.

ص:۷۰

پس از برشـمردن دو مفهـوم اصـلی فرصت ــ «فرصت شـماری» و «فرصت سـوزی»ــ ، حـال مبـاحثی دیگر مطرح می شـود که پرداختن بدان ها ضروری است.

ج) بهره گیری از فرصت های محدود

ج) بهره گیری از فرصت های محدود

متأسـفانه بسـیاری از جوانـان به دلیـل نگران بودن از آینـده، نمی تواننـد به خوبی از عمر خود بهره منـد شونـد. ازاین رو، گـاه احسـاس می کننـد فردی منفی و ناسودمنـد برای جـامعه هسـتند. درحـالی که جوانـان بایـد بداننـد فرصت گران بـار، کوتـاه و زودگـذر جوانی چنـد سالی بیشتر نمی پاید و روزهای شـیرین و پرشور و نشاط جوانی به سـرعت سپری می شود و شـعله های فروزان آن رفته رفته به خاموشی می گراید. بنابراین، کسانی خوشبخت خواهند بود که بتوانند از این فرصت کوتاه، کمال بهره را ببرنـد. در مقابل, کسانی زیان خواهنـد دیـد که روزهای جوانی را با غفلت و بوالهوسـی بگذراننـد و این فرصت عظیم را به رایگان از کف بدهند و آنگاه در کهن سالی در اندوه گذشته بی حاصل, اشک حسرت و پشیمانی بریزند:

ب‍ـارانِ بی مح‍ـل نده‍ـد نف‍ـع کش‍ـت را

در وقت پیری، اشک ندامت چه می کند!

(صائب تبریزی)

هرکس برای رسـیدن به هـدف هـای خویش در کمین گاه فرصت ها می نشـیند تا در زمان و موقعیت مناسب، به سوی هـدف گام بردارد. بهره گیری از فرصت ها وظیفه هر انسان دانا و باهوش است و خیر یا شر بودن استفاده از فرصت، بیشتر به هدف یا هدف هایی مربوط است که انسان ها به منظور دست یابی به آنها، از فرصت ها سود می جویند.

ص:۷۱

در فرهنگ اسلامی، بر بهره گرفتن درست از فرصت ها تأکید فراوانی شده است. فرصت ها، موقعیت های مناسبی هستند که در شرایط گوناگون زمانی و مکانی، زمینه انجام شدن راحت یک کار خوب و صالح را برای شخص فراهم می سازند. انسان باید از این موقعیت ها به بهترین صورت بهره برداری کند. اینکه فرصت همیشه وجود خواهد داشت، خیالی باطل و از وسوسه های

است که می کوشد با فریب انسان، او را از بهره برداری درست و پسندیده از فرصت غافل کند.

امیر مؤمنان علی۷ می فرماید: «إِنْتَهِزُوا فُرَصِ الْخَیْرَ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ؛ فرصت های خیر را غنیمت شمارید؛ زیرا همانند ابرها می گذرند.»(۱) و باز فرموده است:

مَاضِیَ یَوْمُکَ فَائِتٌ وَ آتِیهِ مُتَّهَمٌ، وَ وَقْتُکَ مُغْتَنَمٌ، فَبادِرْ فِیهِ فُرْصَهَ الْاِمْکانِ.(۲)

روز گذشته، رفته است و آینده، معلوم نیست و زمان حال، غنیمت است. پس در این وقت، فرصت را دریاب و به آن اندازه که می توانی، از آن استفاده کن.

بابا افضل کاشانی می گوید:

روزی که گذشته است، از او یاد مکن

فردا که نیامده است، فریاد مکن

بر نامَده و گذشته بنیاد مکن

حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

و سعدی می سراید:

چو دی رفت، فردا نیامد به دست

حساب از همین یک نفس کن که هست

او در جای دیگر، از حدیث حضرت علی۷ چنین الهام می گیرد:

۱- سید حسین شیخ الاسلامی، گفتار امیرالمومنین(ع) (ترجمه غررالحکم و دررالکلم)، ج ۲، ص۱۱۳۸.
۲- همان، ص ۱۱۳۹.

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن، فرصت شمار امروز را

ابوالقاسم حالت گفته است:

بگذشته گذشته، در پی آن مشتاب

آینده نیامده، مشو زو در تاب

اندر وسط گذشته و آینده

حالی است، گر اهل حالی، دریاب!

و از ناصرخسرو می شنویم:

بر آنچه داری در دست، شادمانه مباش

وز آنچه از کفِ تو رفت، از آن دریغ مخور

اینک کلام الهی را برای حسن ختام این قسمت می آوریم که فرمود:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. (حدید: ۲۳)

تا اندوه مخورید بر آنچه برفت از دست شما و شادمان نشوید بدان چه شما را داد و خدا هیچ لاف زنِ خودستای را دوست ندارد.

در آخر این بحث نیز بیت های پراکنده ای در این باره از برخی شاعران می آوریم:

چه سود اَر پشیمانی آید به کف

چو سرمایه عمر کردی تلف؟

(سعدی شیرازی)

(

مایه ای داری چو عمر

از وی مدان جز علم، سود

قوّتی داری چو عقل

از وی مکن جز جهد، کار

)

گیرم که از این پس بُوَدم عمر دراز

چه سود ازو کانچه به کار آمد، رفت

(سنایی غزنوی)

ص:۷۳

(

در این جهان که دو دم بیش نیست مایه عمر

درنگ سود ندارد، چو دم بُوَد به شتاب

(سوزنی سمرقندی)

(

عمر، چون رفت ز کف، سود ندارد افسوس

کی به نیسان ز صدف آب گهر برگردد؟

(صائب تبریزی)

(

ز نقد عمر، به کف مانده زنگ افسوسی

کنون که راه به سود و زیان خود بردیم

(صائب تبریزی)

(

گر غرقه شدی، چه سود، کاندر همه عمر

بیدار کنون شدی که خواب آمد پیش

(عطّار نیشابوری)

(

چو عمر ضایع کردی، بر آن پشیمان باش

اگر چه سود ندارد کنون پشیمانی

(قوامی رازی)

)

هر آن که بر طلب مال، عمر مایه گرفت

چو روزگار برآمد، نه مایه مانْد و نه سود

چو عمر سوده شد و مایه عمر بود تو را

ص:۷۴

تو را ز مال که سود است، اگر نه سود، چه سود؟

(ناصر خسرو بلخی)

(

کوش تا جاوید در زحمت نمانی، ورنه عمر

بگذرد، آخر چه سود از آن که خوش تر بگذرد

(نشاط اصفهانی)

(

آگه نه ای که در چه نفس سود عمر توست

از هر نفس اگر نه عیاری گرفته ای

(نظیری نیشابوری)

(

ز عمر اگر طلبی بهره، عشق ورز ای دوست

که زندگانی بی عشق، زندگانی نیست

(رهی معیّری)

(

مباش ایمن از این گردنده پرگار

دمی ا ست این عمر، از این دم، بهره بردار

(عطّار نیشابوری)

(

بهره خویشتن از عمر فراموش مکن

رهگذارت به حساب است، نگه دار حَسَب

(صائب تبریزی)

(

ای خفته همه عمر و شده خیره و مدهوش

وز عمر و جهان، بهره خود کرده فراموش

ص:۷۵

(ناصر خسرو)

(

بگیر بهره خود، ای نهال باغ وجود

که آب عمر بسی بی درنگ می گذرد

(واعظ قزوینی)

(

برو ز تجربه روزگار بهره بگیر

که بهر دفع حوادث، تو را به کار آید

(رودکی)

(

به گوش آن که بُوَد بهره ور ز فهمیدن

صدای ریختن آبروست، خندیدن!

(واعظ قزوینی)

(

جوانی! از جوانی بهره بردار

ز دورِ شادمانی بهره بردار

(عبید زاکانی)

(

شود در آخر، اول نمودار

ببین تا بهره تو چیست، بردار!

(عطّار نیشابوری)

(

از حادثه زمان ز آینده مترس

از هرچه رسد، چو نیست پاینده، مترس

این یک دم عمر را غنیمت می دان

از رفته میندیش، وز آینده مترس

(بابا افضل کاشانی)

(

مده از دست و غنیمت شمر این یک دم را

که جهان، یک دم و آن دم به جز از این دم نیست

(خواجوی کرمانی)

(

این دم که دریم پس غنیمت داریم

باشد که به عمر خود بدین دم نرسیم

ص:۷۶

(عطّار نیشابوری)

)

سفر کردم به امید غنیمت

غنیمت عمر بود و گشت فانی

(اوحدی مراغه ای)

)

رو، قدر وقت دان و غنیمت شمار عمر

بگذر ز چرخ سفله و دوران چاپلوس

(حاجب شیرازی)

)

حاصل از عمر گرامی چو همین یک نفس است

اگرت هم نفسی هست، غنیمت دانَش

(خواجوی کرمانی)

)

غنیمت دان، اگر دانی که هر روز

ز عمر مانده، روزی می شود کم

(خواجوی کرمانی)

)

صاحبا! عمر عزیز است، غنیمت دانَش

گوی خیری که توانی، ببر از میدانش

(

حیات زنده غنیمت شمر، که باقی عمر

چو برف بر سرِ کوه است، روی در نقصان

(سعدی شیرازی)

(

به آغاز اگر کار خود ننگری

به فرجام، ناچار کیفر بری

(فردوسی)

(

به جایی نخوابد عقاب دلیر

که آبی توان بست آن را به زیر

(ناصر خسرو)

ص:۷۷

(

حاصل عمر تو وقت است، گرامی دارَش

مایه کار تو عمر است، غنیمت دانَش

(سیف فرغانی)

(

نفسی عمر را غنیمت دان

حاصلِ عمر خود، ز خود می جو

(شاه نعمت الله ولی)

(

آنچه ندارد عوض ای هوشیار

عمر عزیز است، غنیمت شمار

(شیخ بهایی)

(

عمر را می دان غنیمت بر زمان

چون رَوَد، دیگر نیاید در جهان

(عطّار نیشابوری)

(

مولانا تمثیلی لطیف در وصف دوره جوانی آورده است که در آن، جوانی را اوج قدرت و میانه روی قوای نفسانی وصف می کند:

و آن جوانی همچو باغ سبز و تر

می رساند بی دریغی بار و بر

چشمه های قوّت و شهوت روان

سبز می گردد زمین و تن بدان

خانه ای معمور و سقفش بس بلند

معتدل، ارکان و بی تخلیط و بند

حافظ نیز جوانی را عهد رونق و بهار عمر و چیدن گل عیش می داند:

ای دل، شباب رفت و نچیدی گلی ز عیش

پیرانه سر مکن هُنری ننگ و نام را

د) جوانی؛ بهار فرصت ها

د) جوانی؛ بهار فرصت ها

دوران جوانی، مهم ترین و بهترین دوره زندگی آدمی است که در رشد و تکامل مادی و معنوی او نقشی تعیین کننده دارد. این دوره حساس و زیبا که به بهار عمر تشبیه شده، با لحظه های پر از شور و هیجان و جلوه های

ص:۷۸

شیرین همراه است. عمر آدمی کوتاه است، ولی گاهی بالاترین موفقیت های زندگی در همین دوران نصیب آدمی خواهد شد.

خداوند این لحظه های پرهیجان و زیبای دوران جوانی را «احسن تقویم» معرفی می کند آنجا که می خوانیم: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ»: (تین: ۴)

جوانا قدر ایام جوانی

به روز ناخوش پیری بدانی(۱)

جوانا ره طاعت، امروز گیر

که فردا نیاید جوانی ز پیر(۲)

عارفان راستین و اهل کمال، به غنیمت شمردن فرصت در همه لحظه های عمر اهمیت بسیار داده اند، به ویژه دوره جوانی را مستعدترین دوران برای دست یابی به فضیلت های علمی و اخلاقی دانسته اند؛ زیرا بر شخص بیکار و غفلت زده، پریشانی و غم چیره می شود و او را به کارهای باطل می گمارد. مولوی در این باره می گوید:

پیش از آن کایام پیری در رسد

گردنت بندد به «حبلٍ من مَسَد»

خاکِ شوره گردد و ریزان و سست

هرگز از شوره، نباتِ خوش نرُست

از تشنج رُو چو پشتِ سوسمار

رفت نطق و طعم و دندان ها ز کار

مولوی به یادمان می آورد که دوران جوانی کوتاه است و به زودی تمام می شود:

تیرها، پرّان، کمان، پنهان ز غیب

بر جوانی می رسد صد تیر شَیب

حافظ نیز وقت شناسی و پایداری در کارها را دلیل موفقیت انسان می داند و همه را به رعایت وقت و استفاده درست از لحظه های عمر گرامی سفارش می کند:

۱- سلمان ساوجی، مثنوی جمشید و خورشید، با عنوان «شکایت از پیری».

۲- سعدی، بوستان، ذیل «گفتاری اندر غنیمت شمردن جوانی پیش از پیری».

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند

بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

و نیز گفته است:

این یک دو دم که دولت دیدار ممکن است

دریاب کام دل، که نه پیداست کار عمر!

۵. بهره وری

اشاره

۵. بهره وری

انجام دادن درست کارها و بی عیب بودن آن، ایمان داشتن و رساندن کار به سرانجام نیک، «بهره وری» نامیده می شود. در ادبیات فارسی به مسئله بهره وری، اشاره های زیادی شده است که در اینجا برای جلوگیری از درازگویی و به سبب محدود بودن مجال، فهرست وار به این شعرها اشاره می کنیم.

شیخ بهایی در مثنوی نان و پنیر می گوید:

پس ز هر نفسی، فروغی ممکن است

چون به فعل آید، توانی گفت هست

سعی می کن تا به فعل آید تمام

ورنه خواهی بود ناقص، والسلام

سعی و تحصیل است و فکر و اعتبار

ترک شغلی کان تو را نبود به کار

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: «الّذی خَلَقَ المَوتَ و الحیاةَ لِیبلُوَکُم أحسَنُ عَمَلًا؛ خداوند، مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید که کدام یک کاری بهتر می کنید.» (ملک: ۲) از امام صادق۷ درباره آیه یاد شده، روایت کرده اند که فرمود: «لَیْسَ یَعْنی أَکْثَرُ عَمَلاً وَلکِنْ أَصْوَبَکُمْ عَمَلاً؛ مقصود، عمل بیشتر نیست، بلکه عمل بهتر است».(۱)

همچنین پیامبر اکرم۹ می فرماید:

۱- الکافی، ج۲، ص ۱۳.

«إِنَّ اللهَ تَعالی یُحِبُّ مِنَ العامِلِ إِذَا عَمِلَ أَنْ یَحْسِنَ؛ خداوند، دوست دارد که هر کارگزاری که کار می کند، به نیکویی کار کند». (1)

در سیره پیامبر اعظم9 آمده است که چون سعد بن معاذ درگذشت و پیکرش را به لب قبر آوردند، آن حضرت به درون قبر رفت و پیوسته می گفت: «سنگ بدهید، گِل بدهید» تا اینکه درز خشت ها را پر کرد و قبر را هموار ساخت. چنین می نماید که پیامبر، آن قدر قبر را خوب درست کرد که اصحاب در شگفت شدند که چرا این همه محکم کاری در ساختن یک قبر! پس آن حضرت فرمود:

إِنّی لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَیَبْلی وَ یَصِلُ إِلَیْهِ البَلی وَ لَکِنَّ اللهُ یُحِبُّ عَبْداً إِذَا عَمِلَ عَمَلاً أَحْکَمَهُ. (2)

می دانم که به زودی فرسوده می شود و می پوسد، ولی خداوند، بنده ای را دوست دارد که چون کاری انجام می دهد، آن را درست (استوار) انجام دهد.

به باور عطار نیشابوری در مصیبت نامه، همان گونه که بندزدن برای شکاف و چاک ظرف ممکن نیست، کار نیز باید بدون عیب و کاستی باشد:

کار کن مخلص شو از غش و عیوب

ز آنکه بر دبه نیاید درز خوب

عارف قزوینی معتقد است از فکر بد، کار نیکو انتظار نمی رود:

سر بدسگالان چو افعی بکوب

محال است از فکر بد، کار خوب

1- سیوطی، الجامع الصغیر، تحقیق: عبدالله محمّد درویش، ج1، ص221.
2- وسائل الشیعه، ج3، ص230. در همین منبع (ص229)، رفتار مشابهی از پیامبر، مربوط به هنگام دفن فرزندش ابراهیم، نقل شده است.

اینک غزلی می خوانیم با ردیف «خوب» از فرخی یزدی:

شرط خوبی نیست تنها، جان من گفتار خوب

خوبی گفتار داری، بایدت رفتار خوب

گر تو را تعمیر این ویران عمارت لازم است

باید از بهر مصالح آوری معمار خوب

خوب دانی کیست پیش خوب و بد در روزگار

آن که می ماند ز کار خوب او، آثار خوب

فرخی همچنین معتقد است اگر دشمن هم کار خوب انجام دهد، ما انکار نمی کنیم:

ما طالب آن که کار مطلوب کند

خود را بر خوب و زشت محبوب کند

ما دوست نداریم نماییم انکار

گر دشمن ما هم عمل خوب کند

در اینجا این تک بیت جانانه رند شیراز به ذهن می رسد که:

حافظ اَر خصم خطا گفت، نگیریم بر او

ور بحق گفت، جدل با سخن حق نکنیم

همچنین امیر المؤمنین علی۷ فرموده است: «قِیمَهُ کُلِّ امْرِیءٍ ما یُحْسِنُهُ؛ ارزش هرکس به چیزی (کاری و هنری) است که آن را نیکو می داند (انجام می دهد)».(۱)

منظور از این سخن آن است که ارزش هرکس به کاری و هنری است که آن را نیکو می داند و نیکو انجام می دهد. مقصود، دانستن نیست، بلکه نیکو دانستن و نیکو انجام دادن است. به دیگر سخن، در حدیث یاد شده، ارزش هرکس به تخصص وی و به کار بستن تخصصش دانسته شده است.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۸۱.

به گفته نظامی گنجوی، در نصیحت به فرزندش:

ای چارده ساله قره العین

بالغ نظر علوم کونین

غافل منشین، نه وقت بازی است

وقت هنر است و سرفرازی است

دانش طلب و بزرگی آموز

تا بهْ نگرند روزت از روز

و آن شغل طلب ز روی حالت

کز کرده نباشدت خجالت

گر دل دهی ای پسر بدین پند

از پند پدر شوی برومند

وی در نصیحت تا اینجا می رسد که علم سودمند را بر نظم و شعر برتری می دهد، بدین قرار:

نظم ارچه به مرتبت بلند است

آن علم طلب که سودمند است

گفتن ز من از تو کار بستن

بیکار نمی توان نشستن

چون شیر، به خود، سپه شکن باش

فرزند خصال خویشتن باش(۱)

یک کار را خوب انجام دادن، بهتر است از صد کار را خوب انجام نـدادن. همچنین کاری کوچک را خوب انجام دادن، بهتر است از کار بزرگی را خوب انجام ندادن. نظامی، در ادامه همان نصیحت به فرزندش می گوید:

می کوش به هر ورق که خوانی

کان دانش را تمام دانی

پالان گری به غایت خود

بهتر ز کلاه دوزی بد

سعدی در بوستان، هفتصد سال پیش، از زمانه و مردم زمانه نالیده است. وقتی که خوب در عمق گلایه های سعدی دقیق شویم، درمی یابیم:

چو بینند کاری به دستت دَرَست

حریصت شمارند و دنیاپرست

و گر دست همت بداری ز کار

گدا پیشه خوانندت و پخته کار(۲)

۱- نظامی گنجوی، خمسه، مثنوی «لیلی و مجنون».

۲- بوستان، باب هفتم، در عالم تربیت.

فرخی سیستانی نیز معتقد است اگر کاری را شروع کردی، هم می توانی آن را به بهترین شکل انجام دهی و هم به بدترین حالت، ولی تا آنجا که می توانی، بکوش به نکویی کاری را شروع و تمام کنی؛ که اگر چنین باشد، هرگز زیان نمی کنی:

نیک و بد، هر دو توان کرد و لیکن سخنی است

نیک، دشوار توان کرد و بد، سخت آسان

تو همی رنج نهی بر تن تا هرچه کنی

همه نیکو بوَد احسنت و زه ای نیکو دان

و اگر کاری را شروع کردی، باید به آن ایمان داشته باشی و همه زمینه های کار آن را فراهم کرده باشی، وگرنه:

در کار اگر تمامی، در نِه قدم در این ره

کاحوال ناتمامان بس زار می نماید(۱)

و زمانی هم که کار را انجام می دهیم، باید راستی و درستی را پیشه خود گردانیم و بر مبنای آن کار کنیم که:

راستی را پیشه کن کاندر جهان

نیست الا راستی عزم الرجال

راستی در کار برتر حیلت است

راستی کن نبایدت احتیال(۲)

سعدی نیز عقیده دارد که اگر در کار خویش چنان درست و تمام کار کنیم و کاستی در کار ما نباشد، بداندیشان و بی خردان هیچ گاه نمی توانند بر ما عیب و نقصی وارد کنند و زبان به طعن و کنایه ما بگشایند:

پس کار خویش آنکه عاقل نشست

زبان بداندیش بر خود ببست

۱- عطار نیشابوری، دیوان اشعار، غزل ۳۶۷.

۲- ناصر خسرو قبادیانی، دیوان اشعار، ص ۲۲۵. احتیال به معنای حیله کردن و مکر به کار بردن است.

تو نیکوروش باش تا بدسگال

نیابد به نقص تو گفتن مجال

سعدی در جایی دیگر می گوید:

برادر! ز کار بدان شرم دار

که در روی نیکان شوی شرمسار(۱)

امیرخسرو دهلوی نیز معتقد است هنگام کار باید حق را در نظر بگیریم و چنان کار کنیم که در پیشگاه خداوند یگانه شرمنده نشویم و لازمه این کار، همراهی و هم صحبتی با مردان پاک خداست؛ تا در این راه مددمان کنند:

کار چنان کن که به هنگام کار

از درِ یزدان نشوی شرمسار

و شاه نعمت الله ولی هم می گوید:

هر زمانی به راهکی گِرَوی

گُوییا پیش نفس در گِروی

تخم نیکی بکار و بر بردار

نیک و بد هرچه کاری درِوی(۲)

پروین اعتصامی می گوید:

جهد را بسیار کن، عمر اندکی است

کار را نیکو گزین، فرصت یکی است

عمر را باید رفو با کار کرد

وقت کم را با هنر بسیار کرد(۳)

الف) تناسب کار با توانایی

الف) تناسب کار با توانایی

هرکسـی متناسب با ظرفیت و توانایی خود، می توانـد کاری کند یا مسـئولیتی را بپذیرد و انسان ها در این زمینه با هم متفاوتند. درباره این گونه مسائل، در

ص:۸۵

۱- بوستان، حکایت «صبر مردان بر جفا».

۲- شاه نعمت الله ولی، دیوان اشعار، غزل ۷۳۲.

۳- پروین اعتصامی، دیوان اشعار، مثنوی «رفوی وقت».

تاریخ ادبیات ایران زیاد یاد شده است. اینک از زبان سعدی، در مجموعه غزلیات می شنویم:

سعدیا با کر، سخن در علم موسیقی خطاست

گوش جان باید که معلومش کند اسرار دل

شاعران گران قدر به مناسبت های گوناگون به این قضیه، اشاره و تأکید کرده اند که هرکسی را متناسب و بهر کاری ساخته اند.

ناصر خسرو در قصیده ۲۲ از دیوان اشعارش در این باره می گوید که کار کردن کودک در مکتب، خواندن درس و انجام تکالیف است.

شغل کودک در دبیرستانشْ نیست

جز که خواندن، یا سؤال و یا جواب

و در قصیده شماره ۱۵ بیان می کند که نباید از حلاج انتظار داشته باشیم برای ما جامه دیبا ببافد. ما باید با توجه به ظرفیت ها و مهارت وجودی خویش، بهترین کار را برای خودمان تشخیص بدهیم و سپس به آن کار اقدام کنیم:

بنگر که بهین کار چیست، آن کن

تا شهره بباشی به دین و دنیا

که کرد بهین کار جز بهین کس؟

حلاج نبافد هرگز دیبا

سعدی در بوستان در شعری با عنوان «گفتار انـدر تقویت مردان کارآزموده» می گوید به آنانی که توان انجام دادن کارهای بزرگ را ندارند، کاری بزرگ حوالت ندهید؛ چه به مانند این است که با مشت بخواهی سندانی را بشکنی:

به پیکار دشمن، دلیران فرست

هژبران به آورد شیران فرست

به رأی جهان دیدگان کار کن

که صید آزموده است گرگ کهن

به خردان مفرمای کار درشت

که سندان نشاید شکستن به مشت

(

نخواهی که ضایع شود روزگار

به ناکاردیده مفرمای کار

چو پرورده باشد پسر در شکار

نترسد چو پیش آیدش کارزار

رعدی آذرخشی معتقد است کاری گزیده باید کرد:

بی شور عشق، گیتی، نسپرده نیک تر

گنجی چو نیست، رنجی نابرده نیک تر

کاری گزیده باید کردن از آنکه کار

گر ناگزیده باشد، ناکرده نیک تر

خوشدل تهرانی ضمن نقل حکایتی از پیامبر اسلام بیان می کند که اگر کار خویش را خودتان انجام دهید، نتیجه بهتری خواهد داد:

شنیدستم که روزی را پیمبر

سوار ناقه بگذشتی ز معبر

به مراهش پیاده گرد ناقه

روان جمعی ز یاران با علاقه

در این هنگام که حضرت با دوستان خود گرم صحبت بودند، چو ب دستی حضرت روی زمین افتاد. پیامبر بی درنگ پیاده شد و آن را از خاک برگرفت. یاران وفادار بدو گفتند: یا رسول الله، می فرمودید تا یک نفر از ما این کار را می کرد.

به پاسخ گفت آن سلطان اعظم

کلامی را که می ارزد به عالم

که کار خود چو بتواند کند مرد

نباید واگذار دیگری کرد

چه طاعت بهتر است از کار کردن

طریق زندگی هموار کردن

بلی «خوشدل»، کسی باشد مسلمان

که باشد پیرو ختم رسولان

نه تنها کار خود را خود نماید

گره از کار هم نوعان گشاید(۱)

ص:۸۷

۱- اشعار دیوان خوشدل تهرانی، ص ۴۶۱.

چون تیشه مباش و جمله زی خود متراش

چون رنده ز کار خویش بی بهره مباش

چون ارّه بیاموز تو این عقل معاش

چیزی سوی خود می کش و چیزی می پاش

(بابا افضل کاشانی)

از نور صبحِ شَیب، کجا بهره ور شوی

دود چراغ اگر نخوری در شب شباب

(عبدالرحمان جامی)

هر که اول بنگرد پایان کار

اندر آخر، او نگردد شرمسار

(مولوی)

به نظر استاد محمدتقی بهار، علت بهره نبردن انسان ها در کارها این است که در انجام دادن امور، پیش زمینه ندارند، وگرنه مفید و مؤثر واقع می شد:

اَیا پور، پند مرا یاد آر

پدرت آنچه گوید فرا یاد آر

به گفتار، کردار را یار کن

بخوان و بدان آنگهی کار کن

سلمان ساوجی نیز در مثنوی فراق نامه شعری به این مضمون دارد:

به هر کاری، اندیشه باید نخست

همه کار از اندیشه آید درست

ناصرخسرو هم نگاه خوب به کار را سفارش می کند:

به کار خویشتن نیکو نظر کن

اگر می داد خواهی داد پیش آر

کار خوب و بهره وری مناسب، در سایه تجربه و زیاد انجام دادن آن است:

بی رُخَت گفتم نکو پر می کنم دامن ز اشک

گفت: جای کار نیکو کردن از پر کردن است

ص:۸۸

استادی و مهارت در هر کاری، مرهون تمرین و پشتکار در آن است و زمانی می توان یک کار نیکو و یک محصول خوب ارائه داد که کننده کار، تمرین زیادی در آن کار داشته و به صورت پی گیر، آن را انجام داده است. به تعبیر امروزی، بهترین کار از آن کسی است که سابقه و تجربه بیشتری در انجام دادن آن داشته باشد. ازاین رو، هنگام تشویق افراد برای اقدام به کار بهتر و نیکوتر، با مثلی فارسی آنها را به تمرین بیشتر در آن کار فرا می خوانند و می گویند: «کار نیکو کردن، از پُر کردن است».(۱)

فردوسی می گوید کاری که خوب و مطلوب نباشد، نتیجه خوبی به بار نمی آورد؛ چنان که یار بد:

کژی خود نیارد مگر کار بد

دل نیک، بد گردد از یار بد

این هم مسلّم است که آثار کار خوب و بد، به خود ما برمی گردد:

هر که کار نیک و یا بد می کند

آن همه می دان که با خود می کند

سنایی هم فرجام کار خوب و بد را این گونه روشن می کند:

هیچ بیرون نیست کار این جهان از نیک و بد

رحمت فردوس از آن است و عذاب گور از این

پروین اعتصامی نیز کار سنجیده را چنین تحسین می کند:

چو کارگر شده ای، مزد سعی و رنج تو چیست؟

به وقت کار، ضروری است کار سنجیدن

ص:۸۹

۱- داستان نامه بهمنیاری، ص ۴۳۲.

ب) ایجاد انگیزه

ب) ایجاد انگیزه

سعـدی در بوسـتان معتقـد است که نثـار لطف و محبت به کـار گر، سـبب افزایش بهره وری و رونق کـار می شود. قصه بیسـت ویـک بیـتی انوشـیروان و هرمز، از پنـد و انـدرزهای انوشـیروان بـه هرمز اسـت کـه سـعدی روایت کرده است و از آن قصه، به «شـنیدم» تعبیر می کنـد. در سرتاسـر این شـعر، روح انسـان دوستی سـعدی، آن شـاعر بزرگ اجتماع و آن کس که عـدالت را اساس کشور می داند، جلوه گر است:

مراعات دهقان کن از بهر خویش

که مزدور خوشدل کند کار، بیش

مروّت نباشد بدی با کسی

کز او نیکویی دیده باشی بسی

وقتی سعدی می گوید «مراعات دهقان کن از بهر خویش/ که مزدور خوشدل کند کار بیش»، به یک اصل مدیریتی اشاره می کنـد. به طور معمول، عملکرد هر انسـانی را حاصـل ضـرب توان او ضـرب در تمـایلش می داننـد؛ به زبان دیگر، شایسـتگی ما ضرب در انگیزش ما.

سعـدی، ما را از یک فراموشـی هشـدار می دهـد و می گویـد چنانچه نظام و مقرراتی برای کارکنان بسازیـد، به عملکرد عالی نخواهید رسـید. به بیان دیگر، سـعدی به کارفرمایان نشان داده است که راه بهره وری از کارگر و مزدور این است که کارگر، آسوده و امیـدوار به آینده خود اطمینان داشـته باشد. سـعدی در ادامه به سـتمگران نشان داده که ماندگاری و پایداری شان در این است که ترک ستمگری کنند و در گسترش داد بکوشند و بدانند که ستم و تجاوز، مایه نیستی و نابودی آنان است.

ص:۹۰

در این قصه، سعدی سفارش می کند که باید دل بینوایان را به دست آورد و خاطر نیازمندان را پاس داشت و تنها در اندیشه رفاه و آسایش خود نبود، بلکه باید به کار مردم پرداخت. حاکم و فرمانـدار بایـد بیـدار و آگاه باشـد و در دوران فرمانروایی خود، عدالتی را اجرا کند، حقی را به پا دارد و باطلی را از میان ببرد.

بخشی از شعرهای او را می خوانیم:

شنیدم که در وقت نُزع روان

به هرمز چنین گفت نوشیروان

که خاطر نگه دار درویش باش

نه در بند آسایش خویش باش

نیاساید اندر دیار تو کس

چو آسایش خویش جویی و بس

نیاید به نزدیک دانا پسند

شبان خفته و گرگ در گوسفند

مکن تا توانی دل خلق ریش

و گر می کُنی، می کَنی بیخ خویش

اگر جاده ای، بایدت مستقیم

ره پارسایان امید است و بیم

طبیعت شود مرد را بخردی

به امّید نیکی و بیم بدی

یکی را که سعی قدم، پیش تر

به درگاه حق، منزلت بیشتر(۱)

عطار این گونه لطف و احسان کردن با افراد زحمت کش و ضعیف را مردانگی می داند:

آن که کار نیک مردان می کند

با ضعیفان لطف و احسان می کند

پروین اعتصامی از جدّی نبودن عده ای در کارهای اثربخش و نیکو، چنین گله مند است:

چو هیچ گاه به کار نکو نمی گرویم

شگفت نیست گر آیین ما سیه کاری است

ص:۹۱

۱- بوستان، باب اول «در عقل و تدبیر و رأی».

بی شک، مباحثه علمی تنها، بدون پشتوانه عملی، دردها و گرفتاری های اجتماع را حل نمی کند:

دین از تو کار خواهد و کار از تو راستی

این درد با مباحثه درمان نمی شود

چو وقت کار شود، باش چابک اندر کار

چو نوبت سخن آید، ستوده گوی کلام

پروین اعتصامی در قصیده شماره ۴۱ بهره درست نبردن از وقت ها و به هدر رفتن آن را نوعی دزدی می داند:

چه می دزدی از فرصت کار و کوشش

تو خود نیز کالای دزد جهانی

وی در قطعه «پایه و دیوار»، پرگویی به جای پرکاری و تدبیر را مشکل بزرگ معرفی می کند:

اندر آنجا که کار باید کرد

چه فضیلت برای گفتار است

کارها را شمردن آسان است

فکر و تدبیر کار دشوار است

همچنین در مثنوی «رفوی وقت» می گوید:

جهد را بسیار کن، عمر اندکی است

کار را نیکو گزین، فرصت یکی است

عمر را باید رفو با کار کرد

وقت کم را با هنر بسیار کرد

کار را از وقت چون کردی جدا

این یکی گردد تباه آن یک هبا(۱)

۶. کوشش

۶. کوشش

کسانی که تلاششان، جهان را تکان داده است، از نظر موهبت های عقلی و فکری، چندان بالاتر از دیگران نبوده اند، بلکه شالوده موفقیت آنها را کار و

ص:۹۲

۱- هبا: گرد و غبار.

کوشش و سپس پایداری و استقامت تشکیل داده است. نظامی گنجوی می گوید:

کوش تا خلق را به کار آیی

تا به خلقت جهان بیارایی

امیرخسرو دهلوی نیز می گوید:

کوشش بیهوده ز غایت برون

کوبِش آب است، به هاون درون

امیرخسرو دهلوی در جای دیگر اشاره می کند که کلید قفل همه مشکلات و سختی ها، کوشش است و کوشش:

رهایی ده به کوشش، بسته ای را

به مرهم، پرورش کن خسته ای را

پروین اعتصامی هم اعتقاد دارد که کوشش، نوعی هنر است:

به کوی نیک دلان نیست جز نکویی، راه

به سوی کاخ هنر نیست غیر کوشش، در

و فردوسی می گوید:

توانگر شد آن کس که درویش بود

وگر خوردش، از کوشش خویش بود

به کوشش بجوییم خرّم بهشت

خُنک آن که جز تخم نیکی نکشت

و از سنایی غزنوی می خوانیم:

رنگرز را گر کمال جهد و جدّ باشد، رواست

که به کوشش مدتی احمر کند الماس را

فروغی بسطامی هم سروده است:

هست به سر تا هوای کعبه مقصود

کوشش راکب خویش است و جنبش مرکب

ص:۹۳

همچنین صائب تبریزی می گوید رزق انسان که بی جهد و کوشش فراهم نمی شود:

بی کشش گر طفل از پستان تواند شیر خورد

می شود بی جهد و کوشش هم، میسّر رزق ما

و کلید رزق ما فقط کوشش است:

اینکه روزی بی تردد می رسد، افسانه است

پنجه کوشش، کلید رزق را دندانه است

حتی مکیدن طفل را نوعی کوشش می داند:

چون شیر مادر است مهیا اگرچه رزق

این جهد و کوشش تو به جای مکیدن است

و به کوشش مردانه توصیه می کند:

مردان رسیده اند ز کوشش به مدعا

صائب تو نیز کوشش مردانه پیش گیر

باز در جای دیگر می افزاید:

در خراش دل خود باش که بی کوشش تیغ

لعل بیرون ندهد کان بدخشان هرگز

بزرگان جهان برای تأمین زندگی، از عهده دار شدن کارهای کوچک پروایی نداشتند. بسیاری از شاگردان حضرت امام صادق۷، روغن فروش، کفش دوز، شتردار، و صاحب چنین شغل و حرفه هایی بوده اند. افلاطون هنگام سیاحت در مصر، هزینه های سفر خود را از روغن فروشی در می آورد.

لینه،(۱)

۱- مقاله «رمز پیروزی مردان بزرگ»، روزنامه اعتدال، ۱۳۸۷/۶/۳.

گیاه شناس معروف نیز کفش دوز بود.

چشم بی شرم تو، سیری را نمی داند که چیست

در تلاش رزق، تا حرص مگس باشد تو را

شد به لب واکردنی گنجینه گوهر، صدف

در تلاش رزق، آدم بی دهن باشد چرا

خون در تلاش جامه الوان نمی خورم

سالی بس است، کعبه صفت، یک قبا مرا

(صائب تبریزی)

به نظر ملک الشعرای بهار، در جنگ زندگی، کسی پیروز است که تلاشگر باشد:

زندگی جنگ است و تدبیر معاش

زندگی خواهی، چو مردان کن تلاش

موفقیت تنها در سایه زحمت و کوشش به دست می آید:

بلا و زحمت امروز بر دل درویش

از آن خوش است که امید رحمت فرداست

(سعدی)

ندیده زحمت رفتار، ره نیاموزی

خطا نکرده، صواب و خطا چه دانی چیست

(پروین اعتصامی)

رنج و زحمت طلبی، باش معاشر با خلق

حشر با خلق بلی رحمت و رنج آرد باز

(ملک الشعرای بهار)

تا زحمت سرمای زمستان نکشد

پر گل نشود دامن هر خار که هست

(ابوسعید ابوالخیر)

ابر سیاه حامل باران رحمت است

راحت در این بساط به مقدار زحمت است

(صائب تبریزی)

نکند زحمت ناآمده را استقبال

هرکه امروز غم روزی فردا نخورد

(صائب تبریزی)

جان آگاه از تن خاکی خجالت می کشد

پای خواب آلود را زحمت ز کفش تنگ نیست

(صائب تبریزی)

پیروزی و کام یابی از آن کسانی است که در عرصه پیکار زندگی تسلیم مانع ها نشده و با صبر و شکیبایی به راه خود ادامه داده اند. می گویند یک دانش آموز چینی که در رشته تحصیلی خود پیشرفتی به دست نیاورده بود، از شدت ناامیدی کتاب هایش را جمع کرد و دور انداخت. در همان لحظه دید که زنی مستمند قطعه فلزی را با سختی، سوهان می زند تا از آن سوزنی درست کند. مشاهده این صحنه به او درسی آموزنده داد. او تصمیم گرفت به کلاس درس برگردد و به هر زحمتی هست، با قاطعیت تمام به تحصیل

خود ادامه دهد. او در سایه شکیبایی، در ردیف دانشمندان پرآوازه عصر خود قرارگرفت.(۱)

گفتم او را که صبر کن، که به صبر

هر غمی را که هست، پایانی است

(انوری ابیوردی)

هرکس که به صبر پای بفشارد

روزی برسد چو من به کام آخر

(انوری ابیوردی)

ز شکر گردد نعمت بر اهل نعمت، بیش

به صبر گردد محنت بر اهل محنت، کم

(انوری ابیوردی)

با آنکه غم از دلم برون می نشود

از تلخی صبر، دل زبون می نشود

(انوری ابیوردی)

از برای پایداری پای نه

بهر صبر و بردباری جای نه

(پروین اعتصامی)

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر

آری شود، ولیک به خون جگر شود

(حافظ)

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش

بر جفای خار هجران، صبر بلبل بایدش

(حافظ)

خرد راستی را نهالی خوش است

ولیکن به جز صبر باریش نیست

(خواجوی کرمانی)

کام جویان را ز ناکامی چشیدن چاره نیست

برزمستان صبر باید طالب نوروز را

(خواجوی کرمانی)

پس از دشواری، آسانی است ناچار

ولیکن آدمی را صبر باید

دلا اگرچه که تلخ است بیخ صبر، ولی

چو بر امید وصال است، خوشگوار آید

ص:۹۷

۱- موسوی لاری، رسالت اخلاق در تکامل انسان، ص ۲۵۴.

(سعدی)

گر بخوری، شکر کن؛ گر نخوری، صبر کن

پس مکن از کردگار از پی روزی گله

(سنایی غزنوی)

اگر نام بلند از چرخ خواهی، صبر کن صائب

ز پستی می توان رفتن به بام آهسته آهسته

(صائب تبریزی)

حافظ نیز در این زمینه چنین زیبا سروده است:

نازپرورد تنعّم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

و این توصیه عطار را هم بخوانیم که:

ای در غرور نفس به سر برده روزگار

برخیز و کار کن که کنون است وقت کار

پروین اعتصامی نیز امیدوارانه مژده می دهد که انسان کوشنده هماره موفق و رستگار است:

مستی شد و نوبت خمار است

کوشنده همیشه رستگار است

و سعدی می گوید:

پند سعدی به دل شنو، نه به گوش

مزد خواهی، به کار کردن کوش

سعدی در قصیده ای دیگر با عنوان «موعظه و نصیحت» می گوید:

ایها الناس، جهان جای تن آسایی نیست

مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

سعدیا، گرچه سخندان و مصالح گویی

به عمل کار برآید، به سخندانی نیست

ص:۹۸

مولوی نیز سفارش می کند کاری را که در زمانی کوتاه انجام می گیرد، زود انجام بدهیم و کاری کوتاه را برای خود طولانی مکنیم؛ کافی است مقداری صبوری بورزیم:

یک زمان کار است، بگزار و بتاز

کار کوته را مکن بر خود دراز(۱)

هرکس رنج و زحمتی کشید، گنجی برای او آشکار گردد و هرکه بکوشد، بهره مند شود، چنان که امام علی۷ فرمود: «قَدْ سَعِدَ مَنْ جِدَّ؛ به تحقیق کسی که جدّ و جهد کند، نیک بخت می شود».(۲)

هر که رنجی دید، گنجی شد پدید

هر که جدّی کرد، در جدی رسید(۳)

۷. شایسته سالاری

۷. شایسته سالاری

تجربه ثابت کرده است که هر کاری را باید به اهلش سپرد، تا از عهده آن برآید. بسیار اتفاق افتاده است که به سبب برخی مصلحت سنجی ها، این نکته نادیده گرفته شده و همین امر، زیان های بسیار سنگین به بنیان های اجتماعی وارد کرده است؛ زیرا هنگامی که کار به فردی ناکار آزموده سپرده می شود، باید منتظر پی آمدهای ویرانگر آن نیز باشیم.

در مقابل، «شایسته سالاری» آن است که هرکس بر اساس لیاقت و توانایی خود، به کاری گمارده شود؛ چون در این صورت، بازده کارها دو چندان خواهد شد.

۱- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت۱۸۱.
۲- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص۱۸۲.
۳- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۴۷.

پیامبر اسلام در اشاره به این امر مهم فرمود: «إِعْمِلُوا فُكَلٍّ مِيسرٍ لِمَّا خَلَقَ لَهُ؛ کار و تلاش کنید (، ولی بدانید که) افراد، کاری را به آسانی انجام می دهند که برای آن آفریده شده اند».(۱)

در حدیثی زیبا از امام صادق۷ می خوانیم: «اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ مَعَالَى الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا».(۲)

ازاین رو، فردوسی نیز نقل می کند که در دستگاه فرمانروایی، کار به دانشمندان و افراد آگاه و باتجربه واگذار شده بود:

به دیوانش کارآگهان داشتی

به بی دانشان کار نگذاشتی

سعدی هم معتقد است که کارهای بزرگ را به افراد کوچک نسپریم:

به کارهای گران مرد کاردیده فرست

که شیر شرزه برآرد به زیر خَمِّ کمند

اوحدی مراغه ای افسوس می خورد از اینکه افرادی مدیریت های کلان را به عهده گرفته اند که آنها حتی تدبیر خودشان را نمی دانند، چه برسد به تدبیر کار دیگران:

کار خلقی را به تدبیر تو باز انداختند

چون تو خود تدبیر کار خود نمی دانی، چه سود!

یادمان باشد:

هر کسی را بهر کاری ساختند.

در هر سری، شوری است. خوشبخت کسی است که ذوقش را دریابد!

۱- شیخ صدوق، توحید، ص۳۵۶.

۲- کشی، رجال کشی، ص۲۰۶، به نقل از: علی اکبر کلانتری، اخلاق زندگی، ص ۱۱۹.

یکی از راه های پیروزمندی جامعه این است که سررشته کارها را به کسانی بدهیم که آن کارها با ذوق و سلیقه و توانایی روحی و فکری او هم خوان است و از عشق باطن و نیروی فطری او سرچشمه می گیرد.

هرکسی را حق تعالی بهر کاری آفرید

هرکه کار خویش را نیکو کند، آن خوش تر است

(ملا محسن فیض کاشانی)

سعدی در بوستان، در شعری با عنوان «گفتار اندر تقویت مردان کارآزموده» می گوید:

به رأی جهان دیدگان کار کن

که صید آزموده است گرگ کهن

گرت مملکت باید آراسته

مده کار معظّم به نوخاسته

سپه را مکن پیشرو جز کسی

که در جنگ ها بوده باشد بسی

به خُردان مفرمای کار درشت

که سندان نشاید شکستن به مشت

رعیت نوازی و سرلشکری

نه کاری است بازیچه و سرسری

نخواهی که ضایع شود روزگار

به ناکاردیده، مفرمای کار!

دستگاه آفرینش همه انسان ها را یکنواخت نیافریده و در همه افراد بشر، توانایی هر کاری به ودیعت ننهاده است، بلکه برای گردش چرخ های اجتماع، افراد را با ذوق و استعدادهای ویژه ای آفریده است تا هریک، رشته ای را دنبال کند که ذوق و توان آن را دارد تا بتواند وظیفه واقعی خود را انجام دهد.

هرکه به جای آورد وظیفه خود را

اوست فقط در خور ستایش و تحسین

(نظام وفا)

ص:۱۰۱

اینجاست که حافظ می گوید: جامعه ای که فرد ناکاردان و نالایق بر کاردان و شایسته برتری داشته باشد و فخر بفروشد، روی سعادت را نخواهد دید:

هُما گو مفکن سایه شرف هرگز

به آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

یا در آن جامعه که خَزف (ظرف سفالی کنایه از کم ارزش) از لعل و گوهر، بالاتر باشد:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خزف می شکند بازارش

معنای بیت چنین است: «به حسن تعلیل، رگه های خون رنگ داخل لعل سیراب را حمل بر خون می کند. باری به کنایه، از اینکه ابنای عوام زمانه بر او، یا به طور کلی، بی هنران بر هنرمندان سبقت گرفته یا جلوه فروخته اند، تأسف می خورد و می گوید: چه غبن و شکستی از این بالاتر که سفال بی ارزش، رونق بازار لعل را بشکند».(۱)

نظر صائب نیز در این باره خواندنی است:

خزف به نرخ گهر می رود به کار امروز

که ما به خانه، متاع دکّان خود ببریم

گوهرشناس نیست در این شهر شهریار

من در صف خزف، چه بگویم که کیستم

در بساطی که خزف جلوه گوهر دارد

صرفه جوهریان است که حیران باشد

در دیاری که خزف را ز گوهر نشناسند

ص:۱۰۲

۱- بهاءالدین خرمشاهی، حافظ نامه، ج ۲، ص ۸۷۳.

گوهر خود چه ضرور است به بازار آری

نتوان بیهوده زد لاف بزرگی و کمال

خزف از فخر و شرف گوهر و مرجان نشود

(حاجب شیرازی)

عمری است که آشنا و بیگانه یکی است

نرخ خزف و گوهر یک دانه یکی است

(حزین لاهیجی)

در گوش گرانِ خفتگانِ شبِ جهل

آیات کتاب جن و افسانه یکی است

(حزین لاهیجی)

به جایی که باشد رواج خزف

چرا گوهر آید برون از صدف

ندانسته ای چون ز گوهر خزف

سزد گر بلفّی به عز و شرف

(حزین لاهیجی)

خزف را بگو هرچه جا می دهی

جفای خود و رنج ما می دهی

خمش کن که گوهرشناسنده است

بهای خزف ریزه و درّ، یکی است

(حزین لاهیجی)

ز هرمز همی بینم آهستگی

خردمندی و داد و شایستگی

(فردوسی)

شایستگی کلید بوَد قفل بسته را

از سنگ، آب بی جگر آتشین مجو

(صائب)

گر آن شایستگی حاصل کنی تو

همین جا آن جهان منزل کنی تو

دلت شایستگی ناداده جان را

چگونه تاب آرد نور آن را

برو شایستگیِ خویش کن ساز

چو ذره پیش از آن خورشید شو باز

ص:۱۰۳

تو گر شایستگی با خویش داری

هر آن چیزی که خواهی، بیش داری(۱)

(عطار)

شایستگی در انجام دادن یک کار که خود، از عناصر گوناگون چون آگاهی، توانایی و مهارت تشکیل شده است، برای داشتن سرانجام خوش برای هر شغل و حرفه، ضروری است. در این باره نیز مثَل های بسیاری در زبان فارسی رایج است، مانند اینکه:

کار هر بُز نیست خرمن کوفتن

گاو نر می خواهد و مرد کهن(۲)

یعنی برای انجام شدن یک کار مهم و پرارزش، باید قدرت کافی به اندازه یک گاوِ نرِ کاری و نیز تجربه و اندیشه مردی کهن در کنار هم باشد و هر فرد ناآگاه و بی تجربه نمی تواند این کار را انجام دهد. همچنین در مَثل ها آمده است: «کار هر مرد نیست، هر کاری»، یا «کار هر موری نباشد با سلیمان، گفت وگو.»(۳) یعنی هرکسی از عهده اموری که کاردانی و توانایی ویژه لازم دارد، برنمی آید، چنان که در میان مورچگان، فقط یک مورچه عاقل و باتجربه بود که توانست با سلیمان گفت وگو کند.

در مَثَل دیگری، بافنده و حلّاج را که در کارش از کمان استفاده می کند، با تیرانداز که او هم کمان دار است، مقایسه می کنند و می گویند: «کار هر بافنده و حلّاج نیست، از کمان سست، سَیخَت انداختن.»(۴) منظور این مَثَل آن است که اشخاص نادان یا ناآگاه از عهده اموری برنمی آیند که به دقت فکر و نظر و نیز ظرافت در عمل نیاز دارد، چنان که بافنده و حلّاج نمی تواند از

ص:۱۰۴

۱- فریدالدین محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری، اسرارنامه، حکایت و تمثیل ۴۸.

۲- علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۱۸۸.

۳- همان، ص ۱۲۹۷.

۴- همان، ص ۱۲۹۸.

کمانی سست (نسبت به کمان حلّاجی) به جای کمان تیراندازی که سخت و محکم است، استفاده کند.

فردوسی، شاعر حماسه سرا نیز می گوید: اگر فرمانده جنگ را از میان بهترین ها انتخاب کردی، او از نیروهای دشمن هراسی نخواهد داشت:

چو سالار شایسته باشد به جنگ

نترسد سپاه از دلاور نهنگ

شناخت هر پدیده یا جریانی، بدون بررسی مصداق های آن و صرفِ تعریف های بدون مصداق امکان پذیر نیست. مهارت در کار و داشتن علم و عمل لازم برای یک کار نیز به ادعا ثابت نمی شود، بلکه مدّعی را باید هنگام کار و عمل شناخت. ازاین رو، گفته اند: «کارگر را در کار توان شناخت».(۱)

۸. دانش گرایی

۸. دانش گرایی

پیامبر اعظم۹ فرمود:

اِنَّ قَلِیلَ العَمَلِ مَعَ العِلمِ کَثِیرٌ وَ کَثِیرَ العَمَلِ مَعَ الجَهلِ قَلِیلٌ.(۲)

کار اندک که با بصیرت و دانش انجام گیرد، بسیار است و کار بسیار که با نادانی صورت پذیرد، اندک است.

به عقیده امیرخسرو دهلوی، کسی که با دانش و معرفت و آگاهی زندگی کند، سزامند احترام و تکریم همه انسان هاست. بنابراین، کارهای ما باید با دانش و آگاهی همراه باشد:

به دانش راست باید کرد تن را

نشاید کژ نهادن خویشتن را

به دانش، زندگانی کن همه جای

که تا دانا و نادان بوسدت پای

سخن کز روی دانش باشد و هوش

کنند او را چو مروارید در گوش

دانش آموز و تخم نیکی کار

تا دهد میوه های خوبت بار

ص:۱۰۵

۱- فرهنگ مثل ها، ص ۳۰۸.

۲- نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده، ح۸۷۳ .

(اوحدی مراغه ای)

نیز این سخن معروف و جاودانه حکیم توس، فردوسی را بنگرید:

توانا بود، هرکه دانا بود

ز دانش، دل پیر، برنا بود

به دانش، روان را توانگر کنید

خرد را ز تن بر سر افسر کنید

میاسای ز آموختن، یک زمان

ز دانش میفکن دل اندر گمان

(فردوسی)

فردوسی در جای دیگر، دلیل برخی از مشکلات جامعه مانند بیکاری را نداشتن دانش و شناخت می داند:

که بیکار مردم ز بی دانشی است

به بی دانشان بر بباید گریست

پدر شعر فارسی، رودکی سمرقندی نیز معتقد است:

تا جهان بود از سر مردم فراز

کس نبود از راز دانش، بی نیاز

(

هر عمل دارد به علمی احتیاج

کوشش از دانش همی گیرد رواج

(عبدالرحمان جامی)

و از ابوسعید ابوالخیر بشنویم که می گوید:

با علم اگر عمل برابر گردد

کام دو جهان، تو را میسر گردد

شعرهای اوحدی مراغه ای درباره تعامل کار با دانش، خواندنی است:

جهل، خواب است و علم، بیداری

زان نهانی و زین، پدیداری

)

اقبال سعادت به ازینت بودی

گر لذت علم و درد دینت بودی

)

چون تو با علم آشنا گشتی

بگذری ز آب نیز بی کشتی

)

دل شود گر به علم، بیننده

راه جوید به آفریننده

ص:۱۰۶

(

جوهر علم همچو زر باشد

که چو شد کهنه، تازه تر باشد

(

علم داری ز کس مدار دریغ

بر دل تشنگان ببار چو میغ

تن به جاه و مال چُست شود

دین به علم و عمل درست شود

اینک شعرهای پراکنده ای از دیگر شاعران را در این باره بنگرید:

مالی که ز تو کس نستاند، علم است

حرزی که تو را به حق رساند، علم است

(سیف فرغانی)

جز علم طلب مکن تو اندر عالم

چیزی که تو را ز غم رهاند، علم است

علم آن باشد که بنماید رهت

علم آن باشد که سازد آگهت

علم آن باشد که بشناسی به وَی

لطف و فیض قادر و قیوم و حی

(شیخ بهایی)

ز علم، مقصد اصلی، رسیدن است به عین

و گرنه پایه خشت و کتاب، هر دو یکی است

(صائب تبریزی)

بی علم و عمل، راه سلامت نتوان رفت

بی بال و پر، از دام پریدن، چه خیال است

(سعدی)

می کند مرد تفسیردان، خود، زیان

که علم و ادب می فروشد به نان

(سعدی)

تو را دانش بدان درگاه آرد

ز بی راهی، تو را در راه آرد

(عطار)

در ره تقوا و دانش رو که بهر کار مُلک

پیر دانشور به از برنای نادانشور است

(بهار)

ص:۱۰۷

با دانش هرکس از رهی بساخت

در دایره سرگشته چو پرگار بتاخت

دانی اگرم وگر که خواهی بنواخت

نشناخته رفت، آنکه علی۷ را نشناخت

(نیما یوشیج)

۹. کاردانی

۹. کاردانی

پروین اعتصامی درباره ضرورت آگاهی و کاردانی در امور نیز چنین خوش سروده است:

تمام کارهای ما نمی بودند بیهوده

اگر در کار می بستیم روزی کاردانی را

)

گرچه دشوار بود کار و برومندی

تا که گویی هست، چوگان می زنند

)

چو وقت کار شود، باش چابک اندر کار

چو نوبت سخن آید، ستوده گوی کلام

سنایی می گوید گفتار تنها، در کارها کارساز نیست، بلکه کار باید کرد:

کار کن کار و بگذر از گفتار

کاندر این راه کار دارد کار

(سنایی)

و اوحدی مراغه ای در موافقت او می گوید:

کار کن، بگذر از ره گفتار

زین چنین ترّهات دست بدار

(اوحدی مراغه ای)

۱۰. جوان گرایی

۱۰. جوان گرایی

اهتمام و توجه به جوانان، به عنوان نیرویی قدرتمند برای تحول آفرینی در جامعه سبب می شود این قشر پویا با تکیه بر توانایی های شگفت انگیز خود، به حرکت به سوی موفقیت شتاب بیشتری بخشند. این نگرش، نه تنها جوانان را به سوی پذیرش مسئولیت های مهم رهنمون می شود، بلکه در آنان نیرویی

ص:۱۰۸

پدید می آورد که با استفاده از بینش و نشاط جوانی و ظرفیت آن بتوانند بر همه عرصه ها به ویژه عرصه اقتصادی جامعه تأثیر فراوان بگذارند.

دوره جوانی، دوره شور و نشاط و فعالیت های سازنده است، ولی زمان پیری, وقت خمودی و ناتوانی:

جوان خردمند پوزش پذیر

سزد گر نشیند به بالای پیر

طرب نوجوان ز پیر مجوی

که دگر ناید آب رفته به جوی

زرع را چون رسید وقت درو

نخرامد چنان که سبزه نو

(سعدی)

«از سقراط پرسیدند چرا بیشتر با جوانان مجالست و هم نشینی می کند. پاسخ داد که شاخه های نازك و تر را می توان راست کرد، ولی چوب های سخت که طراوت آن رفته است، به استقامت نگراید».(۱)

جوان چو پیر شود، کارکرده می باید

ز پیر کار نیاید، تو ای جوان دریاب

(اوحدی مراغه ای)

به هیچ کار نیایی چو ناتوان گردی

کنون که کار به دست است، می توان دریاب

(اوحدی مراغه ای)

بار بسیار است و راه دور در پیش

ای جوان، این زمان، از محنت پیری بیندیش

(اوحدی مراغه ای)

مخسب آسوده ای برنا، که اندر نوبت پیری

به حسرت یاد خواهی کرد ایام جوانی را

(پروین اعتصامی)

جوانی گه کار و شایستگی است

گه خودپسندی و پندار نیست

ص:۱۰۹

۱- سید احمد احمدی، روان شناسی نوجوانان و جوانان.

(پروین اعتصامی)

هشدار که توش و توان پیری

سعی و عمل موسم شباب است

(پروین اعتصامی)

تا در ره پیری، به چه آیین رَوی ای دل

باری به غلط صرف شد ایام شبابت

(حافظ)

پیری و جوانی پی هم چون شب و روزند

ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم

(سعدی)

سست گفتار بوَد در گه پیری در علم

هرکه در کودکی از جهد، سخندان نشود

(سنایی غزنوی)

دریاب دست من که به پیری رسی جوان

آخر به پیش پای تو گم شد جوانی ام

مشو از باغ شبابت به شکفتن، مغرور

کز پی اش آفت پیری بوَد و پژمردن

(شهریار)

عهد جوانی گذشت، در غم بود و نبود

نوبت پیری رسید، صد غم دیگر فزود

(شیخ بهایی)

ز سر، جوان نتوانی شد، ارچه در پیری

ز مُشکِ سوده، سر خویش را خضاب کنی

(اوحدی مراغه ای)

نصیحت سعدی به جوانان نیز به کارگیری نیرو و شور جوانی در راه رشد و تعالی خود، این است:

جوانا، ره طاعت امروز گیر

که فردا جوانی نیاید ز پیر

فراغ دلت هست و نیروی تن

چو میدان فراخ است، گویی بزن

قضا روزگاری ز من در رُبود

که هر روزی از وی، شبی قدر بود

ص:۱۱۰

من آن روز را قدر نشناختم

بدانستم اکنون که در باختم(۱)

درباره گذران شایسته دوران جوانی برای رهایی از غم و اندوه زوال ناپذیر در پیری نیز گفته است:

ز عهد پدر یادم آمد همی

که باران رحمت بر او هر دمی

که در خردی ام لوح و دفتر خرید

ز بهر یکی خاتم زر خرید

به در کرد ناگه یکی مشتری

به خرمایی از دستم انگشتری

چو نشناسد انگشتری طفل خرد

به شیرینی از وی توانند بُرد

تو هم قیمت عمر نشناختی

که در عیش شیرین بر انداختی

دریغا که فصل جوانی برفت

به لهو و لعب، زندگانی برفت

دریغا که مشغول باطل شدیم

ز حق دور ماندیم و غافل شدیم(۲)

پروین اعتصامی نیز از جوان و جوانی سخن گفته است. به بیت هایی از این شاعر بزرگ در این باره اشاره می کنیم:

جوانی چنین گفت روزی به پیری

که چون است با پیری ات زندگانی

بگفت اندر این نامه حرفی است مبهم

که معنیش جز وقت پیری ندانی

جوانی نکو دار کاین مرغ زیبا

نماند در این خانه استخوانی

ص:۱۱۱

۱- بوستان، حکایت «اندر غنیمت شدن جوانی».

۲- همان، حکایت «در عالم طفولیت».

متاعی که من رایگان دادم از کف

تو گر می توانی مده رایگانی

)

تا توانی ای جوان می کوش در عهد شباب

چونکه در تحصیل دانش، کرد می باید شتاب(۱)

مهرداد اوستا نیز چنین حسرت ایام جوانی را می خورد:

حال پیرانه سر به خود گویم

کاشکی کاشکی جوان بودم(۲)

اشعار دیگری را نیز بخوانید:

کار پیران را ز برنایان جدا فرما از آنک ج

پیر را تدبیر و برنا را نشاطی مضمر است

(بهار)

بس است این کار بی تدبیر کردن

جوانان را به حسرت پیر کردن

(پروین اعتصامی)

پیران کاردیده گفتند راست ناید

پیراهن تعشق جز بر تن جوانان

(سیف فرغانی)

خویشتن از جمله پیران شمار

کار جوانان به جوانان گذار

(نظامی)

نگه کن بدین لشکر نامدار

جوانان شایسته کارزار

جوانان گرفتندشان در کنار

همی خونستردند زان شهریار

جوانان دانا و دانش پذیر

سزد گر نشینند بر جای پیر

(فردوسی)

ص:۱۱۲

۱- دیوان اشعار خوشدل تهرانی، ص۳۲۹.

۲- راما (مجموعه سروده های مهرداد اوستا)، ص۵۲۴.

خرد با عشق در ناید که پیران

زبون آیند در دست جوانان

(خواجوی کرمانی)

کیان زادگان و جوانان من

که هریک چنانند چون جان من

درآرند بنیاد رویین ز پای

جوانان به نیروی و پیران به رای

(دقیقی طوسی)

حلقه شد پشت کمان و تیر شد پر ریخته

قوّت از پیران و کوشش از جوانان برده اند

(سیدای نسفی)

۱۱. نیکوکاری

۱۱. نیکوکاری

بیشتر مردم چنین می پندارند که نیکوکاری یعنی کار نیک کردن، درحالی که این، تنها نیمی از تعریف نیکوکاری و نیمی از حقیقت است. نیکوکاری یعنی کار نیک کردن و نیک کار کردن. بسا کسی که کار نیک می کند، ولی نیک کار نمی کند! و بسا کسی که کار نیک نمی کند، ولی نیک کار می کند! هیچ یک از این دو، نیکوکار نیستند و البته فرد دوم، از نیکوکاری دورتر است. پس نیکوکاری، آمیخته از دو بخش است: گرچه کار نیک کردن، مهم تر است، نیک کار کردن هم با درجه اهمیتی پایین تر، از آن جدایی ناپذیر است. در بیشتر موارد به بخش مهم تر توجه می شود و بخش مهم از یاد می رود. در نتیجه، ماهیت نیکوکاری که از این دو مهم تر است، نزد بسیاری مجهول مانده است.

منابع مورد استناد نویسنده در تعریف نیکوکاری، روایت هایی است که بیان شد. افزون بر آنها، در روایتی، امام صادق۷ از هر دو بخش نیکوکاری چنین یاد می کند:

ص:۱۱۳

إِذَا أَحْسَنَ الْمُؤْمِنُ عَمَلَهُ ضَاعَفَ اللهُ عَمَلَهُ لِكَلِّ حَسَنهٍ سَبْعَمِائَهٍ.(۱)

هرگاه مؤمن کارش را نیک انجام دهد، خداوند هر کار نیکش را هفت صد برابر می گرداند.

در این حدیث، به دو چیز اشاره شده است: یکی، کار نیک کردن و دیگری، نیک کار کردن. نکته جالب این است که آنچه موجب پاداش بیشتر می شود، نیک کار کردن است. ادامه همین حدیث، مستند دیگری برای این تعریف از نیکوکاری است: «فَأَحْسِنُوا أَعْمالَکُمُ الَّتِی تَعْمَلُونَها لِثَوابِ اللهِ؛ کارهایی را که برای پاداش گرفتن از خدا انجام می دهید، نیکو انجام دهید.»(۲) در اینجا هم به دو چیز اشاره شده است: یکی، کار نیک کردن (عمل برای ثواب) و دیگری، نیک کار کردن.

در دو بخش این حدیث، اساس سخن، نه درباره کار نیک کردن، بلکه درباره نیک کار کردن است. مقصود نیز این است که نیک کار کردن، پاداش کار را تا هفت صد برابر می کند.

اقبال لاهوری در مثنوی «اسرار و رموز» می گوید:

با توانایی، صداقت توأم است

گر خودآگاهی، همین جام جم است

پروین اعتصامی هم در یکی از قطعاتش معتقد است که پژواک کارهای ما اعم از خوب و بد به خود ما می رسد:

هرچه کنی کِشت، همان بدروی

کار بد و نیک، چو کوه و صداست

مولوی در داستان نخست از دفتر اول مثنوی ضمن اشعاری نغز، سرنوشت هر شخصی را بازتابی از کارها و کردار اختیاری او می داند:

این جهان، کوه است و فعل ما، ندا

سوی ما آید نداها را صدا

۱- العروسی الحویزی، نور الثّقلین، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲- همان.

گر چه دیوار افکند سایه دراز

باز گردد سوی او آن سایه باز

سنایی غزنوی می گوید:

هیچ بیرون نیست کار این جهان از نیک و بد

رحمت فردوس از آن است و عذاب گور از این

عطار هم در مثنوی «لسان الغیب» گفته است:

اصلِ کار آن است کاری تخم نیک

تا نمانی در تک دریا چو ریگ

و در ادامه می افزاید:

هرکه کار نیک و یا بد می کند

آن همه می دان که با خود می کند

و از حزین لاهیجی می خوانیم:

جدا کن ز هم نیک و بد مغز و پوست

مکافات هر کار ز دنبال اوست

به عقیده عطار، اگر می خواهی در میان مردم، محترم و بزرگ باشی، با صداقت و نیکویی کار کن:

هرکه را عادت شود جود و کرم

در میان خلق گردد محترم

گر همی خواهی که باشی در امان

رُو نکویی کن تو با اهل جهان

صائب نیز تلاش عاجزانه و نادرست را موفقیت آمیز نمی داند:

تلاش عجز به جایی نمی رسد صائب

مگر چو شمع کنی کار خود نشسته درست

وی در غزل ۴۲۵، تصمیم و عزم درست را به سان بال و پر برای پرواز کردن می داند:

عزم درست، کار پر و بال می کند

ای مرغ پر شکسته، تمنای بال چیست؟

در غزل ۲۳۸ هم با تکرار مصرع اول گفته است:

عزم درست، کار پر و بال می کند

با کشتی شکسته ز دریا گذشته ایم

ص:۱۱۵

از مجموع آیه ها و روایت هایی که آوردیم، اصل دیگری را می توان دریافت و آن، «کمال گرایی» است. هرکسی، در هر کاری، باید کمال گرا باشد و کامل و تمام بخواهد. خوب یاد بگیرد و خوب یاد بدهد و خوب به کار بندد و خوب بخواهد.

امروزه ما مسلمانان در نیک کار کردن و کمال گرایی، باید بیشتر بکوشیم؛ چون معمولاً دغدغه ما کمّیت است و به عدد و رقم، دل خوشیم و از کیفیت غافل مانده ایم!

۱۲. استقامت

۱۲. استقامت

شتاب و بی تابی در کارها، یکی از آفت های ویرانگر است و تحمل و تأنّی در کار، موجب رشد مناسب و موفقیت می شود، چنان که گفته اند: «کارها نیکو شود، اما به صبر».

صبر و استقامت، شیوه مردان بزرگ و کام یاب جهان است. صبر را که یک فضیلت عالی انسانی است، گاهی با یک رذیله اخلاقی به نام سستی و تنبلی و دست روی دست گذاردن و تن به تقدیر و قضا دادن و زیر بار هرگونه زورگویی و ستم رفتن، اشتباه می گیرند. این در صورتی است که استقامت و پشتکار، ضامن بهروزی و کام یابی است و بی حالی و بی عاری و سستی و تنبلی، موجب تیره روزی و بدفرجامی.

پافشاری و استقامت میخ

سزد ار عبرت بشر گردد

بر سرش هرچه بیشتر کوبی

پافشاریش بیشتر گردد(۱)

حافظ شیرازی، صبر را رمز پیروزی در کارها و بهترین یار در سختی های روزگار می داند:

۱- دیوان اشعار بهار، ص ۱۰۷۷.

صبر و ظفر، هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

چشمه ساری از کوهساران سرازیر می شود و در طول راه به صخره ها و مانع های زیادی برمی خورد که چه بسا چندین ساعت از پیشروی آب جلوگیری می کنند و در برابر آن، مقاومت سرسختانه نشان می دهند. آب با کندوکاوِ پی گیر، هر لحظه از نیروی مانع ها می کاهد و با باز کردن دریچه های کوچک، راهی برای خود باز می کند. این مَثَل حقیقی را ملک الشعرای بهار چنین زیبا به نظم درآورده است:

جدا شد یکی چشمه از کوهسار

به ره گشت ناگه به سنگی دچار

به نرمی چنین گفت با سنگ سخت:(۱)

کرم کرده، راهی ده ای نیک بخت

جناب اجل کِش گران بود سر

زدش سیلی و گفت: دور ای پسر!

نجنبیدم از سیل دریاگرای

که ای تو که پیش تو جنبم ز جای؟

نشد چشمه از پاسخ سنگْ سرد

به کندن در ایستاد و ابرام کرد

بسی کند و کاوید و کوشش نمود

کزین سنگ خارا رهی بر گشود

ز کوشش به هر چیز خواهی، رسی

به هر چیز خواهی، کماهی رسی(۲)

سیدای نسفی از خدا چنین می خواهد:

بده یا رب به طاعت، استقامت

که سازم عمر باقی صرف طاعت(۳)

و عطار نیز چنین درخواستی دارد:

بده در راه شرعم، استقامت

که تا یابم در آن، امن و سلامت(۴)

۱- ولی سنگ چون خو گران بود سر.

۲- دیوان اشعار بهار، ص ۹۷۰.

۳- سیدای نسفی، دیوان اشعار، با عنوان «مثنویات به طرز مناجات».

۴- عطار نیشابوری، پایان کتاب مثنوی لسان الغیب.

از شاعر پند و موعظه، پروین اعتصامی، درباره کیمیاگری صبر و گران بهایی آن، داستانی نمادین با عنوان «گوهر و سنگ» برجاست که در آن، رمز و راز گوهر شدن سنگ را صبر و استواری وی در برابر مشکلات و سختی های روزگار معرفی می کند. در این حکایت، سنگ از گوهر، راز ناب شدن و تابناک گشتن گوهر را می پرسد و گوهر چنین پاسخ می دهد:

از آن رو، چهره ام را سرخ شد رنگ

که بس خونابه خوردم در دل سنگ

از آن معنی مرا گرم است بازار

که دیدم گرمی خورشید بسیار

از آن ره، بخت با من کرد یاری

که در سختی نمودم استواری

گوهر از کشاکش دهر و دشواری راه می گوید و از سیل و برف و دگرگونی ماه و سال سخن به میان می آورد و اینکه هیچ یک از این سختی ها نتوانست، او را از دایره صبر و بردباری بیرون کشد. سپس در ادامه می گوید:

نه تاب و ارزش من رایگانی است

سزای رنج قرنی زندگانی است

بگو این نکته با گوهرفروشان

که خون خورد و گهر شد سنگ در کان

مسعود سعد سلمان که شاعری شجاع و بی باک بوده است، می گوید که هیچ چیز نمی تواند مانع کوشش من شود و هر مشکلی را با سرانگشت تدبیر باز می کنم؛ راه های دشوار و تاریک، در مقابل استقامت من تاب نمی آورند:

چو عزم کاری کردم، مرا که دارد باز؟

رسد به فرجام، آن کار کِش کنم آغاز

شبی که آز برآرد، کنم به همت، روز

دری که چرخ ببندد، کنم به دانش، باز

نه خیره گردد چشم من از شب تاری

ص:۱۱۸

نه سست گردد پای من، از طریق دراز(۱)

این اشعار نظامی چقدر عجیب، روح امیدواری را در ما زنده می کند و شوق پرواز می دهد:

روزی اگر غمی رسدت، تنگدل مباش ج

رو شکر کن، مباد که از بد، بتر شود

ای دل صبور باش و مخور غم که عاقبت

این شام، صبح گردد و این شب، سحر شود

)

نومید مشو ز چاره جستن

کز دانه شگفت نیست رستن

کاری که نه زو امید داری

باشد سبب امیدواری

در نومیدی بسی امید است

پایان شب سیه، سفید است

گر صبر کنی، به صبر بی شک

دولت به تو آید، اندک، اندک(۲)

کسی که صبوری بورزد، بی تردید، به هدف خود که کام یابی و موفقیت است، خواهد رسید:

صبر کن حافظ به سختی روز و شب

عاقبت روزی بیابی کام را

حافظ معتقد است اگر می خواهیم در این دریای پر تلاطم زندگی به ساحل نجات برسیم، باید دل دریایی چون نوح نبی داشته باشیم:

گرت چو نوح نبی، صبر هست در غم توفان

بلا بگردد و کام هزار ساله برآید

بهار در یکی از قطعاتش با عنوان «صبر و ثبات» نکات زیبایی درباره شکیبایی و آثار و برکات آن دارد:

ص:۱۱۹

۱- مسعود سعد سلمان، به نقل از: شعر در زندگی، ص ۶۱.

۲- نظامی گنجوی، لیلی و مجنون، ص۸۲.

مرد باید که ز گشت فلک و اختر

تن به اندوه و به غم خیره نرنجاند

صبر باید که به آلام، ظفر یابی

ورنه آلام، تن مرد بسنباند

مرد شاید در محنت روزافزون

صبر ایوب نبی لختی برخواند

رنجه از بازی گردون نتوان بودن

کآسمان بازی از این گونه بسی داند

پایداری کن در حادثه گیتی

تا دم حادثه از کار فرو ماند

این نه بینی که کَند شاخه کوچک را

باد وآن شاخ قوی را بنرنجاند(۱)

حاج میرزا حبیب خراسانی در شعری با ردیف «کمال این است و بس» به یاد می آورد که کمال انسان در رویارویی با مشکلات و سختی ها نمایان می شود:

گوهر خود را هویدا کن، کمال این است و بس

خویش را در خویش پیدا کن، کمال این است و بس

سنگ دل را سرمه کن در آسیای رنج و درد

دیده را ز این سرمه، بینا کن، کمال این است و بس(۲)

اکنون از رباعیات و اشعار کلاسیک نیما بشنوید که در آنها خود را فردی مقاوم و باصلابت می داند، به گونه ای که هرچه مقاومت می کند و ساییده می شود، چونان تیغ، تیزتر و برنده تر می شود:

در چشم تو گر ز سنگ، ناچیزترم

هر قدر پرانندم، پرخیزترم

من تیغم، اگر بیشترم ساید خلق

در کار خود، آماده تر و تیزترم

پروین اعتصامی در مثنوی «دریای نور» گفته است:

ص:۱۲۰

۱- دیوان اشعار بهار، ص ۱۰۷۵.

۲- به نقل از شعر: در زندگی، ص ۹۱.

مرنج ار تنت را جفایی رسد

کزین کار، کارت به جایی رسد

همچنین فرجام و صبر و شکیبایی از نظر مولوی، عاقبتی خوش و خجسته خواهد بود:

تلخیِ صبر اگر گلوگیر است

عاقبت، خوش گوار خواهد بود

۱۳. قناعت

۱۳. قناعت

قناعت و قانع بودن از مسائلی است که در ادبیات فارسـی در مبحث کار و کسب به آن زیاد اشاره و تأکیـد می شود. انوری در قطعه ای با عنوان «در قناعت وخرسندی» اشاره می کند که:

کیمیایی تو را کنم تعلیم

که در اکسیر و در صناعت نیست

رو قناعت گزین که در عالم

کیمیایی به از قناعت نیست(۱)

شاعر بزرگ، شیخ مصلح الدین سعدی درباره قناعت چنین می سراید:

دلا گر قناعت به دست آوری

در اقلیم راحت، کنی سروری

ندارد خردمند از فقر، عار

که باشد نبی را ز فقر، افتخار

قناعت به هر حال، اولی تر است

قناعت کند هرکه نیك اختر است

ز نور قناعت برافروز جان

اگر داری از نیک بختی نشان

شـاه نعمت الله ولی نیز معتقـد است که انسـان دین دار و عـارف در هر شـرایطی قناعت می ورزد و با روزی حلال روزگار می گذراند:

گر بگیرد خون، جهان را مال مال

کی خورد مرد خدا الاحلال؟

پروین اعتصامی در این باره می سراید:

چه کشی منّت دونان، به سر هر ره

چه روی در طلب نان، به سوی هر در

ص:۱۲۱

۱- انوری، به نقل از: شعر در زندگی، ص۷۵.

و اینک به ابیاتی دیگر از شاعران فارسی زبان اشاره می کنیم که گفته اند:

ای بنده! خیز و رخ به طاعت کن

زآنچه او می دهد، قناعت کن

(اوحدی مراغه ای)

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر

که یک جو منّت دونان، دوصد من زر نمی ارزد

(حافظ)

خدا را ندانست و طاعت نکرد

که بر بخت و روزی قناعت نکرد

قناعت، توانگر کند مرد را

خبر کن حریص جهانگرد را(۱)

(سعدی)

قوی چون قبادم بدار از قناعت

اگر چند بی گنج و مال قبادم

(سنایی غزنوی)

خون به اکسیر قناعت، مُشک خالص می شود

این نصیحت را ز آهوی ختن داریم ما

به گنج های گهر سر فرو نمی آرد

کسی که یافت سررشته قناعت را

(

مجوی بیش ز قسمت که تا قناعت کرد

برای آب به دریا نشد گهر محتاج

از قناعت نشود هرکه توانگر صائب

نیست ممکن به زر و سیم توانگر گردد

(صائب تبریزی)

وگر خواهی ز محنت، رستگاری

به کمتر زان قناعت کن که داری

ص:۱۲۲

۱- بوستان، ص ۳۴۴.

(عبیدزاکانی)

از قناعت، هیچ کس بی جان نشد

از حریصی، هیچ کس سلطان نشد

(مولوی)

زان گنج شایگان که به کنج قناعت است

مور ضعیف گر چو سلیمان شود، رواست

(پروین اعتصامی)

ز پیر جهان دیده کردم سؤالی

که بهر معیشت، ز مال و بضاعت

چه سرمایه سازم که سودم دهد؟ گفت:

اگر می توانی، قناعت، قناعت!

(سلمان ساوجی)

حکایت زیر از گلستان سعدی نیز درباره این موضوع است:

«شنیدم بازرگانی صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل غلام. یک شب در جزیره کیش، مرا به حجره خود دعوت کرد. به حجره اش رفتم. از آغاز شب تا صبح، آرامش نداشت. مکرر پریشان گویی می کرد و می گفت: «فلان انبارم در ترکستان است و فلان کالایم در هندوستان است و این قافله و سند فلان زمین می باشد و فلان چیز در گرو فلان جنس است و فلان کس ضامن فلان وام است. در آن اندیشه ام که به اسکندریه بروم که هوای خوش دارد، ولی دریای مدیترانه، توفانی است. ای سعدی ! سفر دیگری در پیش دارم، اگر آن را انجام دهم، باقی مانده عمر گوشه نشینی گردم و دیگر به سفر نروم. پرسیدم: آن کدام سفر است که بعد از آن ترک سفر می کنی و گوشه نشینی می گردی؟

در پاسخ گفت: می خواهم گوگرد ایرانی را به چین ببرم؛ که شنیده ام این کالا در چین بهای گران دارد، و از چین، کاسه چینی بخرم و به روم ببرم، و

در روم، حریر نیک رومی بخرم و به هند ببرم، و در هند، فولاد هندی بخرم و به شهر حلب (سوریه) ببرم، و در آنجا شیشه و آینه حلبی بخرم و به یمن ببرم، و از آنجا لباس یمانی بخرم و به پارس (ایران) بیاورم. بعد از آن تجارت را ترک کنم و در دکانی بنشینم (به این ترتیب، یک سفر او به چندین سفر طول و دراز مبدل گردید.) او این گونه اندیشه های دیوانه وار را آن قدر به زبان آورد که خسته شد و دیگر تاب گفتار نداشت و در پایان گفت: ای سعدی! تو هم سخنی از آنچه دیده ای و شنیده ای، بگو! گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور

بار سالاری بیفتاد از ستور

گفت: چشم تنگ دنیادوست را

یا قناعت پر کند یا خاک گور(۱)

ص:۱۲۴

۱- سعدی، گلستان، حکایت ۲۰، ص ۱۴۰.

فصل سوم: جلوه های همت در گنجینه ادب فارسی

اشاره

فصل سوم: جلوه های همت در گنجینه ادب فارسی

ص:۱۲۵

معیار ارزش آدمی به اراده اوست و نیز ارج و قدر هرکسی به قدر همت اوست که عالی باشد یا دانی، بلندهمت باشد یا دون همت:

تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس به قدر همت اوست

(حافظ)

انسان، با همت خویش اوج می گیرد، چنان که پرنده با با ل هایش آسمان ها را در هم می نوردد. امیر مؤمنان حضرت علی۷ در این باره می فرماید: «مَنْ کَبُرَ هِمَّتُهُ کَبُرَ اِهْتِمامُهُ؛ هرکه همت او بزرگ باشد، اهتمام او بزرگ است.»(۱) و در جای دیگر می فرماید: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَی قَدْرِ هِمَّتِهِ؛ قدر و منزلت مرد به اندازه همت اوست».(۲)

پروین اعتصامی در قطعه ای با عنوان «سرود خارکن» می گوید:

به صحرا سرود این چنین خار کن

که از کندن خار، کس خوار نیست

جوانی و تدبیر و نیروت هست

به دست تو این کارها کار نیست

به بیداری و هوشیاری گرای

چو دیدی که بخت تو بیدار نیست

جوانی گه کار و شایستگی است

گه خودپسندی و پندار نیست

زر وقت باید به کار آزمود

که ازین بهترش هیچ معیار نیست

۱- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج۲، ص۱۵۷۴.

۲- همان، ص۱۵۷۵.

همه کار ایام، درس است و پند

دریغا که شاگرد هشیار نیست

در قصیده «کوه و کاه» نیز از زبان کوه می گوید:

کسی بزرگ نگردد مگر ز کار بزرگ

گر از تو کار نیاید، زمانه را چه گناه

همچنین در مثنوی «معمار نادان» می خوانیم:

از برای کار خود پایی بزن

نوبت تدبیر شد، رایی بزن

در قصیده ای با عنوان «مناظره مار با مور» از زبان مورچه آورده است:

جز سعی نیست مورچگان را وظیفه ای

با فکر سیر و خفتن خوش، مور را چه کار؟

و شیخ فریدالدین عطار، همت را نشانه مردی و معرفت و سرچشمه بسیاری از فضیلت ها می داند:

سالک آمد پیش پیر دیده ور

کرد از حال خودش حالی خبر

پیر گفتش: آفتاب اندر صفت

بارگاه همت است و معرفت

هرکه صاحب همت آمد، مرد شد

همچو خورشید از بلندی، فرد شد

گر چو گوهر، همت عالی بوَد

بر سر زر جای تو خالی بود(۱)

انسـان به هر کاری همت گمارد و اراده کنـد، می توانـد آن را انجام دهـد. خواسـتن، اراده کردن است و اراده کردن، تصـمیم گرفتن. وحشی بافقی در مثنوی «خلد برین» چنین می سراید:

همت اگر سلسله جنبان شود

مور تواند که سلیمان شود

سعدی در جدال با مدعی، در بیان توانگری و درویشی گفته است:

آن را که عقل و همت و تدبیر و رای نیست

۱- عطار نیشابوری، مصیبت نامه.

خوش گفت پرده دار که کس در سرای نیست

مرد همت، نه مرد تهمت باش

چون پیمبر نه ای، ز امت باش

(سنایی)

همت و اراده در کارها را می توان عامل تحرک انسان دانست. عطار نیشابوری در مثنوی منطق الطیر می گوید:

هرکه را یک ذره همت داد دست

کرد او خورشید را زآن ذره پست

نطفه ملک جهان ها همت است

پرّ و بال مرغ جان ها همت است

هرکه را شد همت عالی پدید

هر چه جست، آن چیز شد حالی پدید

همچنین فرد یا جامعه ای اگر کاری را اراده کنند، می توانند آن را انجام دهند. توفیق انجام کار، همان عزم و اراده برای انجام دادن آن است. حضرت امام صادق۷ در این زمینه می فرماید: «هرگز بدنی از انجام دادن آنچه اراده کرده و همت گماشته است، ضعیف نخواهد شد».(۱)

داشتن اراده ای محکم و سستی ناپذیر، ویژه قوی دلان است. پیروزی و شکست ما وابسته به این است که اراده ای قوی یا ضعیف داشته باشیم. هرچه مانع ها و مشکلات برای انجام کاری بیشتر باشد، اراده قوی تر و همت والاتر و نیز نیروی بیشتری نیاز خواهد بود.

خداوند در قرآن، اصلی را به انسان ها می آموزد که در همه امور باید بدان توجه کرد، آنجا که می فرماید: «لَیسَ لِلْاِنْسانَ اِلاّ ما سَعَی؛ سعادت هرکس

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۸.

در گرو عمـل اوسـت.» (نجم: ۳۹) و مولوی در تفسـیر آیه مبـارکه «وَ مَـا خَلَقْنَـا السَّمـاواتِ وَ ٱلأَـرْضِ وَ مَا بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ» می گوید:

قدر همت باشد آن جهد و دعا

«لَيْسَ لِلْاِنْسانَ اِلّا ما سَعی»(۱)

از یاد نبریم که همواره بایـد بهترین، والاترین و ارزشـمندترین هـدف ها را برگزید و برای دست یابی به آنها از هیچ کوششـی دریغ نکرد و از پای ننشـست. امیر مؤمنان علی۷ می فرمایـد: «بهترین همت ها، بزرگ ترین آنهاست».(۲) همت های بزرگ و هدف های والا، انسان ها را به تلاش باارزش، پی گیر و خستگی ناپذیر فرامی خوانند.(۳) به همین دلیل، امام حسین۷ از پیامبر بزرگوار اسـلام نقل می فرمایـد: «خـدا کارهای بلند و همت های والا را دوست دارد و از کارهای سـست و همت های فرومایه کراهت دارد».(۴)

کسانی که انـدیشه بلند و همت های والا دارند، نمی توانند همت خود را در دایره کوچکی درآورند و همواره پس از رسـیدن به مقصود، خود را در آسـتانه مقصـد دیگر می بیننـد. بنـابراین، بایـد از آغاز کار، هـدف ها را بلنـد در نظر گرفت. واقعیت نیز همین است؛ تا انسان خود را برای هدف های والا آماده نسازد، به سختی، به هدف های کوچک تر دست می یازد.

سعدالـدین تفتازانی، از پایه گذاران فن بلاغت در اسـلام است. روزی خواست از میزان همت فرزند خود آگاه شود. پس به او گفت: «پسرم، هدف تو از تحصیل چیست؟» پسر گفت: «تمام همت من این است که از

۱- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۱۲.

۲- نهج البلاغه.

۳- محمدحسن نبوی، مدیریت اسلامی، صص ۶۵ و ۶۶.

۴- عبدالله جوادی آملی، اخلاق کارگزاران در حکومت اسلامی، ص ۷۹، به نقل از: تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۲۴۶.

نظر معلومـات به پایه شـما برسم.» پـدر از کوتاهی فکر فرزنـد متأثر شـد و با لحن تأسف آور گفت: «اگر همت تو همین است، هرگز به نیمی از مراتب علمی من نخواهی رسـید؛ زیرا افق فکر تو فوق العـاده کوتـاه است. من که پـدر تو هسـتم، آوازه علمی امام صادق۷ را شـنیده و از مراتب دانشـش، به وسـیله آثاری که از او به یادگار مانـده بود، آگاه شدم. در آغاز تحصـیل، تمام همت من این بود که به پایه علمی این شخصـیت بزرگ برسم. من با این همت بلند، به این درجه از علم رسـیده ام که مشاهده می کنی و هرگز قابـل قیـاس بـا مقام آن پیشوای بزرگ نیسـتم. تو که اکنون چنین همت کوتاهی داری، پیمانه شوق و شورت در نازل ترین درجات علمی لبریز خواهد گردید و دست از تحصـیل خواهی کشـید.» بنابراین، باید کوشش کنیم تا همت های عالی در نهاد خود به وجود آوریم.(۱)

شاید زیباترین اندیشه درباره بلندهمتی را بتوان از خواجه لسان الغیب، حافظ شیرازی دریافت:

همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود

که ز بند غم ایام، نجاتم دادند

و مولوی می گوید:

آب، کم جو، تشنگی آور به دست

تا بجوشد آب از بالا و پست

بایـد توجه داشت که همت والا با بلنـدپروازی تفاوت دارد. برخی افراد بدون در نظر گرفتن توانایی ها و اسـتعدادهای خویش، اندیشه ای بلندپروازانه دارند که هرگز به آن دست نخواهند یافت و در واقع، برخلاف جریان آب

۱- همان، صص ۴۱ و ۴۲.

شنا می کنند. کام یابی هرکس در گرو همت اوست. امیرخسرو دهلوی می گوید:

بود درخورد همت، کام هرکس

نخواهد کام شاهین، قوت کرکس

صائب تبریزی معتقد است اگر دست ما از آستین همت بیرون آید، کارهای بزرگی می تواند انجام دهد:

همت من، دست اگر از آستین بیرون کند

آسمان باشد کمان حلقه بر بازو مرا

در جای دیگر می گوید که از همت بلند به دولت مراد می توان رسید:

از همت بزرگ به دولت توان رسید

آری، به فیل صید نمایند فیل را

یا می گوید:

هر سری را درخور همت، کلاهی داده اند

افسر دیوانگان باشد به هامون، آفتاب

باید همت بلند داشت؛ چون انسان از صدف که کمتر نیست:

از صدف کم نتوان بود به همت، زینهار

چون دهن باز کنی، گوهر شهوار طلب

صائب طرح سؤال و خواستن از مردم را منافی همت می داند:

بی سؤال، احسان به درویشان، سخاوت کردن است

لب گشودن، رخنه در ناموس همت کردن است

باز در جای دیگری می گوید:

سوداگر است هرکه دهد زر به آبروی

آن کس که بی سؤال دهد، اهل همت است

ص:۱۳۱

)

بنابراین، باید اسب همت را زین کنیم و به حرکت درآییم و آبروی خود را بی سبب به حراج نگذاریم. نظیری نیشابوری در یکی از غزل هایش سروده است:

دست طمع چو پیش کسان کرده ای دراز

پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش

در مقابل، اگرحس کردیم کسی تقاضای چیزی از ما دارد، شایسته است در برآورد خواسته او پیش قدم شویم:

از تلخی سؤال گروهی که واقفند

فرصت به لب گشودن سائل نمی دهند

(صائب تبریزی)

همت آن است که موقوف نباشد به طلب

رگ ارباب کرم نیش تقاضا نخورد

(صائب تبریزی)

توجه به همت، پرسش هایی را مطرح می کند: آیا همت دارای انواعی است؟ مشخصه های هر کدام چیست؟ بازتاب آنها در شعر فارسی چگونه است؟ آیا ادب فارسی نیز گونه هایی را برای آن در نظر گرفته است؟ همه اینها تقسیم بندی هایی را پیش می کشد. در این بخش، به تعریف و مصداق یابی هریک خواهیم پرداخت.

۱. همت عالی

اشاره

۱. همت عالی

همت بلند دار که مردان روزگار

از همت بلند به جایی رسیده اند

افق دید و سطح طلب برخی انسان ها بسیار بلند است و هیچ گاه رسیدن به آرزوهای پست و هدف های ناچیز، روح تشنه آنان را سیراب نمی سازد و از تکاپو، تلاش و اوج طلبی باز نمی دارد. آموزه های انبیا۷، اولیا و بزرگان دین، نیز بر اساس همین

مضمون سامان یافته و دون همتی و اندک قناعتی

ص:۱۳۲

در طلب و مقصد، ناپسند خوانده شده است. امیرالمؤمنین علی۷ می فرماید: «هنگام طلب، همت خود را بلند دار».(۱)

همت بلند، انسان را به کوشش و تلاش وا می دارد و از تن آسایی و تنبلی دور می سازد و قوّت و قدرت و شجاعت فرد را آشکار می کند.

شعرهای زیر را از صائب تبریزی بخوانید:

از همت است هرکه به هر جا رسیده است

بی بال و پر، به عالم بالا پرنده کیست؟

همت مردانه می خواهد گذشتن از جهان

یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند

دنیا و آخرت چه بود پیش جود حق

همت بلند دار و ازو هر دو را طلب

همت بلند دار که نُه خاتم سپهر

فرمان پذیر دست سلیمان آدم است

همت بلند دار که آسیب کم رسد

آن را که چون عقاب بوَد آشیان بلند

شیخ بهایی در یک رباعی از مجموعه شعرهایش می گوید:

تا نیست نگردی، رهِ هستت ندهند

این مرتبه، با همت پستت ندهند

چون شمع قرار سوختن گر ندهی

سر رشته روشنی به دستت ندهند

و از سنایی غزنوی می خوانیم:

۱- غررالحکم و دررالکلم، ص ۳۲۶.

باطن تو کی کند بر مرکب شاهان، سفر

تا نگردد رای تو بر مرکب همت، سوار

از سعدی هم نقل است:

راغب دنیا مشو که هیچ نیرزد

هر دو جهان پیش چشم همت عالی

حافظ شیرازی نیز گفته است:

ذره را تا نبود همت عالی حافظ

طالب چشمه خورشید درخشان نشود

همچنین از اوست:

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان

غلام همت سروم که این قدم دارد

و اوحدی مراغه ای می گوید:

همت یار سودمند بوَد

خاصه همت که آن بلند بوَد

باز در قصیده ای می گوید:

چون سایه بر سر این خاکدان چه می گذری؟

بکوش و سایه همت بر آسمان انداز

باید بدانیم که بالا رفتن تنها در سایه همت والا ممکن است و بس. امیرخسرو دهلوی می گوید:

هیچ کسی ره سوی بالا نیافت

تا قدم از همت والا نیافت

خواجوی کرمانی در دیوان اشعارش سروده است:

غلام همت صاحب دلان جانبازم

که در عطیه، شکورند و در بلیه، صبور

خاقانی شروانی هم می گوید:

کار صعب آمد به همت برفزود

گوی تیز آمد ز چوگان درگذشت

و در قصیده ای دیگر از او می خوانیم:

صبح خیزان کاستین بر آسمان افشانده اند

ص:۱۳۴

پای کوبان دست همت بر جهان افشانده اند

به عقیده پروین اعتصامی، جهان، میدان همت است و شجاعت و قدرت اقدام فرد، به اندازه همت اوست:

مزدور خفته را ندهد مزد هیچ کس

میدان همت است جهان، خوابگاه نیست(۱)

و البته گنج هرکس همان همت اوست:

عقل و رأی و عزم و همت، گنج توست

بهترین گنجور، سعی و رنج توست(۲)

در جای دیگر نیز می گوید:

گرچه دشوار بوَد کار و برومندی

همت و کارشناسی کند آسانش

هرکس همتش بزرگ باشد، اهتمام و کوشش او نیز بسیار خواهد بود:

همت کن و به کاری از این نیک تر گرای

دکّان آز بهر تو دکّان نمی شود

یا می گوید:

همت، گهر وقت را ترازوست

طاعت، شتر نفس را مهار است

فردا ز تو ناید توان امروز

رو کار کن اکنون که وقت کار است(۳)

بلندهمتی و سودای هم پایی با بزرگان، زمینه ساز بلندبالایی مقام انسان است. بدون بلندهمتی، رویش و جوشش درونی رخ نخواهد داد و انسان به تحفه های نوبه نو و روحی شکوفا دست نخواهد یافت.

نظامی گنجوی می گوید:

ص:۱۳۵

۱- پروین اعتصامی، دیوان اشعار، قصیده «شکایت پیرزن».

۲- همان، مثنوی «خوان و کرم».

۳- همان، قصیده شماره۶.کلمه «همت» در دیوان پروین اعتصامی چهارده بار آمده است.

داغ بلندان طلب ای هوشمند

تا شوی از داغ بلندان بلند (۱)

صائب تبریزی درباره بلندهمتی چنین سروده است:

قانع به ریزه چینی انجم نی ام چو ماه

از خوان آفتاب، لب نانم آرزوست

چون مور اگرچه نیست مرا اعتبار خاک

مسند ز روی دست سلیمانم آرزوست

دربانی بهشت به رضوان حلال باد

آیینه داری رخ جانانم آرزوست

عطار نیشابوری در قصیده نخست دیوان اشعارش، در داستانی نمادین، از پشه ای سخن می گوید که بر لب دریایی نشسته بود و در سر، سودای تصاحب همه دریا را می پروراند؛ زیرا همتی بلند داشت و بر اساس آن، خواسته هایی بزرگ:

گویند پشّه بر لب دریا نشسته بود

در فکر، سرفکنده به صد عجز و صد عنا

گفتند: چیست حاجتت ای پشه ضعیف؟

گفت: آنکه آب این همه دریا بوَد مرا

گفتند: حوصله چو نداری، مگوی این

گفتا به ناامیدی: از او چون دهم رضا

منگر به ناتوانی شخص ضعیف من

بنگر که این طلب ز کجا خاست و این هوا(۲)

۱- نظامی گنجوی، مثنوی «مخزن الاسرار»، داستان فریدون با آهو.

۲- این قصیده در دیوان اشعار سید حسن غزنوی به شماره **۹۷** هم آمده است.

همچنین عطار در مثنوی منطق الطیر می گوید:

گفت مغناطیس عشاق اَلَست

همت عالی است کشف هرچه هست

هرکه را شد همت عالی پدید

هرچه جست، آن چیز شد حالی پدید

هرکه را یک ذره همت داد دست

کرد او خورشید را زان ذرّه پست

همت آمد همچو مرغی تیز پر

هر زمان در سیر خود سرتیزتر

سیر او ز آفاق گیتی، برتر است

کو ز هشیاری و مستی، برتر است

نقطه ملک جهان ها همت است

بال و پرّ مرغ جان ها همت است

هر دلی کو همت عالی بیافت

مُلکت بی منتها حالی بیافت

چشم همت چون شود خورشیدبین

کی شود با ذرّه هرگز هم نشین

خواجه حافظ شیرازی در غزل شماره ۲۱۸ می گوید:

بی چراغ جام در خلوت نمی یارم نشست

زان که کنج اهل دل باید که نورانی بوَد

همت عالی طلب، جام مرصع گو مباش

رند را آب عنب، یاقوت رُمّانی بوَد

و در غزل شماره ۲۲۷ نیز سروده است:

حُسن خلقی ز خدا می طلبم خوی تو را

تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود

ذره را تا نبوَد همت عالی، حافظ

طالب چشمه خورشید درخشان نشود

ص:۱۳۷

مولوی هم درغزل شماره۱۶۷۴ دیوان شمس چنین می گوید:

خوانده ای «اِنّا اِلَیْهِ راجِعوُن »

تا بدانی که کجاها می رویم

اختر ما نیست در دور قمر

لاجرم فوق ثریا می رویم

همت عالی است در سرهای ما

از عَلی تا رب اعلا می رویم

و از

گنجوی در یک قسمت از

یعنی «

» می خوانیم:

در این دوران گرت زین به پسندند

زهی پشمین به گردن وا نه بندند

ز عالی همتی، گردن برافراز

طناب هرزه از گردن بینداز

عطار هم در منطق الطیر، همت عالی را به عنوان پر و بالی برای پرواز مرغ جان ها می داند:

گرچه هستم من به صورت بس ضعیف

در حقیقت، همتی دارم شریف

گر ز طاعت نیست بسیاری مرا

هست عالی همتی باری مرا

گفت مغناطیس عشاق اَلَست

همت عالی است کشف و هرچه هست

هر که را شد همت عالی پدید

نطفهٔ مُلک جهان ها همت است

هر چه جست، آن چیز خالی شد پدید

پر و بال مرغ جان ها همت است

همچنین در ادامه سروده است:

هر دلی کو همت عالی نیافت

ملکت بی منتها حالی نیافت

آن ز همت بود کان شاه بلند

آتشی در پادشاهی او فکند

خسروی را چون بسی خسران بدید

صد هزاران ملک صدچندان بدید

چون به پاکی همتش در کار شد

زین همه مُلک نجس بیزار شد

چشم همت چون شود خورشیدبین

کی شود با ذره هرگز هم نشین

در قصیده شماره ۱۲۴ دیوان اشعار سنایی غزنوی می خوانیم:

ص:۱۳۸

همتی داریم عالی در ره دیوانگی

درد چون از علم زاید، جهل را بر در نهیم

باز در همان قصیده می گوید:

مصر اگر فرعون دارد، ما به کنعان بس کنیم

سیم اگر سلمان رباید، دیده در بوذر نهیم

دست همت چنبر گردون خرسندی کنیم

پای خرسندی ز حکمت بر سر اختر نهیم

پای رای نفس را از تیغ شرعی پی کنیم

پای معنی از سپهر و اختران برتر نهیم

عُلوّ همت عبارت است از «سعی نمودن در مراتب عالیه و مناصب متعالیه، و طلب کردن کارهای بزرگ.» کسی که همت او عالی باشد، به امور جزئی سر فرود نیاورد. صاحب این صفت، چون قدم در راه طلب نهاد و درصدد تحصیل مقصود برآمد، نه او را بیم جان است و نه پروای سر، دامن طلب بر میان می زند و کمر همت می بندد تا خود را به مراتب بلند رساند و خداوند عالم در جوهر انسان و جبلت آن، چنین قرار داده است که به هر کاری کمر بندد، و به هر امری که پیشنهاد خود سازد و در آن سعی و اجتهاد کند، از پیش برمی دارد و به مطلوب خود می رسد: «مَنْ طَلَبَ شیئاً وَجَدَّ وَجَدَ؛ هرکه در طلب چیزی برآمد و کمر اجتهاد در آن بر میان بست، البته آن را می یابد».(۱)

با همت باز باش و با رای پلنگ

زیبا به گه شکار، پیروز به جنگ

۱- ترجمه و شرح نهج الفصاحه، ص ۶۲۲.

یا می خوانیم:

اوج بلند است در او می پرم

باشد کز همت خود برخورم

(نظامی)

و شعر منوچهری دامغانی برای پایان این فصل، خواندنی است:

از همت بلند بدین مرتبت رسید

هرگز به مرتبت نرسد مردم دنی

باز از اوست:

شبنم از همت به خورشید بلنداختر رسید

شهپر پرواز غیر از همت والا مجو

)

به طور کلی، داشتن همت بلند، آثار فراوانی برای انسان دارد. دو ویژگی بلندهمتی عبارتند از:

الف) کام یابی

الف) کام یابی

چه بسا افرادی در آغاز کار روح کار و کوشش دارند، ولی زمانی که به گرفتاری ها و سختی ها برمی خورند، بسیار ناتوان می شوند. ازاین رو، باید همت را پشتوانه کار و کوشش شمرد و انگیزه ای برای ادامه کار دانست. به عقیده سعدی، بازوی همت، از دست زور و شمشیر و تیر و گرز بالاتر است. وی در بوستان می گوید:

به همت برآر از ستیزنده شور

که بازوی همت به از دست زور

و در جای دیگر می افزاید:

چو همت است، چه حاجت به گرز مغفرکوب

چو دولت است، چه حاجت به تیر جوشن خای؟(۱)

ص:۱۴۰

۱- سعدی، مواعظ. در قصیده ای با عنوان «پند و اندرز»، کلمه همت ۴۴بار در اشعار سعدی آمده است. یازده مورد در دیوان اشعار،۲۱ بار در مواعظ،۱۰ بار در بوستان و۲ بار در گلستان.

باز در ضمن حکایتی از بوستان می گوید:

به همت مدد کن که شمشیر و تیر

نه در هر وغایی بوَد دستگیر

در حکایت «کرم مردان صاحبدل» گفته است:

کسی را که همت بلند اوفتد

مرادش کم اندر کمند اوفتد

همچنین می گوید:

همت عالی ز فلک بگذرد

مرد به همت ز ملک بگذرد

به راستی، برخی از مردان، روان عظیمی دارنـد و روح آنهـا به سـان دریـا بی قرار است. حرارت و عشق و علاقه آنها به کار و هـدف، آنها را به جنبش و حرکت درمی آورد. حتی در لحظه های سـخت زنـدگی نیز دست از کار و کوشـش برنمی دارنـد. خواجوی کرمانی می گوید:

همت اگر سلسله جنبان شود

مور تواند که سلیمان شود

زندگی مردان موفق گواهی می دهد که همگی مرد کار و زحمت بوده اند. وحشی بافقی نقل می کند:

همت بلند دار که با همت بلند

هر جا روی، به توسن گردون، سواره ای

خاقانی هم در قصیده ای می گوید:

مرکب همت بتاز، یک ره و بیرون جهان(۱)

از سر طاق فلک تا به حد استوا

در افسانه های پیشـینیان آمده است که در نقاط گوناگون زمین، گنج هایی هست و روی هر گنجی، اژدهایی هست و تا بر آن

پیروز نشویم، گنج مُیسر نخواهد شد.

امیر علی شیر نوایی معتقد است که اهل همت باکی از مشکلات ندارند:

اهل همت را ز ناهمواری گردون چه باک

ص:۱۴۱

۱- جَهان: جهانیان.

سیر انجم را چه غم، کاندر زمین چون و چراست؟

و صائب گفته است:

همت آن است کز آواره احسان گذرد

هرکه این بادیه را طی نکند، حاتم نیست(۱)

ب) خودباوری

ب) خودباوری

تاریخ به یاد ندارد که انسان خودکم بین و کسی که توانایی های خود را باور ندارد، شگفتی، نوآوری و کاری توجه برانگیز به ثبت رسانده باشد. خودباوری به منزله فعال کردن چشمه های درونی است، تا بدین گونه نخستین و مهم ترین گام در راه شکوفایی برداشته شود.

شیخ محمود شبستری نیز با اعتراض به انسان های خودکم بین و کسانی که از توانایی های درونی خویش بی خبرند، این گونه روح خودباوری را در آنان می دمد:

جهان، آن تو و تو مانده عاجز

ز تو محروم تر کس دید هرگز!

تو مغز عالمی، زان در میانی

بدان خود را که تو جان جهانی

جهان عقل و جان، سرمایه توست

زمین و آسمان، پیرایه توست

تویی تو نسخه نقش الهی

بجو از خویش، هر چیزی که خواهی

ظهور قدرت و علم و ارادت

به توست ای بنده صاحب سعادت(۲)

همچنین مولانا در مثنوی معنوی می گوید:

خویشتن نشناخت مسکین آدمی

از فزونی آمد و شد در کمی

خویشتن را آدمی ارزان فروخت

بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت(۳)

ص:۱۴۲

۱- غزل شماره ۷۹۸.واژه «همت» در دیوان صائب ۵۲۱ بار تکرار شده است.

۲- مثنوی گلشن راز، با عنوان «قاعده در تفکر در انفس».

۳- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۰۰۰ _ ۱۰۰۳.

و این بیت باز از مثنوی معنوی است:

مرغ را پر می برد تا آشیان

پر مردم همت است ای مردمان(۱)

حال بشنویم از اقبال لاهوری که می گوید:

سنگ ره آب است اگر همت قوی است

سیل را پست و بلند جاده نیست

سنگ ره گردد فسان تیغ عزم

قطع منزل امتحان تیغ عزم(۲)

اقبال در مثنوی اسرار خودی با عنوان «در بیان اینکه خودی از سؤال ضعیف می گردد»، شعرهای بسیار نغز و آموزنده ای دارد:

ای فراهم کرده از شیران خراج

گشته ای روبه مزاج از احتیاج

مشت خاک خویش را از هم مپاش

مثل مه، رزق خود از پهلو تراش

خستگی های تو از ناداری است

اصل درد تو همین بیماری است

رزق خویش از نعمت دیگر مجو

موج آب از چشمه خاور مجو

آن که خاشاک بتان از کعبه رُفت

مرد کاسب را حبیب الله گفت

همت از حق خواه و با گردون ستیز

آبروی ملت بیضا مریز(۳)

افرادی که همت متعالی ندارند، موفقیت شان سودایی بیش نیست:

به هیچ جا نرسد هر که همتش پست است

پر شکسته، خس و خار آشیانه شود

(صائب تبریزی)

تکیه کردن بر همت و تـدبیر خویش و داشـتن اعتماد به نفس در کارها می توانـد گره های کور مشـکلات را باز کنـد. صائب می گوید:

در دام حادثات ز کس یاوری مجوی

بگشا گره به همت مشکل گشای خویش

ص:۱۴۳

۱- همان، دفتر ششم، بیت۱۳۴.

۲- اسرار خودی، ص۱۰۰.

۳- همان، ص۸۴.

و دیگر اینکه ذره چگونه می تواند به آسمان برود و کار آفتاب کند؟ آیا غیر از همت عالی، راه دیگری هست؟

ذره را تا نبوَد همت عالی، حافظ

طالب چشمه خورشید درخشان نشود

هر که را بنگری از دشمن و دوست

قیمت او به قدر همت اوست(۱)

همت بلند بنده دونان نمی شود

نتوان گرفت مرغ بلندآشیانه را(۲)

خوشدل نیز در شعری با عنوان و ردیف «همت» اشعار جالبی دارد:

خاطر افسرده ای را شاد کردن همت است

باغ ویران گشته را آباد کردن همت است

خانه گل ساختن نبوَد هنر از بهر سود

خانه دل را، کرم بنیاد کردن همت است

صید مرغان حرم کردن ندارد افتخار

طایری را از قفس آزاد کردن همت است

خرده بر استاد بگرفتن ز شاگردان خطاست

با ارادت، خدمت استاد کردن همت است

نان بریدن، شیوه مردان والاطبع نیست

کار بهر نوع خود ایجاد کردن همت است

زیر بار ظلم ضحاکان شدن دون همتی است

پیروی از کاوه حداد کردن همت است

حاکم معزول را یاد از رفیقان فخر نیست

روز قدرت از رفیقان یاد کردن همت است(۳)

ص:۱۴۴

۱- جامی، به نقل از کتاب شعر: در زندگی، ص ۹۰.

۲- دیوان اشعار، خوشدل تهرانی، ص۳۴.

۳- همان، ص۴۹.

شعرهای دیگری از دیوان خوشدل تهرانی در این زمینه می خوانیم:

همت خود کن بلند ار فیض حق را طالبی

کآفتاب اول ببوسد چهره کهسار را

فدای همت پروانه ام که در ره عشق

چو شمع سوخت سراپا، ولی ز پا ننشست(۱)

نظر به مردم همت بلند باید داشت

که سبزه با مدد آفتاب و باران رست(۲)

نبینی غم چو با همت بلندان هم نشین باشی

کز آنک کبک دری در دامن کهسار می خندد(۳)

هرکه نامش بیش، حرفش بیشتر

و آن که بامش بیش، برفش بیشتر

قدر همت فیض یابی چون برد

آب افزون، هرکه ظرفش بیشتر

و آن که در راه خدا گوید سخن

می شود آثار ژرفش بیشتر(۴)

خوشدل در شعری با عنوان «همت بلند» داستانی را نقل می کند که دربردارنده نکته های برجسته ای درباره موضوع بحث ماست. وی می گوید: در زمان حضرت یعقوب۷، کاروانی از کنعان به سمت مصر در حرکت

۱- همان، ص۷۸.

۲- همان، ص۸۳.

۳- همان، ص۱۱۶.

۴- همان، ص۱۶۷.

بود. آنهـا در ادامه مسـیر به نزدیکی چاهی رسـیدند. از خوشـبختی آنان در بن چاه، نوجوانی زیبا و ملیـح را دیدنـد که گرفتار آمده است. وقتی او را بیرون آوردند، برادرانش رسیدند و با قیمت ناچیزی، او را فروختند:

پی بیع او گرچه نرخش گران

سَبَق هریکی بردی از دیگران

در آن حال زالی پریشیده مو

کلافی به کف شد خریدار او

یکی گفتش: ای زال قامت نگون

مگر عقل خود دادی از کف برون

غلامی که شاهش بوَد مشتری

تو با یک کلافش چسان می خری؟

به پاسخ بگفتا بدان طعنه زن:

مزن طعنه بر چون منی پیرزن

که گر دست من خالی از زر بوَد

ولی عشقم از جمله برتر بود

پیرزن گفت: درست است که من توانایی خریدن او را ندارم، ولی در عوض، از مشتریان او که به شـمار می آیم، همین افتخار من است!

بهل تا به صفّ خریدارها

رود نام من بر زبان بارها

که زالی کلافی به کف مشتری است

ز ماهی که رشک مه و مشتری است

کی از تنگ دستی تأسف مراست

که سرمایه عشق یوسف مراست(۱)

ج) انواع همت

ج) انواع همت

غنای داشته های ادبیات فارسی چنان است که با طرح یک موضوع، دسته بندی های فراوانی از آن مطرح می شود و این، خود، دلیلی است بر کثرت شاعرانی که به این موضوع پرداخته اند. در یک تقسیم بندی کلی، همت ها به دو بخش «بلندهمتی» و «دون همتی» تقسیم می شوند. با این حال،

۱- همان، ص۴۹۳.

ادیبان این مرز و بوم برای هریک، گونه هایی را مطرح کرده اند. انواع همت عالی در شعر فارسی از این قرار است:

یک _ مَلَکْ همت

کسی که اراده و عزم و طبعی بلند چون فرشتگان دارد:

مَلَک نهاد و مَلَک همت و ملک طلعت

چنو کجاست یکی از همه ملوک بیار

(فرخی)

دو _ فلک همت

بهرام اسدهیبتی، ارچه که به بخشش

خورشید فلک همت و برجیس حیایی

(خاقانی)

همت های فلکی بینمش

سیرت های ملکی بینمش

(منوچهری)

سه _ تیزهمت

کسی که همتی قوی دارد، بلندهمت است:

اول از بهر آن طلبکاری

خواست از تیزهمتان یاری

(نظامی)

چهار _ شگرف همت

کسی که همت بزرگ و بلند دارد، عظیم همت است:

خاقانی ازین مختصران دست بدار

در کار شگرف همتان دست برآر

(خاقانی)

۲. همت دون

۲. همت دون

ص:۱۴۷

نداشتن همت یا داشتن همت پایین و دون، عامل اصلی بی توجهی به کار است. اگر همت ها عالی نباشد، نتیجه نیز عالی نخواهد بود. شاعران به صورت های مختلف بدین موضوع پرداخته اند.

الف) دون همت

دارای طبع پست، کوتاه اندیشه:

چو خرمن برگرفتی، گاو مفروش

که دون همت کند نعمت فراموش

(سعدی)

کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست

که دون همتانند بی مغز و پوست

(سعدی)

ب) ضعیف همت

به درِ خدای، قربی طلب ای ضعیف همت

که نماند این تقرب که به پادشاه داری

(سعدی)

ج) سُبک همت

دست تنها زین جهان برداشتن دون همتی است

پشت پایی بر دو عالم زن سُبک همت مباش

(محسن تاثیر)

د) گداهمت

کسی که همت او مانند گدایان باشد، گدا همت است:

قانع به خیالی ز تو بودیم چو حافظ

یا رب چه گداهمت و بیگانه نهادیم

(حافظ)

ه) ناچیزهمت

کنون پنداری ای ناچیزهمت

که روزی خواهدت کردن فراموش؟

(سعدی)

و) بی همت

ص:۱۴۸

کسی که همت ندارد، بی همت است:

جناب عشق بلند است، همتی حافظ

که عاشقان، ره بی همتان به خود ندهند

(حافظ)

اوحدی مراغه ای راز پیروزی در همه زمینه ها را داشتن همت به همراه بصیرت می داند:

کسی که صرف کند عمر خویش در کاری

شگفت نیست که در کار خود بصیر شود

نه تنهـا از همت، که از کـار، حکمت و معرفت زاییـده می شود، چنـان که سـعدی شـیرازی در بوسـتان، حکـایتی را در احوال لقمان حکیم بیان می کند. شخصی، لقمان را نشناخت و او را به کار گِل واداشت:

شنیدم که لقمان سیه فام بـود

نه تن پرور و نازک انـدام بـود

یکی بنده خویش پنداشـتش

زبون دیده و در کار گل داشتش

آن شـخص زمـانی که می فهمـد این کـارگر، لقمان حکیم است، از وی عـذر می خواهـد و بخشـش می طلبـد. لقمان هم می فرماید:

ولی هم ببخشـایم ای نیک مرد

که سود تو مـا را زیـانی نکرد

تو آباد کردی شـبستان خویش

مرا حکمت و معرفت گشت بیش(۱)

سعدی در ابیاتی دیگر درباره همین موضوع می گوید:

شب گور خواهی منور چو روز

از اینجا چراغ ع‍‍‍‍‍ـــمل برفروز

و همچنین گوید:

خدای، سلطنت بر زمین دنیا داد

ز بهر آنکه در او تخم آخرت کاری

ص:۱۴۹

۱- بوستان، حکایت «لقمان حکیم».

مولوی نیز معتقد است کار به همراه خود، تقوا و صلاح دو جهان را در پی دارد:

کار، تقوا دارد و دین و صلاح

که از او باشد به دو عالم، فلاح

به نظر امیرخسرو دهلوی، در همین دنیا باید کار کنی و تقوا پیشه سازی، ور نه در آن دنیا تهی دست خواهی بود:

کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی

آب از اینجا بر، که دری___ا بسی شور و شر است

ص:۱۵۰

فصل چهارم: آسیب شناسی کار

اشاره

فصل چهارم: آسیب شناسی کار

ص:۱۵۱

زیر فصل ها

۱. بیکاری

۲. تنبلی

۳. افسوس خوردن بر گذشته

۴. وقت ناشناسی

۵. منّت گذاری

۱. بیکاری

اشاره

۱. بیکاری

بی توجهی به کـار و فعـالیت و روی آوردن به تنبلی و بیکـاری، در عرصه اقتصـاد، روان شناسـی و جـامعه شناسـی، به عنـوان معضل و پدیـده زیان باری معرفی شـده است که اختلال های روانی، نابهنجاری های اجتماعی و بزه کاری، از پی آمدهای آن است. ادامه یـافتن این مشـکل برای مـدت طولانی، آسـیب هـای روانی جبران ناپـذیری را در سـطح کلان به وجود می آورد؛ آسیب هایی که عزت و اعتماد و اتکای به نفس را از افراد بیکار می گیرد.

الف) بی ارزشی نزد پیامبر

الف) بی ارزشی نزد پیامبر

رسول اکرم۹ گاهی با جوانان سالم و نیرومندی روبه رو می شد. بازوهای سـتبر و اندام مناسب آنان، موجب شگفتی پیامبر می گشت. آن حضـرت با آنان احوال پرسـی می کرد و از وضـعیت زندگی و شـغلشان می پرسـید. اگر در پاسخ گفته می شد که وی فردی بیکار است و هیچ شغلی ندارد، ناراحت می شد و می فرمود: «سَقَطَ مِنْ عَینی؛ از چشمم افتاد.» (فرد بیکار در نظر من ارزشی ندارد) اطرافیان می پرسیدند: یا رسول اللّه! چرا این افراد را دوست نمی دارید؟ پیامبر می فرمود: «برای اینکه اگر مؤمن شغلی نداشته باشد که با آن امرار معاش کند، برای امرار معاش، از دین خود خرج خواهد کرد».(۱)

ب) بی قربی نزد مردم

ص:۱۵۲

۱- نک: بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۱، ح ۵؛ تحف العقول، ص۳۷؛ الکافی، ج ۴، ص ۱۲

(باب كفايه العيال و التوسع عليهم).

ب) بی قربی نزد مردم

فردوسی معتقد است که آدم بیکار و انسان تن آسا ارج و قرب چندانی نزد مردم ندارد:

دگر مرد بیکار و بسیارگوی

نماند به نزدیکی اش آبروی

فردوسی در هشداری دیگر، بیکاری و تن پروری را نکوهش می کند و می گوید که بیکاری اسباب خواری است:

به پیری مگر گاو بیکار گشت

به چشم خداوند خود خوار گشت

(فردوسی)

وی همین مضمون را با عبارت دیگر چنین بیان می کند:

مرا گفت کاین از پدر یادگار

بدار و ببین تا کی آید به کار

کنون کارگر شد که بی کار گشت

پسر پیش چشم پدر خوار گشت

ج) تمرکز نداشتن

ج) تمرکز نداشتن

هنگام بیکاری، پرنده خیال به هر سو پرواز می کند و انسان را به دنبال خود می کشاند و چه بسا او را به سوی اندیشه های پست و ناپسند و توهم های شیطانی ببرد.

گفتن ز من، از تو کار بستن

بیکار نمی توان نشستن

(نظامی)

د) فساد آوری

د) فساد آوری

بیکاری همیشگی فسادآور است. به نظر ناصر خسرو، بیگاری رفتن بهتر از بیکار بودن است:

منشین بیکار از آنکه بیگاری

به زانکه کنی به خیره بیکاری

ص:۱۵۳

مولوی پـا را از این فراتر گـذارده و معتقـد است کوشـش بیهوده، بـاز هم از خفتگی و بیکـاری بهـتر است. در مثنوی بـا عنوان «رجوع به حکایت خواجه تاجر» می گوید:

دوست دارد یار این آشفتگی

کوشش بیهوده به از خفتگی

اندر این ره می تراش و می خراش

تا دم آخر دمی غافل مباش

بهر این فرمود رحمان ای پسر

«کلُّ یومٍ هو فی شأن» ای پسر

هرچه می کوشند اگر مرد و زن است

گوش و چشم شاه جان بر روزن است

جالب است که شیخ بهایی در کشکول خود، به پیروی از مولوی با عنوان «از مثنوی»، با تکرار دو بیت نخست می افزاید:

اندکی جنبش بکن همچون جنین

تا ببخشندت حواس نوربین

ه) آسیب رساندن به دیگران

ه) آسیب رساندن به دیگران

بی شـك، انسـان بیکـار افزون بر رنـج خـود، خـانواده و اطرافیـانش را هم از این نظر در فشـار و سـختی نگه می دارد و به آنها آسیب می رساند. بیدل دهلوی در غزلی با ردیف «بیکاری است»، ناله بلبل را هم از سر بیکاری می داند:

گر ز دست ما نیاید هیچ کار

ناله بلبل در این گلشن گل بیکاری است

و) بی نشاطی

و) بی نشاطی

کار به طور ذاتی، شادابی و نشاط می آورد و در مقابل، بیکاری عامل افسردگی و پژمردگی روان، خواری و فقر است. فرخی یزدی می گوید: همچنان که کار کردن، بر توان و نیروی انسان می افزاید، نداشتن فعالیت بدنی، انسان را سست و ضعیف می سازد و شادابی و نشاط را از او می گیرد.

ص: ۱۵۴

این خواری و این ذلت و این فقر عموم

بی شبهه به جز علت بیکاری نیست

نظامی در اقبال نامه، در نکوهش وقت گذرانی و بیکاری می گوید:

به کار اندر آی، این چه پژمردگی است

که پایان بیکاری، افسردگی است(۱)

فرخی در غزلی معتقد است، حتی آن زمان هم که کار داریم و بیکار نیستیم، به جای کار کردن فقط حرف می زنیم:

زبون شدیم ز بس وقت کار حرف زدیم

زبان بسته و بازو گشاده باید کرد

۲. تنبلی

۲. تنبلی

همه شاعران و ادیبان، به گونه ای تنبلی و کاهلی را نکوهش کرده انـد و آن را امری ناپسـند خوانـده و انسان های پر کار و پر تلاش را ستوده اند.

ملک الشعرای بهار در ترجیع بندی با بند «غافل منشین که بخت یار است/ هشیار نشین که وقت کار است» می گوید:

هر وقت که قصد کار کردی

این یک بیت گزیده یاد آر:

«غافل منشین که بخت یار است

هشیار نشین که وقت کار است»

بهار در شعری دیگر با عنوان «تنبلی عاقبتش حمّالی است» می گوید:

دو نفر بچه مقبول و قشـنگ که یکی سَـنْجر و آن یکی هوشـنگ نام داشت، هر دو هم بازی و هم قد بودند و در یک مدرسـه درس می خواندند:

بود سنجر، نُثر و دُر دانه

باعث زحمت اهل خانه

ص:۱۵۵

۱- نظامی گنجوی، اقبال نامه، غزل ۸۸.

سنجر به کسی سلام نمی کرد، ولی در عوض به دروغ و دشنام عادت کرده بود. او صبح ها دیر از جا برمی خاست و به جای درست رفتن به مدرسه، با خنده و شوخی و بازی و دست درازی به دکان مردم، موجب آزار دیگران شده بود، ولی:

بود هوشنگ به عکس سنجر

پسر ساعی و با عقل و هنر

مادرش دایم از او راضی بود

اهل خانه همه از او خشنود

زودتر از همه رفتی سر درس

از خدا در دل او بودی ترس

هوشنگ بسیار کوشا و درس خوان بود. ازاین رو، پدرش همه شرایط و امکانات درس خواندن را برای او فراهم کرد و برای ادامه تحصیل، او را به خارج فرستاد:

سینه اش از همه علمی پر شد

رفت در خارجه و دکتر شد

رفت و برگشت یکی دانشمند

پدر و مادرش از وی خرسند

هوشنگ مدتی بعد ازدواج کرد و خانه ای برای سکونت خرید. روز اسباب کشی خانه رسید. حمالی را برای آوردن اسباب و اثاثیه آوردند، درصورتی که بسیار نحیف و لاغر بود و لباس های پاره و کثیف داشت. دل هوشنگ به او سوخت. وقتی زیاد به او نگریست، به نظرش آشنا آمد:

کرد هوشنگ چو بسیار نظر

دید او هست مثال سنجر

گفت هوشنگ: تو سنجر هستی؟

گفت: آری، ز کجا دانستی؟

گفت: این بر همه مردم حالی است

تنبلی عاقبتش حمالی است

هرکه او می کند از درس فرار

آخر کار شود مفلس و خوار(۱)

ص:۱۵۶

۱- دیوان اشعار بهار، ص ۸۶۶.

بیکـاری، تنهـا ریشه اقتصادی نـدارد. یعنی حتی با جریان داشـتن فعالیت های اقتصادی نسـبتاً مطلوب در جامعه و وجود مشاغل کافی و گوناگون برای افراد، عـده ای به سـبب تنبلی، از کار کردن سـر باز می زننـد. این نوع بیکاری، ریشه فرهنگی دارد. در این موارد بایـد با ایجاد فرهنگ کار و ارزش گـذاری به همه نوع مشاغل و هدایت افراد به سوی داشـتن نگاه عبادی به کار، بر انگیزه ها افزود و از شمار بیکاران تنبل کاست.

ناصر خسرو می گوید:

هر که گوید که چرخ بیکار است

پیش جانش ز جهل، دیوار است

کس ندید ای پسر نه نیز شنود

هیچ گردنده ای که بیکار است

(ناصرخسرو)

ملک الشعرای بهار در شعری با عنوان «رنج و گنج»، حرف هایی دارد که بسیار الهام بخش است:

برو کار می کن، مگو چیست کار

که سرمایه جاودانی است کار

نگر تا که دهقان دانا چه گفت

به فرزندگان چون همی خواست خفت

که میراث خود را بدارید دوست

که گنجی ز پیشینیان اندر اوست

من آن را ندانستم اندر کجاست

پژوهیدن و یافتن با شماست

چو شد مِهرمَه، کشته بر کنید

همه جای آن زیر و بالا کنید

نمانید ناکنده جایی ز باغ

بگیرید از آن گنج هرجا سراغ

پدر مُرد و پوران به امّید گنج

به کاویدن دشت بردند رنج

به گاوآهن و بیل کندند زود

هم اینجا هم آنجا و هرجا که بود

قضا را در آن سال از آن خوب شخم

ز هر تخم برخاست هفتاد تخم

ص:۱۵۷

نشد گنج پیدا، ولی رنجشان

چنان چون پدر گفت، شد گنجشان(۱)

فردوسی، شاعر بزرگ ایران زمین، معتقد است که اگر انسان به کاری نپردازد، مانند آب راکدی است که پس از مدتی به مانداب تباهی بدل می شود و جان و روانش، پست و تیره خواهد شد:

که چون کاهلی پیشه گیرد جوان

بماند تنش پس‍‍‍‍ـــــت و تیره روان

وی در ابیاتی دیگر تنبلی و کاهلی را به شدت نکوهش می کند و گنجِ بی رنج را امری ناشدنی می خواند:

تن آسایی و کاهلـــــــی دور کن

بکوش و ز رنج تنت ســـــود کن

که اندر جهان، گنج بی رنج نیست

کسی را که کاهل بود، گنج نــیست

و بر همین روش مسعود سعد سلمان نیز عقیده دارد که اگر انسان به خواب و خور بسنده کند، تنها بهره ای که از آن می گیرد، درد و رنج ناشی از آن است:

تنا بکش همه رنج و مجوی آســـانی

که کار گیتی بی رنج می نگیرد ساز

ناصر خسرو قبادیانی می گوید:

خواب و خور است کار تو ای بی خرد جســد

لیکن خود به است ز خواب وخور مــــــــرا

من با تو ای جسد ننشینم در این ســرای

کایزد همی بخواند به جای دگر مـــــــــرا

آنجا هنر به کار و فضایل، نه خواب و خور

۱- همان، ص ۹۷۰.

پس خواب و خور تو را و خردِ باهنر مـــرا

همچنین در ابیات زیبا و پرمحتوای زیر، بیکاری و کاهلی را چنین سرزنش می کند:

بررس به کارها به شکیبایی

زیرا نصرت است شکیبـا را

)

در کار، صبر بند تو چون مـــــردان

هم چشم و هم گوش را هم اعضا را

)

تاک رز از انگور شد گرامی

وز بی هنری ماند، بید، رسوا

)

گیتی به مثل سرای کار است

تا روز قیام و نفخت و صـــور

جز کار کنی به دین از اینجا

بیرون نشود عزیز و مـسـتور

گر كـــار كـــنی، عـزیز باشی

فردا كـــه دهند مزد به مزدور

ور دیو ز کار باز داردت

رنجور بُوی و خـــوار و مدحور(۱)و(۲)

امیر خسرو دهلوی نیز شخص بیکار و تنبل را بسیار نکوهش می کند:

مـــــــــردِ همـــه جا سر کار، به

شخص معطل، خجل و خوار به

ص:۱۵۹

۱- طرد شده.

۲- دیوان اشعار ناصر خسرو قبادیانی بلخی، قصیده ۱۰۹، ص ۱۸۶.

بهره مقصود چو بی رنج نیست

ک____اهل بیک___ار به پیکار به

زان تن کاهل نه گل نازک است

خارک___ش س__وخته، صد بار به

نظامی حکیم بزرگ نیز معتقد است که همه اجزای این جهان به کاری مشغول و در جنب و جوشند:

در این پرده، یک رشته بیکار نیست

سرِ رشته بر کس پدیدار نیست

آن کار طلب ز روی حالت

کز کرده نباشدت خجالت(۱)

عطار نیشابوری بر این نظر است که هرکس اگر در زندگی کاری نداشته باشد و پی کسب معاش و رزق و روزی نرود، از درگاه حق رانده شده است و در پیشگاه خداوند ارج و قرب و اعتباری ندارد:

بر در حق، هرکه کار و بار ندارد

نزد حق او هیچ اع___تبار ندارد(۲).

در میان شاعران فارسی زبان، شیخ اجل سعدی شیرازی، کاهلی و تنبلی را بسیار نکوهش کرده و با زبان فاخر و ضمن ابیاتی سهل و ممتنع، معانی بس ژرف را در قالب واژه ها گنجانیده است. او اعتقاد دارد که این دنیا پلی است به سوی آخرت. پس نباید نشست و بیکار ماند، بلکه باید با کار و کوشش بسیار، خود را برای آخرت آماده کرد تا با دست پُر به آنجا رفت. او نیز چون فردوسی معتقد است که دست یافتن به گنج، بی رنج و مشقت ممکن نیست:

نابرده رنج، گنج میسر نمی شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

هر کو عمل نکرد و عنایت امید داش__ت

دانه نکاشت ابله و دخل انتظار کرد

همچنین سعدی در سرآغاز بوستان می گوید:

ص:۱۶۰

۱- نظامی گنجوی، مثنوی لیلی و مجنون، «در نصیحت فرزند خود محمد نظامی».

۲- دیوان اشعار عطار نیشابوری، غزل ۱۸۶.

وگر بنده چابک نیاید به کار

عزیزش ندارد خ_داوندگار

باز در حکایتی در بوستان گفته است:

تنِ کارکن می بل_رزد ز ت_ب

مبادا که نخلش نی___ارد رط_ب

گروهی فراوان طمع ظن برن___د

که گندم نیفش_انده، خرمن برند

مولوی در دفتر سوم مثنوی معنوی، در حکایت «آن شخص که در عهد داوود۷ شب و روز دعا می کرد کی مرا روزی حلال ده بی رنج» از شخصی می گوید که از خدا رزق و روزی بی کسب و تلاش می خواهد:

آن یکی در عه___د داوود نب_ی

نزد هر دانا و پی____ش هر غبی

این دعا می کرد دایم کای خ_دا

ثروتی بی رنج، روزی کن م___را!

در این میان، انسان های آزاده و پرتلاشی که آگاه بودند اگر حرکتی نباشد، برکتی نخواهد بود، بر او سخره می گرفتند:

مدت بسیار می کرد این دعا

روز تا شب همه شب تا ضحی

خلق می خندید بر گف___تار او

بر طمع خامی و بر پیک___ار او

راه روزی، کسب و رنج است و تعب

هرکس____ی را پیشه ای داد و طلب(۱)

مولانـا در ادامه به این سـخن اشـاره می کنـد حـتی خود پیـامبران الهی که مشـمول عنـایت ویژه حق بودنـد، در گوشه ای نمی نشستند و بیکار دست دعا بلند نمی کردند تا منتظر رزق بی تلاش باشند، بلکه همه آنان به شغلی چه بسا سخت مشغول بودند. مولوی می فرماید: حضرت داوود۷ که گزیـده حق بود، با چنان عزّ و بزرگی ویژه اش به دنبال کار و کوشـش و کسب روزی بود:

ص:۱۶۱

۱- مثنوی معنوی، دفترسوم، بیت ۱۴۵۰.

شاه و سلطان و رسول حق کنون

هست داوود نـــبی ذوفـــنون

با چنان عزّی و نازی کاندر اوســت

که گزیدستش عنایت های دوســت

معجزاتش بی شمار و بی عدد

موج بخشایش، مدد اندر مدد

با همه تمکین، خدا روزی او

کرده باشد بســته اندر جست وجو

بی زره بافی و رنجی، روزی اش

می نیاید با هـــمه پیروزی اش(۱)

از میان شاعران معاصر نیز پروین اعتصامی در این مقوله بسیار سخن رانده و اهمیت کار و کسب را با الفاظی شیرین در انواع قالب های شعری مطرح می سازد، مانند شعرهای «سرود خارکن»، «مور و مار»، «خوان کرم» و «سعی و عمل».

پروین در یکی از قصیده هایش، نگران است که چرا عده ای بازوی توانا داشتند، ولی تلاش نکردند:

بود بازوت توانا و نکوشیدی

کاهلی بیخ تو بر کَند نه ناچاری

همچنین در یکی از مثنوی هایش، داستانی را نقل می کند که ما به سبب اهمیت و بیان لطیف پروین، بخش زیادی از آن را می آوریم. این داستان سراسر الهام بخش است، بدین قرار:

کاهلی در گوشه ای افتاد سست

خسته و رنجور، اما تن درست

عنکبوتی دید بر در، گرم ِکار

گوشه گیر از سرد و گرم روزگار

دوک همت را به کار انداخته

جز ره سعی و عمل نشناخته

عنکبوت همه ابزارها را برای شکار فراهم کرده بود. او با وسواس خاصی رشته هایی از مو باریک تر را به عنوان پرده می آویخت و از آب دهان

ص:۱۶۲

۱- همان، بیت ۱۴۶۷.

خود، ریسمانی ظریف می بافت. او معماریِ عجیب و غریبی داشت که بی تردید، مهندس آن خداوند متعال بود. او موجودی ریز و کوچک و در عین حال سربلند بود. وقتی کاهل، این طرح و نقش خالی از سهو و غلط را دید:

گفت: کاهل کاین چه کار سرسری است

آسمان، زین کار کردن ها بری است

می تنی تاری که جاروبش کنند

می کشی طرحی که معیوبش کنند

هیچ گه عاقل نسازد خانه ای

که شود از عطسه ای، ویرانه ای

پایه می سازی، ولی سست و خراب

نقش نیکو می زنی، اما بر آب

کاهل عنکبوت را دل سرد کرد و می خواست به گونه ای او را از ادامه کار، تلاش شبانه روزی منصرف کند. بنابراین، به او گفت:

خسته کردی زین تنیدن پا و دست

رو بخواب امروز، فردا نیز هست

گفت: آگه نیستی ز اسرار من

چند خندی بر در و دیوار من

علم ره بنمودن از حق، پا ز ما

قدرت و یاری از او، یارا ز ما

تو به فکر خفتنی در این رباط

فارغی زین کارگاه و زین بساط

در تکاپوییم ما در راه دوست

کارفرما او و کارآگاه اوست

گرچه اندر کُنج عُزلت ساکنم

شور و غوغایی است اندر باطنم

دست من بر دستگاه محکمی است

هر نخ اندر چشم من ابریشمی است

عنکبوت در پاسخ کاهل، حرف های دیگری هم گفت از جمله اینکه ما باید وظیفه خود را انجام دهیم. درصورتی که نسیم خانه ما را خراب کند، از تکاپو نمی ایستیم و به کارمان ادامه می دهیم. گفت:

آن که داد این دوک ما را رایگان

پنبه خواهد داد بهر ِ ریسمان

هست بازاری دگر، ای خواجه تاش

کاندر آنجا می شناسند این قماش

صد خریدار و هزاران گنج زر

نیست چون یک دیده صاحب نظر

ص:۱۶۳

ای کاهل به جای اینکه آستین همت را بالا بزنی و تو نیز مجدانه و عاشقانه کار کنی:

خرده می گیری همی بر عنکبوت

خود نداری هیچ جز بادِ بروت

ما تمام از ابتدا بافنده ایم

حِرفَتِ ما این بوَد تا زنده ایم

سعی کردیم آنچه فرصت یافتیم

بافتیم و بافتیم و بافتیم

این کار پیشه ماست و کار، عار نیست. تو که بر کار ما ریشخند می زنی و به استهزا گرفته ای:

کار ما این گونه شد، کار تو چیست؟

بار ما خالی است، در بار تو چیست؟

می نهم دامی، شکاری می زنم

جولَه ام، هر لحظه تاری می تنم

خانه من از غباری چون هباست

آن سرایی که تو می سازی، کجاست؟

خانه من رخت از باد هوا

خرمن تو سوخت از برق هوا

من بری گشتم ز آرام و فراغ

تو فکندی باد نخوت در دِماغ

ما زدیم این خیمه سعی و عمل

تا بدانی قدر وقت بی بدل

گر که محکم بود و گر سست این بنا

از برای ماست، نز بهر شما

گر به کار خویش می پرداختی

خانه ای زین آب و گل می ساختی

می گرفتی گر به همت، رشته ای

داشتی در دست خود سررشته ای

در اینجا خود به نتیجه گیری می پردازد و به ما سفارش می کند:

رنگرز شو تا که در خُم هست رنگ

برق شد فرصت، نمی داند درنگ

گر بنایی هست، باید برفراشت

ای بسا امروز کان فردا نداشت

نقد امروز ار ز کف بیرون کنیم

گر که فردایی نباشد، چون کنیم

همچنین حزین لاهیجی در یکی از رباعیات دیوان اشعارش می گوید:

ای رهرو عشق، کاهلی پیشه مکن

در کالبد فسردگی ریشه مکن

جانان سر وصل پاکبازان دارد

گر جان طلبد، بباز و اندیشه مکن

به نظر فردوسی، کاهلی حتی انسان دلیر را هم بی انگیزه می کند:

اگر کاهلی پیشه گیرد دلیر

نگردد ز آسایش و کام سیر

که چون کاهلی پیشه گیرد جوان

بماند منش پست و تیره روان

تن آسایی و کاهلی دور کن

بکوش و ز رنج تنت سور کن

عطار نیشابوری در مثنوی اسرار نامه به انسان تنبل می گوید:

دلت در تنگنای تنبلی ماند

تنت در چارمیخ کاهلی ماند

میرزاده عشقی هم گفته است:

من به جز تنبلی این را چه بنامم که تو هی

خفته هر روزه و روزی ز فلک می خواهی

اوحدی مراغه ای در جام جم گفته است:

کاهلی را به خویش راه مده

دل به این آب و این گیاه مده

خوشدل تهرانی داستانی نمادین را از زبان دو گاوآهن آورده است. گاوآهنی کهنه و دیگری زنگ زده با گاوآهنی که بر اثر کار و اصطکاک با خاک، براق گشته و زنگ سکون و تنبلی از چهره اش زدوده بود، گفت و گو می کردند:

در این کهنه گیتی یکی پند نو

ز گاوآهن مرد دهقان شنو

به یک گوشه گاوآهنی کهنه بود

که فرسوده زین دیر دیرینه بود

بیفکنده اش موریانه ز پای

فرو مانده در کنج دهقان سرای

بسان دل جاهلان پر ز زنگ

ز زنگش دگرگونه گردیده رنگ

ص:۱۶۵

یکی روز، گاوآهنی صیقلی

فروزان چو دانا به روشندلی

در این حال گاو آهن زنگ زده از گاو آهن براق می پرسد:

بگفتش که چون بهره شد ز آسمان

تو را سیم ناب و مرا زعفران

تو را از چه این تابش و روشنی؟

که آخر نه از سیمی، از آهنی

او در پاسخ می گوید: از آنجا که مرا از کار کردن باک نیست و با کار و فعالیت همراه هستم، تنم تابناک شده است؛ درصورتی که تو بر اثر تنبلی و کاهلی و تن پروری، به این سرنوشت دچار شده ای:

بگفتا: از آن شد تنم تابناک

به گوهر اگر تیره گون آهنم

ز کار است روشن، دل روشنم

ز خاک سیه، زرّ سرخ آورم

تو تن پروری پیشه کردی به کوی

چو تن پروران زان شُدَت زَردروی

مرا پیشه در دهر تابندگی است

نصیب من از بخت، پایندگی است

بنابراین، اگر انسان، تنبلی وکاهلی را فراموش کند، زنگارهای نادانی از چهره جان او زدوده می شود:

تو نیز ای پسر نقد حکمت بیاب

بطالت بهل، روز خدمت متاب

که گردون ز جانْ زنگ بِزدایدت

دو صد روشنایی ببخشایدت(۱)

۳. افسوس خوردن بر گذشته

۳. افسوس خوردن بر گذشته

افسوس و حسرت خوردن بر گذشته، مانع بزرگ روانی در راه استفاده از فرصت است و نگرانی و پریشان خاطری از آینده، مانع دیگر.

ص:۱۶۶

۱- علی اصغر حکمت، به نقل از: شعر در زندگی، ص۹۷.

برخی از مردم به گذشته ها چشم دوخته اند و بر آن تأسف می خورند و چنان ناامیدانه و دل شکسته می شوند که از کوشش برای پیمودن ادامه راه زندگی باز می مانند و فرصت های بی مانند عمر را یک به یک از دست می دهند:

این چه حالت بوَد که اهل زمین

هر زمان از گذشته یاد کنند

از فراق گذشته ها غمگین

وز غم حال، بانگ و داد کنند

کارشان غیر آه و حسرت نیست

هیچشان از زمانه عبرت نیست

غافل از آنکه حال زاینده است

مادرِ رفته است و آینده است

۴. وقت ناشناسی

۴. وقت ناشناسی

کارها را به فردا و فرداهای دیگر انداختن، یکی از آفت های پیشرفت در برنامه های زندگی است. همه ما این سخن را بارها شنیده ایم که: «کار امروز را به فردا میفکن»،(۱) ولی در عالم واقعیت، بسیاری از ما دچار این مشکل هستیم و در عمل به کارها تنبلی می کنیم و انجام دادن آن را به آینده می سپاریم.

بزرگان گفته اند: «کار امروز را به فردا مینداز که فردا هم برای خودش امروزی است.»(۲) فردا و امروز، لقبی اعتباری است که به روزها می دهند؛ چون هر روزِ موجود و جاری، امروز است و روز پس از آن، فرداست. بنابراین، باید کارِ هر روز را در خودِ آن روز انجام داد و این شعار را

ص:۱۶۷

۱- امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۱۷۳.

۲- داستان نامه بهمنیاری، ص ۴۲۹.

سرلوحه کارها کرد که: «امروز، فرداست.» امام علی۷ نیز در این باره می فرماید: «در هر روز، کار همان روز را انجام بده که هر روز را کاری است».(۱)

یکی از عواملی که زمان را نابود می کند، روحیه تنبلی و نظم ناپذیری برخی انسان هاست که برنامه های خود را با کوچک ترین مشکل یا حتی بدون دلیل به عقب می اندازند و کار امروزشان را به فردا می افکنند. این افراد از فرصت ها به شایستگی بهره نمی برند و گوهر گران بهای عمر را به سادگی از دست می دهند. پس از آن، به جای عبرت گرفتن، بر گذشته خود افسوس می خورند. اگر به زندگی بزرگان و دانشمندان بنگریم، خواهیم دید که با توجه به این اساس، هیچ کاری را به واسطه هیچ عذری، از وقت مناسب خود به تأخیر نمی انداختند و در هر کاری وارد می شدند، چنین می پنداشتند که گستره زندگی شان همین یک ساعت است و این گونه در غنیمت شمردن وقت ها کوشا بودند.

بخشی از نصیحت های سعدی نیز در سفارش به استفاده بجا از فرصت ها به ویژه لحظه های بی مانند جوانی اختصاص یافته است، آنجا که می گوید:

نشاط جوانی ز پیران مجوی

که آب روان باز ناید به جوی

دریغا که فصل جوانی برفت

به لهو و لعب زندگانی برفت

دریغا چنان روح پرور زمان

که بگذشت بر ما چو برق یمان

چه خوش گفت با کودک آموزگار

که کاری نکردیم و شد روزگار

فراغ دلت هست و نیروی تن

چو میدان فراخ است، گویی بزن!

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

قضا روزگاری ز من دَر رُبود

که هر روزی از وی شب قدر بود

من آن روز را قدر نشناختم

بدانستم اکنون که درباختم

دریغا که بگذشت عمر عزیز

بخواهد گذشت این دمی چند نیز

گذشت آنچه در ناصوابی گذشت

ور این نیز هم درنیابی گذشت

کنون وقت تخم است اگر پروری

گر امید داری که خرمن بری

غنیمت شمار این گرامی نَفَس

که بی مرغ، قیمت ندارد قفس

مکن عمر ضایع به افسوس و حَیف

که فرصت عزیز است و «الوَقْتُ سَیفٌ»

چو ما را به غفلت، شده روزگار

تو باری دمی چند فرصت شمار

مولوی هم در مثنوی به نکته یاد شده اشاره دارد:

قَالَ اِطْعَمَنِی فاِنِّی جٰائِعٌ

وَ اعْتَجِلْ فَالْوَقْتُ سَیْفٌ قٰاطِعٌ(۱)

حافظ نیز سروده است:

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند

بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

فرصت، غنیمت است غنیمت، رها مکن

بشنو نصیحتی و نصیحت رها مکن

سعدی شیرازی می گوید:

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن، فرصت شمار امروز را

یا

سعدیا عمر عزیز است، به غفلت مگذار

وقتِ فرصت نشود فوت، مگر نادان را

ص:۱۶۹

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۲.

ای که می خسبی به شب های چنین

آخر از روز چنان اندیشه کن

تیر فرصت در کمان جهد توست

می رود تیر از کمان اندیشه کن

دل به باد آرزوها بر مده

ناتوانی تا توان اندیشه کن

بهر سود اندر خطرها می روی

سود دیدی، از زیان اندیشه کن

این زمان، اندیشه بیکار است و فکر

کار خود را این زمان اندیشه کن

(اوحدی مراغه ای)

چشم گیتی تویی، مرو در خواب

فرصت از دست می رود دریاب

(اوحدی مراغه ای)

مگو کار جهان نااستوار است

هر آن ِما ابد را پرده دار است

بگیر امروز را محکم که فردا

هنوز اندر ضمیر روزگار است(۱)

(اقبال لاهوری)

بسا کس آه فردا را کشیدند

که دی مردند و فردا را ندیدند

خُنُک مردان که در دامان امروز

هزاران تازه تر هنگامه چیدند(۲)

(نظامی گنجوی)

مسلمانی که داند رمز دین را

نساید پیش غیر الله جبین را

اگر گردون به کام او نگردد

به کام خود بگرداند زمین را(۳)

همچنین از پروین اعتصامی می خوانیم:

فردا ز تو نیاید توان امروز

رو کار کن اکنون که وقت کار است

ادیب الممالک فراهانی می گوید:

ص:۱۷۰

۱- اقبال نامه، ص ۲۰۷.

۲- ۶.همان، ص۶۶۵.

۳- همان، ص۶۷۹.

کار امروز چون به فردا رفت

کار فردا زدست دانا رفت(۱)

باز در جای دیگر گفته است:

به فردا منه کار امروز خویش

که فردا بسی کارت آید به پیش(۲)

اینک از برخی شاعران برای نشان دادن اهمیت موضوع یاد شده، شعرهایی می آوریم:

بساز چاره بیچارگان ِ خود امروز

که کار وعده، فردا کسی نمی داند

(امیر خسرو دهلوی)

گر در پی تفرج بستان جنتی

امروز تخم کار، که فردا مجال نیست

(اوحدی مراغه ای)

امروز کار کن که جوانی و زورمند

فردا کجا توان که شوی پیر و منحنی؟

(اوحدی مراغه ای)

)

بیدل، این نقد به تاراج غم نسیه مده

کار امروز کن امروز، ز فردا، فردا

(بیدل دهلوی)

)

جنون بی خودی یی پیش بُرد سعی اَمَل

که کار عالم امروز نذر فردا کرد

(بیدل دهلوی)

(

می کشد سررشته کار غرور آخر به عجز

گر همه امروز شمشیر است، فردا سوزن است

(بیدل دهلوی)

ص:۱۷۱

۱- ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار، مثنوی شماره ۱۷.

۲- همان، مثنوی «معاهده ۱۹۰۷».

(

هر چند کار فرداست، امروز مفت خود گیر

شاید دماغ و طاقت وقت دگر نباشد

(بیدل دهلوی)

(

چو کار تو امروز ماند به فردا

چه کار کنی چون به فردا نمانی

(پروین اعتصامی)

(

به فردا چه می افکنی کار امروز

بخوان آن کسی را که مشتاق اویی

به هرزه، بی می و معشوق عمر می گذرد

بطالتم بس، از امروز کار خواهم کرد

(حافظ)

(

امید حزین آنکه در این عهد، نکویان

کار دل از امروز به فردا نگذارند

(حزین لاهیجی)

(

به فردا ممان کار امروز را

بر تخت منشان بدآموز را

(فردوسی)

(

امروز به ساز کار ما گر نی

فردا همه کارها دگر گردد

(خاقانی شروانی)

(

فکنده ایم به امروز کار فردا را

از این حیات چه آسودگی بوَد ما را؟

(صائب تبریزی)

(

می تواند بر کمر زد در دیوان حشر

هرکه امروز از بصیرت کار فردا می کند

ص:۱۷۲

(صائب تبریزی)

)

چون کار کردنی است، هم امروز خوش تر است

این کاهلان ز مهلت فردا چه دیده اند؟

(صائب تبریزی)

)

تأمل می کنی در کار باطل، عمر صرف

چون به کار حق رسی، امروز را فردا کنی

(صائب تبریزی)

فرصت فردا ز دیوان ازل نآمد تو را

می توانی کن تو کار خویش امروز احتیاط

(طغرل احراری)

آن که کار ما امروز سازد

حقیقت ذات ما او را نوازد

(عطار)

گر امروز گیرم سست این کار

به صد سختی شوم فردا گرفتار

(عطار)

فردا را ز ما امروز می خواهند و ما

هر چه را امروز باید کرد، فردا می کنیم

(صائب)

کاردلا به کارفرما نرسی

اینجا نکنی کار، بدانجا نرسی

کار خود از امروز به فردا مفکن

ترسم که از امروز به فردا نرسی

(جامی)

روز وصل است هم امروز فدای تو شوم

کار امروز نشاید که به فردا افتد

(هلالی جغتایی)

۵. منّت گذاری

۵. منّت گذاری

ص:۱۷۳

امیرالمؤمنین علی۷ منشور بسیار ارزشمندی به مالک اشتر و در واقع خطاب به سیاست مداران و حکومت گزاران و نیز همه کسانی که به گونه ای با ارباب رجوع سروکار دارند، نوشته است. این منشور، افتخاری برای عالم اسلام است. حتی آن را با منشور سازمان ملل مقایسه کرده و به این نتیجه رسیده اند که این دو منشور را از نظر محتوا و دقت در عدالت اجتماع نمی توان با هم قیاس کرد. منشور سازمان ملل، منشوری است که بعد از جنگ جهانی دوم اندیشه ورزان دنیا از کشورهای گوناگون برای تدوین آن گرد هم آمدند، دو سال فکر کردند و سرانجام با تلاش و تکاپوی بسیار، آن را نوشتند. درحالی که حضرت علی۷ منشور خود را زمانی نوشت که مالک اشتر سوار بر مرکب و آماده رفتن برای در دست گرفتن حکومت بود. علی۷ در این منشور به مالک اشتر می فرماید:

اِیّاکَ وَ الْمَنَّ عَلَی رَعیَّتِکَ بِاِحْسانِکَ ...فَاِنَّ الْمَنَّ یُبْطِلُ الاِحْسَانَ.(۱)

هرگز مبادا با خدمت هایی که انجام دادی، بر مردم ، منّت گذاری؛ زیرا منّت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می برد.

در روشنایی نامه می خوانیم:

نکویی گر کنی منّت منه زان

که باطل شد ز منّت، جود و احسان

(ناصر خسرو)

اگر نیکی کنی، بشنو ز من هان

به باد منّتش باطل مگردان

(سلمان ساوجی)

بی منّتی برآور کار نیازمندان

گر زانکه هیچ کاری با بی نیاز داری

(اوحدی مراغه ای)

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

خلق محتاج و دیده ها باز است

کار مردم بساز اَرَت ساز است

(اوحدی مراغه ای)

ابوالفرج رومی با الهام از این آیه قرآن مجید که خداوند در آن فرمود: «إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُورًا؛ و (گویند) ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی طلبیم.» (الانسان: ۱۰) می گوید:

ببخشد و ننهد منّت و نخواهد شکر

بکوشد و ندهد مهلت و نپیچد کار

غالب دهلوی نیز، چون دست در کمر تلاش و همت خود دارد، بار منّت دیگران را نمی کشد:

حریف منّت احباب نیستم غالب

خوشم که کار من از سعی، چاره گر گردد

جامی هم سفارش می کند که زیاد ببخشیم و کم در شمار آریم و تا می توانیم، گِرد منّت نهادن نگردیم:

فراوان همی بخش و کم می شمار

ز منّت نهادن همی کن کنار

چرا می پنداریم با منّت نهادن، درِ رزق و روزی به روی خلق بسته شده است؟

منّت منه به داده که بخشنده، ایزد است

چون رزق را به روی کسی در نبسته اند

(امیر خسرو دهلوی)

اقبال لاهوری، مصلح و آزادی خواه بزرگ نیز کسانی را که بر سر خوان دیگران دل خوش نشسته اند، این گونه هشدار می دهد:

وای بر منّت پذیر خوان غیر

گردنش خم گشته احسان غیر

خویش را از برق لطف غیر سوخت

با پشیزی مایه غیرت فروخت

ص: ۱۷۵

ای خُنک آن تشنه کاندر آفتاب

می نخواهد از خضر یک جام آب

ترجبین از خجلت سائل نشد

شکل آدم ماند و مُشتی گل نشد(۱)

ص:۱۷۶

۱- اقبال نامه، «مثنوی اسرار و رموز»، ص۸۴.

کتاب نامه

کتاب نامه

کتاب

* قرآن کریم، ترجمه: مهدی الهی قمشه ای، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۷۶.

احمدی بیرجندی، احد، شعر در زندگی، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

احمدی، سید احمد، روان شناسی نوجوانان وجوانان، تهران، انتشارات مشعل، چاپ ششم، ۱۳۷۵.

اعتصامی، پروین، دیوان اشعار، تهران، انتشارات امامت،۱۳۸۳.

اقبال لاهوری، محمد، اسرار خودی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۶.

انوار، قاسم، دیوان اشعار، تصحیح: سعید نفیسی، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۴۷.

اوحدی مراغه ای، دیوان اشعار، تصحیح: سعید نفیسی، تهران، انتشارات امیرکبیر،۱۳۴۰.

اوستا، مهرداد، راما، تهران، رجا، ۱۳۷۰.

بهار، محمدتقی (ملک الشعراء)، دیوان اشعار، تهران، انتشارات پرستو، چاپ چهارم، ۱۳۵۵.

جامی، عبدالرحمان، دیوان اشعار، تهران، انتشارات پیروز، ۱۳۴۱.

جوادی آملی، عبدالله، اخلاق کارگزاران در حکومت اسلامی، قم مرکز نشر فرهنگی رجا، ۱۳۷۵.

اشعار، تصحیح:

،

، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵.

حُرّ عاملی، وسائل الشیعه (جلد سوم)، تحقیق: انتشارات مؤسسه آل البیت، ۱۳۷۱.

ابن شُعبه حَرّانی، تحف العقول، تصحیح: علی اکبر غفّاری، بی جا، بی نا، بی تا.

خاقانی شروانی، بدیل بن علی، دیوان اشعار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.

خرمشاهی، بهاءالدین، حافظ نامه، تهران، طرح نو، ۱۳۷۳.

خواجوی کرمانی، دیوان اشعار، به اهتمام: احمد سهیلی، تهران، انتشارات محمودی، ۱۳۳۶.

خوشدل تهرانی، دیوان اشعار، تهران، نشر خواجه،۱۳۷۰.

دشتی، علی، قلمرو سعدی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۳۸.

دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، قم، مؤسسه فرهنگی امیرالمؤمنین۷، ۱۳۸۲.

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، بی تا.

دهلوی، امیرخسرو، دیوان اشعار، به کوشش: م. درویش، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۳.

ص:۱۷۹

رجب زاده، احمد، رفتارهای فرهنگی ایرانیان، تهران، دفتر طرح های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.

رزمجو، حسین، شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی (جلد دوم)، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.

رفیع پور، فرامرز، آناتومی جامعه، تهران، انتشارات شرکت انتشار، ۱۳۷۹.

ریپکا، یان، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه: عیسی شهابی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴.

زاکانی، عبید، دیوان اشعار، به تصحیح: عباس اقبال، تهران، انتشارات ارمغان، ۱۳۳۲.

زرین کوب، عبدالحسین، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۶.

سعدسلمان، مسعود، دیوان اشعار، تصحیح: رشید یاسمی، تهران، انتشارات ادب، ۱۳۱۸.

سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله، بوستان، تصحیح: غلام حسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.

______________________ ، گلستان، تصحیح: غلام حسین یوسفی، تهران، خوارزمی، بی تا.

______________________ ، کلیات، به اهتمام: محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.

سنایی غزنوی، دیوان اشعار، به تصحیح: مدرس رضوی، تهران،

انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۱.

سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر، الجامع الصغیر، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲.

شبستری، محمود، دیوان اشعار، تهران، انتشارات طلایه، ۱۳۸۲.

شریعتی، علی، تاریخ و شناخت ادیان، تهران، انتشارات تشیع، ۱۳۵۹.

شهریار، سیدمحمدحسین، دیوان اشعار، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۸۲.

شیخ الاسلامی، سید حسین، گفتار امیرالمؤمنین۷، ترجمه: غررالحکم، (جلد دوم)، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۸.

شیخ بهایی، محمد بن حسین، دیوان اشعار، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۸۲.

صائب، محمدعلی، دیوان اشعار، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۳.

صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران (جلد اول)، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۲.

صفای اصفهانی، دیوان اشعار، به اهتمام: احمد سهیلی، تهران، انتشارات شرکت اقبال، ۱۳۳۷.

عراقی، فخرالدین، دیوان اشعار، به تصحیح: سعید نفیسی، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۴۵.

عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم، دیوان اشعار، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۲.

عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار،

قابوس‌نامه، تصحیح: غلام حسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۲.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۲.

فیض کاشانی، ملامحسن، دیوان اشعار، تصحیح: محمد پیمان، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۵۴.

قبادیانی، ناصر خسرو، دیوان اشعار، تهران، انتشارات المهدی، ۱۳۸۲.

کریمی نیا، محمدعلی، الگوهای تربیت اجتماعی، قم، انتشارات پیام مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف ، ۱۳۷۷.

کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (جلد دوم)، تهران، انتشارات وفا، ۱۳۸۲.

معزی، امیر، دیوان اشعار، تصحیح: عباس اقبال، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۱۸.

منوچهری دامغانی، دیوان اشعار، تصحیح: محمود دبیر سیاقی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۲۶.

مولوی بلخی، جلال الدین، مثنوی معنوی، به کوشش: توفیق سبحانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی ، ۱۳۷۳.

موسوی لاری، مجتبی، رسالت اخلاق در تکامل انسان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶.

مولوی، جلال الدین محمد، دیوان شمس، تصیح: بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات نغمه. ۱۳۷۷.

نبوی، محمدحسن، مدیریت اسلامی، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۳.

نراقی، احمد بن محمدمهدی، مثنوی طاقدیس، به اهتمام:

، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۸۷.

نظامی، الیاس بن یوسف، کلیات اشعار، تهران، انتشارات زهره، ۱۳۸۳.

هاتف اصفهانی، دیوان اشعار، تصحیح: وحید دستگردی، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۴۵.

الهی قمشه ای، مهدی، دیوان اشعار، تهران، انتشارات روزنه، چاپ سوم ۱۳۷۸.

وحشی بافقی، دیوان اشعار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵.

نعمت الله ولی، دیوان اشعار، تصحیح: جواد نوربخش، تهران، انتشارات خانقاه نعمت الهی، ۱۳۴۷.

یوسفی، غلام حسین، بوستان سعدی، تهران، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۵۹.

پایگاه اطلاع رسانی

لوح فشرده دُرج ۳ (کتاب خانه الکترونیک شعر فارسی)، تهران، شرکت مهر ارقام رایانه، ۱۳۸۸.

www.Aftab.ir

نشریه

«رمز پیروزی مردان بزرگ»، روزنامه اعتدال، تاریخ ۳/۶/۱۳۷۸.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹